

کلیات اشعار

مرحوم ثقت الاسلام حاج شیخ محمد علی امامی

امام جمعه کاشمر

گرد آورنده :

پروفسور دکتر محمد امامی نوری

PIR^۲

۱۴۷۹۳

ثبت دفتر کاشان اولاد کل فرزند مندرجین
۳۶، ۱۲، ۳-۸۳۱

کلیات اشعار

مرحوم ثقت الاسلام حاج شیخ محمد علی امامی
امام جمعه کاشمر

اسکن شد

گردآورنده
پروفیسور دکتر محمد امامی نوری

++++++
 ++ (الف) ++
 ++++++

هوالباقى



++++++
 تمثال مبارك حضرت مستطاب ثقه الاسلام مرحوم حاج شيخ على امامى
 (امام جمعه كاشمر) رحمه الله عليه كه در سنه ١٢٨٨ قمرى در كاشمر متولد
 و روز يازدهم ماه ربيع الثانى سال ١٣٧٤ قمرى برحمت ايزدى پيوسست
 ود رمد خل حرم مطهر حضرت امام زاده اعظم حمزه ابن موسى ابن جعفر
 عليه السلام مدفون گرديد .

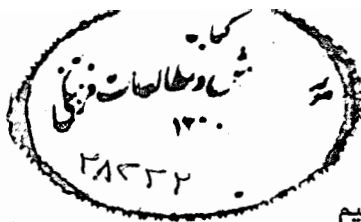
(ج)

بنام خداوند مهربان

زمانیکه کودک بودم در هر جا که اشعار مرحوم پدر بزرگم خوانده میشد در میافتم که شنونده تحت تاثیر معانی عمیق این اشعار قرار میگرفت مرحوم امام جمعه که مردی فوق العاده بی‌ریا بود و خیلی ساده زندگی میکرد و هیچوقت بفکر آن نبود که آن اشعار را جمع آوری کرده و ارائه دهد. من در آن زمان تصمیم گرفتم که این کار را انجام دهم. گذشت زمان و دوری از وطن باعث فراموشی آن شد تا اینکه اکنون موفق شدم آنها را بدین صورت ارائه دهم در این راه بخصوص از آقای آل طه باید تشکر کنم چه ایشان در این راه خیلی زحمت کشیده‌اند و همچنین از آقای احمدیان که در اصلاح این کتاب کمک مؤثری نموده‌اند. از خوانندگان محترم تقاضا دارم که چنانچه اشعار دیگری از ایشان سراغ دارند که در این کتاب نیست باینجانب ارائه دهند تا در چاپهای دیگر منظور گردد.

پرفسور دکتر محمد امامی نوری

۳۶/۱۱/۴



(۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

بیوگرافی مرحوم امام جمعه متخلص به مشکوه

آقای حاج شیخ علی امام جمعه فرزند مرحوم آخوند ملا محمد باقر
امام جمعه فرزند مرحوم آخوند ملا محمد مهدی امام جمعه می باشد .
آخوند ملا محمد مهدی علاوه بر مقام علمیت و روحانیت دارای ملکات
نفسانی بوده بحدی که از معظم له کراماتی نقل میکنند .

یکی از بزرگان روحانی که خدا رحمتش کناد نقل میکرد که سالی
باران بکلی قطع شده بود مردم هرچه متوسل شدند و ناله و زاری نمودند
که خداوند عنایت کند و باران بیارد نتیجه نگرفتند بدفعات عدیده برای
نماز استسقاء اهالی بخارج شهر رفتند مؤثر نیفتاد .

عاقبت الامر به مرحوم آخوند ملا محمد مهدی پناه برده و خواهش
کردند که برای دعا و نماز بخارج شهر تشریف بیاورند معظم له با ضعف
مفرطی که داشت بطرف خارج شهر راه افتادند تا چشم ایشان بجمعیت افتاد
حالت توجه و خشوع توأم با گریه شدید بمرکز معظم له رخ داد که قادر بر
حرکت نبود از فرط گریه نتوانستند سخنی بگویند فقط دست زیر محاسن
گرفت سربا آسمان بلند نموده عرض کردند خدایا این محاسن در اسلام
سفید شده و این مردم بمن حسن ظن دارند و مرا آورده اند که از تو باران

(۱) - مشکوه بکسریم بمعنی منفذ جائیکه در آن چراغ بگذارند یا روی

چراغ بنهند تخلص مرحوم امام جمعه است .

در اصطلاح شعراء نام یالقی که شاعر برای خود انتخاب کند و
در آخر اشعارش بیاورد تخلص گویند و ظاهراً تخلص شعری معمول به
شعرای عجم است و در عرب کم دیده شده در اشعارشان تخلص آورده باشند

بخواهم دیگر احتیاجی بنماز استسقاء نبود چرا که در همان حال ابری
پیدا گشت و باران بی سابقه ای بارید و ایشان هم از همانجا مراجعت
فرمودند .

مرحوم حاج شیخ علی امام جمعه (شاعر) تحصیلات مقدماتی خود
را در کاشمر گذرانده و سپس بهره برداری از محضر اساتید رهسپار سبزوار
گردید سالیانی در آنسامان بدرک علوم و معارف مشغول و آنگاه برای
نشر حقائق دینی بکاشمر مراجعت فرمودند .

از مزایای معظم له تسلط کامل ایشان در تاریخ و مقتل بود زیرا
نه تنها در تاریخ حالات انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام آنهم بحد
مستوفی مطلع بود بلکه در تاریخ عمومی جهان و حالات سلاطین و مشاهیر
و نوابغ و شعرای عرب و عجم توانائی بسزائی داشت .

از مزایای مرحوم امام جمعه رحمت الله علیه استخاره ایشان بود که
گاهی جنبه اعجاز پیدایمی کرد .

در خصوص يك وصلت که حقیر اطلاع داشتم صورت استخاره را بردند
در پشت پاکت مرقوم فرمودند (طرف علویه است و بسیار مبارك است)

و همچنین یکی از طلاب که قصد مسافرت داشت خدمت ایشان
استخاره گرفت مرحوم امام جمعه با گشودن قرآن مجید تبسمی فرمود و این
مصراع را خواندند (بهر کجاکه روی آسمان همین رنگ است) مرحوم امام
جمعه علاقه مفراطی بخاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و ذکر فضائل و
مناقب و آثار و مصائب آن بزرگواران داشت .

و نسبت بحضرت سید الشهداء ارواحنا الفداء که سرسپرده و دل‌با^{خته}

بود و این معنی در شب و روز عاشورا کاملاً مشهود بود چه وضع ایشان
عادی نبود .

حقیر چندین شب عاشورا در خدمت ایشان بودم که تا صبح
 نمی خوابیدند و از گریه آرام نمی گرفتند و اشعار زیادی بفارسی و عربی با
 آهنگ های بسیار غمناک و جانسوز می خواندند که تمام سروده خودشان بود
 و متأسفانه نسخه آنها هم تاکنون بدست نیامده است مثلاً از جمله این چند
 بیت است که در ذهنم مانده .

از خاطر من می رود افسردگی خاطرت
 آوازه هل من معین و بانگ هل من ناصر^ت
 سیدی یاسیدی یالیتنا کنا معک

و افسوس و بلکه صد افسوس که بسیاری از قصیده ها و اشعاری که
 مرحوم امام جمعه سروده بکلی مفقود الاثر است و بقول یکی از دوستان
 اشعار امام جمعه آنچه مفقود است بیشتر است از آنچه موجود است و علتش
 هم این بود که معمولاً معظم له شعر را می گفتند دیگران می نوشتند و نسخه
 در دست اشخاص میماند .

خود آن مرحوم بحقیر فرمودند که من نداری کرده بودم و دوازده —
 قصیده برای حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل علیه السلام گفته ام .

از آنهمه قصیده در باره حضرت ابوالفضل آنچه فعلاً در دسترس
 است کلاً دو قطعه رباعی و هفت قصیده و بقیه معلوم نیست چه شده .

و همین طور بروزن ساقی نامه حافظ شیرازی امام جمعه ساقی نامه^ی
 سروده بودند که تقریباً عنوان وصیت نامه داشت باین مضمون که وقتی من از
 دنیا رفتم با آب فرات غسل دهید بخاک کربلا و تربت سید الشهدا حنوطم
 کنید جلو جنازه ام ذکر یا حسین بگوئید بحصیر و بوریا کفنم نمائید و در یکی
 از تکیه ها بخاکم بسپارید تا آنجا که میفرماید .

بقبرم نیاید کس از مرد وزن بجز روضه خوان و بجز سینه زن

ود را آخر همین وصیت نامه بعنوان تعیین وصی فرموده حسینم
وصی است و ناظر خدا) که بازهم مانند سایر اشعار نسخه آن بدست
نیامد و از حسن نیت آن مرحوم و اثر این وصیت نامه که از سویدای دل
سروده شده چنان اتفاق افتاد که روزی که مرحوم امام جمعه از دنیا رفت
و بدن ایشان برای غسل بغسالخانه انتقال یافت یکعهده از زوار کربلا از
راه رسیدند و یکی از رانندگان محترم کاشمیری که منزلشان هم در جوار
غسالخانه واقع است يك گلن آب فرات در اختیار گذاشتند و بدن امام جمعه
را با آب مخلوط با آب فرات غسل دادند .

دو شب بعد از فوت ایشان یکی از مؤمنین ایشان را خواب دیده
بود که در جای بسیار عالی که بایک نفر قدم می زنند در عالم رؤیا سلام عرض
نموده و میگوید حاج آقا اینجا چه می کنید بمن فرمایشی ندارید فرمودند
فعلا در اینجا مهمان حبیب هستم (که من او را حبیب ابن مظاهر شناختم)
و بنا است باتفاق ایشان خدمت آقا حضرت سید الشهدا علیه السلام برویم
اشعار مرحوم امام جمعه را عده زیادی جمع آوری نمودند لیکن تمام آنها
ناقص و کسر فراوانی دارد و از همه نسخه ها بهتر و جامع تر همین نسخه
است که جناب ثقه الاخیار آقای علی اصغر دلاوری فرزند مرحوم کربلائسی
حبیب اله دلاوری در زمان حیوه مرحوم امام جمعه نوشته اند و بعد از فوت
مرحوم امام جمعه چندین نسخه از روی آن پاکنویس نموده اند و یکی از آن
نسخه ها را در اختیار حضرت مستطاب آیه الله آقای حاج شیخ محمد باقر
امامی دامت برکاته گذاردند .

و اما اضافات بر این نسخه را حقیر از روی نوشته جات مرحوم والد
ماجد آقای حاج سید عبدالمجید آل طه رحمه الله علیه تهیه نمودم و تا
آنجا که گمان می بردم شاید از اشعار مرحوم امام جمعه نزد اشخاص دیگر

(ح)

باشد بآنها مراجعه کردم یا جواب منفی دادند یا آنقدر مسامحه کردند
که خسته شدم *

ودر عین حال باز هم استدعا دارم از کسانی که نزد آنها از اشعار
امام جمعه باقی مانده است و باین نسخه وارد نشده و لو یک شعر و بلکه
مصرع ارائه دهند که لااقل در چاپهای بعدی اضافه شود البته مشاب و
ماجور عند الله خواهند بود *

کاشمر — سید محمد آل طه

×××××× ((بسم الله الرحمن الرحيم)) ××××××

××××××××××××××××××××

××××××××××××××××

((ديباچه كتاب اقتباس از ديباچه يوسفیه شيخ جامی))

چنان کا حوال مرغان خوش الحان	موافق نیست د رسیـرگلستان
یکی ماواش بر سرو بلند است	یکی برشاخه گل پای بند است
یکی ساده یکی رنگین پسندد	یکی تلخ و یکی شیرین پسندد
مذاق ^۱ طائران باغ اشعار	موافق نیست چون مرغان گلزار
یکی شیرین بیان داد سخن داد	ز حال خسرو و شیرین و فرهاد
یکی شد نغمه زن با طبع موزون	چه مرغی خوشنوا بر بید مجنون
یکی شد طوطی طبعش شکرخا ^۲	ز حسن یوسف و عشق زلیخا
مراخوانی اگر بلبل اگـرز غ	که دارم آشیانی اندرین با غ
ولی در این چمن جائی نشستم	که شاخ سدره ^۳ آمد زیر دستم
بوصف خسروی شیرین کنم کام	که پرنامش بود دوران ایام
بنام عاشقی شد نامه مشحون ^۴	که از عشقش جهانی گشت مجنون
بمدح یوسفی گشتم موفـق	که حسن محض بود و لطف مطلق

(۱) مذاق بفتح میم یعنی طعم مزه ذوق (۲) شکرخا بفتح شین و کاف

یعنی شکرشکن شکرخوار (۳) سدره بکسر سین مخفف سدره المنتهی (درختی

در طرف راست عرش است) (۴) مشحون بفتح میم و ضم حاء بمعنی پر شده انباشته

باوج این گلستان چون همایم
 که از شور حسینی در نوایم
 نمیگویم که یاران بر خطایند
 که هر یک در طریقت رهنمایند
 دهد مدد و من از راه اعجاز
 به گنجشکی مکان بالا تراز باز

چومن مشکوه محو آن جمال

بجز وصفش نیاید در خیال

xxxxxxxxxxxx

xxxxxxxx ((قصیده بردیه و اشاره بمیلاد پیغمبر گرامی)) xxxxxxxx

محنت نارنج باغ و رنج دل ما	فصل زمستان رسید و نوبت سرما
حال زسردی مكد راست و غم افزا	ساحت بستان که غم زدود زد لها
حال برو باغ رانمای تماشا	ایکه بفصل بهار رفته به بستان
گوشه ایوان خرابه ماند هزکسری	باغ مگوداغ گوچه نیست در او گل
در نظر آید چوپیر عاجزو اعمی	تازه نهالی که داشت فر جوانی
حال شده ناتوان بسان زلیخا	وان گل سوری داشت چهره یوسف
بلبل و د راج و کبک و طوطی و مینا	ذکر جلی شان بدل بذکر خفی شد
گشته ز طاعون سیاه اسفل و اعلی	میم چو فالج فتاده بر سر پشته
زاغ نشسته برش بنوحه چوشکلی	نسترن افتاده چون مریض در بستر
در لب جوی استاد ما است بیکپا	رقم آید بحال بید که عریان

(۱) همایا همای بضم هاء گویند مرغی است که سایه اش بر هر که بیفتد بسعادت و

کامرانی خواهد رسید و در میمنت با و مثل میزنند .

میرسد آن باغبان چود کترماهر	دست گذارد بنبض و باقی اعضا
آنچه ز اشجار خشک گشت ببرد	گوید نقرس را بریدن — اوا
هشت شد از ابر هفت گنبد خضرا ^۲	هشت شد از برف هفت توده غبرا ^۲
روزی اگر روی خویش خور بنماید	خلق برا و عاشقند جمله چه حبرا ^۳
کهنه لحافی بروی خویش کشیده	لحظه ای از گوشه ای رخس شده پیدا
سرد چنان شد هوا که وامق و مجنون ^۴	رفته ز سرشان هوای لیلی و عذرا
سرد چنان شد هوا که موسی عمران	دید چه آتش نکرد یاد صفورا ^۵
آرزوی آتش است در دل ماهی	طبع سمند رگرفته ماهی دریا
در بغل گرگ گوسفند خزیده	انس با هلی گرفته وحشی صحرا
مردک عطار گوبه بند دکان را	ظرف ذغالی نما کنون تو مهیا
زانکه در این فصل یکد و سیر ذغالی	به زد و خروار و مشک و عنبر سارا ^۶
هندی و رومی و مغربی و فرنگی	شیعه و سنی و ارمنی و نصارا
در همگی از دم صلابت سردی	آیت آتش پرستی آمده پیدا

نقرس بکسر نون و ورا^۲ ورم و آماس در شدیدی است که دریا و بند انگشتان بروز میکند . (۲) گنبد بضم گاف و فتح باء سقف بیضی شکل را گویند و گنبد خضرا کنایه از آسمان است . (۳) حرباء بکسر حاء و سکون راء جانوری است شبیه چلپاسه در آفتاب تغییر رنگ میدهد و او را آفتاب پرست هم میگویند (۴) وامق و عذرا لیلی و مجنون در عشق داستانشان معروف است (۵) صفورا دختر حضرت شعیب ، پیغمبر و حلیله حضرت موسی شعریالا اشاره است به برگشت موسی از مدین و دیدن آتش در کوه طور (۶) سارا — یعنی خالص و بی غش .

مسجد جامع جماعتی و امامی	بهر نماز جماعتند مهیّا
آب وضو منجمد بگود ز نخندان	رشته مشکین کشیده لوء لوء لا
چهره زسردی شده بسان بنفشه	بینی شان گشته همچو لاله حمرا
نیست مجالی ز عطسه بهر قرائت	پر شده زاب دماغ و چشم مصلی
وقت قرائت چنان بخویش بلرزد	قول له را بدل نموده بهلا لا
مردك ماموم بین ز شدت سردی	اول تکبیر کرده قصد فرادی
مد رسه تعطیل گشت و د رس معوق	غیر یکی حجره بسته جمله د رها
شل شده پای ز مخشری زبرودت	گشته فراری کنون ز مد رسه فرا
صحبتی از ضرب زید و عمر نباشد	صلح ز سردی نموده اند ز دعوی
نیست بیانی ز سیبویه و کسائی ^۳	لسعه ز نبورو قول اذ هوا یا
کرده مکان شیخکی بگوشه حجره	لاغر و پژمرده هیکلی چو مقوا
کرده یکی پوستین بدوش که جلدش	از عرق و چرک گشته مثل مشمی
کهنه کتابی به پیش خویش نهاده	مانده و رایادگار از خط بابا

(۱) فرا یحیی الدیلمی شاگرد کسائی از علماء علم نحو است (۲) زمخشری هو ابوالقسم محمود بن عمر ابن محمد الخوارزمی المقرئ گویند زمخشری د ریگی از مسافرت هایش د چار سرمای شدیدی گشت که پاهای او مشلول گردید و اطباء از علاج او در ماندند (۳) سیبویه - ابوبشر عمرو ابن عثمان البصری اعلم للمقدمین والمتاخرین فی النحو (۴) کسائی ابوالحسن علی ابن حمزه احد القراء البصه استاد علم نحو ولغته و قرائت بود و هارون عباسی او را برای تعلیم فرزندانش امین و مامون انتخاب کرد (۵) لسعه زنبور یا قصه زنبوریه داستان نحوی است بین کسائی و سیبویه در بغداد اتفاق افتاد .

متن کتابش ز نطفویه مسود	حاشیه اش از مبرد است محشی
بسکه براو آب د ما غچکیده	گشته کتابش بشرح قطر مسمی
یک د و سه شاگرد هم نشسته حضورش	کرد ما زاود رس صرف ونحو تقاضا
کرده بتصدیق از بدون تصور	چون بز اخفش بسر اشاره و ایما
صحبتشان از لطیف و ناقص واجوف	مشتق و جامد زیشت دست هویدا
از وضو و غسل اگر سئول نمائی	هست جوابش تیم احوط واولا
نظم تو مشکوه شد مزید برودت	شعر برودت شعار تایکی انشاء
طبع چو کافور شد ز صحبت سردی	گرم نما بزم را چو شهید مصفی
گشته چو آماده کافهای شتائی	هست ز سرمای زمهریرچه پیروا
گرسر هموزیان شود نتواند	شکر کنم مرخدا ی حی توانا
زانکه در این فصل از جمیع مراتب	جمله اسباب عیش گشته مهیا
صحبت سردی شود نصیب اعادی	عشرت و شادی بود برای احببا
زانکه به دی شد قرین ربیع نخستین	آمد و رفتی بود بعرصه دنیا
هست در این مه طلوع نیر اعظم	هست در این مه ظهور آیت کبری
علت غائی ممکنات بعالم	آمد و برکات ثنات شد فرح افزا
آنکه بقرآن بلطف حضرت حق شد	گاه به یس خطاب و گاه به طه
شافع روز جزا بعاصی امت	محرم اسرار بزم لیله اسری

(۱) نطفویه - منظور ابراهیم نطفویه است از اهالی واسط کان امامافى النحو
والادب (۲) مبرد و ابوالعباس ، ساکن بغداد و از علماء نحو است (۳) کافهای
شتائی چیزهائی که در زمستان مطلوب است و اول آنها کاف است که در عربی و
فارسی هم به شعر آورده اند (۲) این قصیده را در سال ۱۳۶۸ قمری سرو
سروده اند که ربیع الاول با دیماه ۱۳۲۸ شمسی مطابق بوده .

(۶)

روز قیامت بسایه علم وی
 ممکن واجب صفت که بود وجودش
 در شب معراج شد بعرش مکانش
 ذات شریفش زهر چه عیب منزه
 احمد و محمود و مصطفی و محمد
 هفدهم زین مه مفرح میمون
 شد شرر افزا ابوالشور بدوزخ
 چهاردهم شد یزید جانب نیران
 شعرتو (مشکوه) غم زد و زد لهما

(۶)

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
 آینه حق نما و مظهر اسما
 یافت زحق رتبه دنی فتدلی
 اصل اصلیش زهر چه عار معری
 رحمت مطلق حبیب خالق یکتا
 عید شریف ولادت شه والا
 روز نهم شد سرور اهل تبری^۱
 زاد بطنبور عیش نغمه آخری
 طبع تو سرشار باد و نطق تو گویا

(مدح حضرت پیغمبر استقبال از شعر سعدی)

معلمی که تو را این ستمگری آموخت
 شکایت از سر زلفت نمیتوان کردن
 بنام آنکه بروز ازل بمکتب حسن
 لب تو بود بمردم دم مسیح دمید
 فراق یار مرا میکشد بجرم رقیب^۳

مرا تحمل و تاب و توانگری آموخت
 میان فتنه باسلام کافری آموخت
 زهمسران نکوچهره برتری آموخت
 بگাহواره به عیسی پیغمبری آموخت
 ندانم از که بدین گونه داوری آموخت

تبری - بیزاری جستن (۲) طنبور بضم طاء و باء عربی است جمع آن طنابیر
 است از آلات موسیقی میباشد (۳) رقیب - بفتح راء و کسرقاف یعنی نگهبان
 و جمع آن رقباء میباشد در فارسی بد و نفر که بیک چیز یا بیک شخص مایل باشند
 هریکی را رقیب دیگری گویند .

مگر که پرتو لطف تو بود برمشکوه که بالبداهه طریق سخنوری آموخت

((تاریخ حال خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله))

احمد به نبوتش قرین بود کادم بمیان ماء و طین بود
بد شصت و سه سال دوره عمر مبعوث بسن اربعین بود
تبلیغ بمکه سیزده سال باقی بعد ینه اومکیں بود

((میلادیه د ولادت باسعادت حضرت امیرالمومنین))

شب تولد سلطان اولیا آمد د هید مؤده بچشم جهان ضیاء آمد
تولد اسد الله شد ز بنت اسد^۲ بخاندان شرافت شرف فزا آمد
ظهور بارقه لیل^۳ العجائب شد بروز آیت کبرای کبریا آمد
همان جمال که موسی طلب نمود و ندید حیات بخش دل و چشم مصطفی آمد
بفلك و نه فلك و كعبه و تمام جهان خدا یگان و خداوند و نا خدا آمد
همانکه كنت مع الانبیاء سراگفت عیان بیاری سلطان انبیاء آمد
چگویم آنکه ولادت چه تولد چه ندانم آنکه کجا بود و از کجا آمد
د هید مؤده بصاحب دلان که خوش باشید دل آفرین و دل آرام و دلربا آمد

(۱) بالبداهه یعنی سخن یا شعری که بدون تأمل و فکر کردن گفته شود

(۲) بنت اسد - فاطمه بنت اسد ابن هاشم ابن عبد مناف مادر گرامی علی

(۳) بارقه - ابر برقدار و شیبی که در آن رعد و برق زیاد باشد لیل^۳ البارقه

((×××× (ایضا) ××××))

تا برتن من ز حب او هست رملق گویم بخلاف است اولی و احق
آنکس که نبی بباره اش میفرمود الحق مع علی علی مع حق
((میلادیه و لادت با سعادت حضرت زهرا (ع)))

شب ولادت زهرا یاطهر است امشب جهان ز نور جمالش منور است امشب
زمین مقدم ام الائمه النجباء زمین مکه ز افلاک برتر است امشب
چه جنت است سرای خدیجه کبری بجلوه حوری و طوبی و کوثر است امشب
گلی بگلشن ختم رسل ظهور نمود جهان ز عطر وجودش معطر است امشب
برای شاه ولایت نبود همتایی شب تولد همتای حیدر است امشب
الا که طالب وجوای لیل القدری حقیقت شب قدر است امشب
نتیجه و مثل نوره کمشکوه طلوع کوکب دری از هراست امشب
بمدح عترت طه بکوشای مشکوه یقین بدان تو که اسمت بد فتراست امشب

((ایضا))

زن و این همه علم و فضل و کمال زن و این همه فر و جاه و جلال
بمعالم اگر بود این گونه زن بمردان بدی جنس زن طعنه زن
خود آئینه نور منظور شد که مشکوه بر یازده نور شد

(۱) رمق - بقیه جان و آنچه جان را نگاهدارد

(۲) فر - بفتح فاء - زیبایی - برازندگی - شکوه - رفعت .

((میلایه ولادت با سعادت حضرت ابی عبد الله الحسین))

چه شد د ر پرده عصمت مکانش	تن عصمت چو جان بگرفت جانش
د ر آن وحدت سراو بیت تجرید	که نبود تابشی از ماه و خورشید
د رخشان کوکبش تا بندگی داد	بلا تکلیف داد بندگی داد
د رون پرده د ر ناب می سفت	انا المذ بوح انا المقتول می گفت
پس از شماه کان خورشید تابان	زد ر ج ^۱ جاه عزت شد د رخشان
ز برجی تا ببر جی یافت تحویل	که اصحاب کسا کرد ند تکمیل
ز بس شوق شهادت بر سرش بود	ره نه ماهه را شش ماهه پیمود
سرای فاطمی شد وادی طور	عیان شد معنی نور علی نور
جمالش گلشن دین را نظارت ^۲	گنه کاران امت را بشارت
ز مولودش پیمبر با خبر شد	سوی مشکوی زهرا ره سپر شد ^۳
گرفت آن نوگل نورسته د ر دست ^۴	د رخشان کوکبی با ماه پیوست
زبان بنهاد د رکامش ز احسان	بر او بگشاد باب فیض یزدان
زد ریای علوم کرد گزاری	به قلبش ساخت چندین نهرجاری
قرین گردید چون یاقوت و مرجان	گرفت این قوت و آن يك قوت جان
د ر این اثنا شنیدم کان شهنشاه ^۵	ستاره می فشاند از اشک بر ماه

(۱) درج - بضم دال صندوق چه ای که د ر آن جواهرات قیمتی رامیگذارند .

(۲) نضارت - بفتح نون وراء شادابی و خرمی گیاه (۳) مشکویامشکری بضم

میم و کاف یعنی بالاخانه - حرم سرا - کوشک (۴) نورسته بضم راء گلی که

تازه باز شده (۵) اثنا بفتح همزه یعنی میانه ها - بین ها .

لبش بر آن لب از لطف و عنایت بزیر لب بد او را این حکایت
که این لب از عطش پژمورده گردد ز چوب خیزران آزرده گردد

((سوم شعبان ولادت با سعادت حضرت ابی عبد الله الحسین ع))

مژدگانی شیعیان را سوم شعبان رسید	آیتی از لا مکان بر عالم امکان رسید
پنجمین آل و عبا و سومین میا ره‌دی	د رزمین سبط رسول خالق سبحان ^{سید} ر
زینت عرش عظیم و رحمت رب رحیم	علت غائی ^۲ حور و جنت و غلمان رسید
شد قران مشتری و زهره در بیت الشرف	تا که بر زهرای اطهر کوکب رخشان رسید
جَبْد ^۳ امولود مسعودی که وقت زاد نش	قابلہ لعیا ی حور از جنت رضوان رسید
معصیت کاران امت را هما نامزده باد	شافع روز جزا بر معصیت کاران رسید
قره العین رسول و زیب آغوش بتـول	روز مولود حسین آن منبع احسان رسید
آنکه از انفا س وی در این جهان عیسی صفت	زندگان را جان فزود و مردگان را جان رسید
جمع اصحاب کسا بودی عدد شان ناتمام	حالیا تکمیل شد چون خامس ایشان رسید
لؤلؤ و مرجان الرحمن قرآن مجید ^۴	لؤلؤش آمد حسن امروزه را مرجان رسید
هم بتحت قبه اش گردد دعاها مستجاب	تربت پاکش بود برد ردها در مان رسید

(۱) میر مخفف امیر یعنی فرمانده — فرمان روا (۲) علت غائی اشاره است
بحدیث عبد الله ابن مسعود از پیغمبرم که فرمود وقتق نور الحسین و خلق من—
الچنان و لحو و العمان (۳) حبذا بفتح حاء و باء مشد د مرکب از د و کلمه حب
وذا یعنی چه نیکو — چه خوش — آفرین (۴) اشاره به آیه ۲۲ از سوره الرحمن
است یخرج منها اللؤلؤ و المرجان که مضرین فرمودند مراد از لؤلؤ امام حسن ع و —
مراد از مرجان امام حسن ع است

آنکه د قرآن شد هتاویل برد بح عظیم
 آنکه کرد ه خویش را د ر راه دین قربان رسید
 د ر تعجب از مقام صبروی خیل ملک
 زان مصیبت ها که بر آن خسرو خوبان رسید
 یکم هزار و نه صد و پنجاه زخم تیرونی
 چون نگین بر سینه اش از لشکر عدوان رسید
 بهر قتلش با سنان آمد سنان ابن انس
 شمر بهر گشتنش با خنجر بران رسید
 تن فتاده روی خاک و سر جد اشد از قفا
 صد ماه از سم ستوران بر تن عریان رسید
 پس سر پاکش چهل منزل بروی نیزه شد
 ضرب چوب خیزران بر آن لب عطشان رسید
 گر که حجت های د یگر خواند ه قرآن تار حیات
 آنکه شد بعد از شهادت قاری قرآن رسید
 دارد این امید مشکو ه حزین از آنجناب
 آنچه از ختم رسل برآمد حش حسان رسید

((قصید ه تموزیه و اشاره بمذائح و مناقب حضرت ابی عبد الله ع))

زانقلاب هوا ز گردش آسمان رسید فصل تموز هوا شد آتش فشان
 ز تابش آفتاب زمین شد آتش نشان بیست جوزامیان گشود سرطان دهان

کند د راغوش شیر اغزال چرخ آشیان

ترحمی ایفلک به غنچه گان چمن تلافی ای سپهر به سنبل ونسترن
 (۱) اشاره بروایت فضل ابن شاذان از حضرت رضا ع که ابراهیم به امر خداوند
 از کشتن اسماعیل منع شد و خداوند صرف نظر فرمود که د روز عاشورا ۱۸ نفر از اولاد
 اسماعیل قربانی راه حق شوند بعد حضرت فرمود ذالک قول الله وفدیناه بذبح -
 عظیم (۲) تموز - یعنی موسم گرما - تابستان و نام یکی از ماههای رومی است
 وفارسی ها از اول تیرماه تا دهم مرداد ماه را چله تموز می نامند (۳) سرطان به
 معنی خرچنگ و نام برج چهارم ماههای رومی است که با تیرماه مطابق است (۴)
 شیر فارسی اسد است و برج پنجم ماههای رومی که با مرداد ماه مطابق است اسد
 میباشد .

تفضلی آفتاب بسوسن و یاسمن^۲ که ترسم از آتشت بدین د و نازك بدن

از این بخشكد د هن وزان بسوزد زیان

چه تخم گل باغبان بماه نوروز گشت بفرودین سربزد زخاك مینو^۳ سرشت

نمود نشوونما بماه اردی بهشت پنه^۴ بذات خدا ز فعل خرداد زشت

که از هوایش رسد بجان ایشان زیان

به بین به نیلوفری^۵ که شاخ اوشد علیل ز ناتوانی شود بشاخ دیگر دخیل^۶

که هرچه زاید بشب بروز بیند قتی^۷ل خدا ی بخشد و راز لطف صبری جمیل

و گرنه در این هوانما ند اورا ت^۸وان

گلیکه در صبحگه بر آورد سرز خواب چود ختری خورد سال بر آرد از رخ نقاب^۹

هنوز ناشسته روهنوز ناخورد ه آب که تیرسوزان زند به پیکرش آفتاب

چنان بسوزد تنش کزو نماند نشان

وزد بهر لحظه ای ز سمت مشرق نسیم نعوذ باله کزورسد به بستان شمیم

(۱) گلی بابرگهای باریك و بلند برنگهای مختلف (۲) گلی به انواع مختلف

(۳) مینو - بهشت (۴) پنه - مخفف پناه (۵) نیلوفری - گیاهی است

مانند پیچك که باشیاء مجاور خود می پیچد و بالا میرود و گلهای شیپوری و کبود رنگ دارد و در تلفظ نیلوفری و نیلویل هم استعمال شده (۶) دخیل - بفتح دال و کسر

خاء یعنی داخل شده - پناهنده - بیگانه ای که بقومی داخل شود و به آنان -

انتساب پیدا کند (۷) قتیل یعنی کشته شده (۸) توان - طاقت - نیرو

(۹) نقاب بکسر نون - رویند پارچه ای که با آن چهره خود را بپوشانند

بعکس فعل خلیل شود گلستان حجیم همه ریاحین د راوچه همراهان کلیم

بسوزد اجسامشان ز تابش بی گمان

زهجرت سرخ گل هزاره غمگین شده بیاد رخسار او بشاخ نسرین شده

ز بعد ققدان ماه جلیس پروین شده ز بعد یوسف انیس یابن یامین شده

خدا ی لطفی کند که دور نرفتد از آن

گلپکه صد پر بود بتن نماده پشرش رسد ز گرمی فتور به نقد سیم وزرش

بنفشه چون نوعروس^۴ برش^۵ چه گویم زن سترن که چون شود معجزش^۶

چنانکه در ماهتاب شود لباس کتان^۷

(۱) همراهان کلیم همان ۷۰ نفری بودند که حضرت موسی ۴ آنها را از بین قوم خود انتخاب کرد و بکوه طور برد و گفتند ما ایمان نمی آوریم مگر آنکه خدای را آشکارا ببینیم و— خداوند از گفته آنها غضب فرمود و آنها بصاعقه سوختند و از قلمت یاموسی لن نومن لك حتى نرالله جهره فاخذتهم بالصاعقه وانهم تنظرون (۲) هزار — بلبل هزار — دستان در عربی نیز هزار میگویند (۳) نسرین — بفتح نون و کسر راء گلی است سفید و کوچک و در عربی نسرین بکسرنون و راء تلفظ میشود (۴) بنفشه بفتح باء و نون و— شین گیاهی است کوتاه با ساقه های باریک و گل های بنفش عطریان را میگیرند زهری میگویند خدمت حضرت سجاد بودم برای حضرت روغن آوردند که تد هین کند بمن فرمودند تد هین کن عرض کردم که من روغن زده ام فرمود این روغن بنفشه است عرض کردم — فضیلت روغن بنفشه چیست بر سایر روغن ها و فرمود لفضل الاسلام علی سایر الادیان (۵) نسترین بفتح نون و تاء و راء گلی است خوشبو برنگ سرخ یا سفید کوچک تر از گل سرخ (۶) معجز بکسر میم و فتح جیم یعنی روسری — چادر (۷) کتان — گیاهی است دارای ساقه های باریک و بلند این ساقه ها را در آب میخیسانند و از آن پارچه می بافند و نام آن کتان است که در اثر تابش ماه میگاهد . تورا که گفت که رقع برافتن ای فتان که روی ماه ما را بکاست چون کتان .

بروز فصل تموز زیم صمصام^۱ سام^۲ میان سردابه هاکنند مردم مقام^۳
 بشامگه زین حَضِیض^۴ پرند براوچ^۵ بام بدین سخن بگذرد بمردمان صبح و شام

نه قوتی بهترن نه راحتی بهرجان

هواد و روزد گراگردین سان بود برافتد از روی خاک هرآن چه انسان بود
 نه هرچه انسان بود که هرچه حیوان بود نه هرچه حیوان بود که هرچه ذیجان بود

نه هرچه ذیجان بود که هرچه باشد عیان

الا که باشد دلت در این هوا ناصبور^۶ بیاد آید تور از حریوم النشور^۷ —^۸ —
 پنه نشانت دهم زنار سوزان بنور بظل عرش عظیم بلطف رب غفور

که سایه او بود محل امن و امان

شهی که شد مفتخر بخدمتش جبرئیل قتیل ال رسول ذبیح ال خلیل
 امام عالی نژاد شهنشه بی بدیل که کمترین رتبه اش بنزد رب جلیل

بود بروز جزا شفاعت انس و جان

سپهر قدری که شد عیان از اونه فلک که برفلک شد محیط بجن و انس و ملک
 که حب هر یک بود بصدق ایمان محک بمسند اقتدار مکن شده یک به یک

زسید ساجدین الی امام زمان

(۱) صمصام — شمشیر برنده (۲) سام یعنی زهردار (۳) سرداب و سردابه
 و سرداوه یعنی زیرزمین (۴) حَضِیض یعنی پستی — نشیب (۵) اوج معرب —
 اوگ یا اوج یعنی بلندی نقطه مقابل حَضِیض (۶) ناصبور یعنی بی صبر — کم
 حوصله — بی تحمل (۷) حرّ — یعنی گرمی (۸) یوم النشور یکی از نامهای روز
 قیامت

حسین منی رسول بباره اوسرود هم از لعاب دهن بوی تغذی نمود

د رعلوم خدا بسینه او گشود بجز نبوت باوسپرده شد هرچه بود

پس از علی وحسن چه اوند ارم نشان

بد وستیش قسم که دین از او شد بپا که داد هستی خویش براه دین خدا

نمود قطع نظر ز جمله ماسوی که د رزمین بلا شد ش سراسر فدا

ز اصغر شیر خوار ز اکبر نوجوان

بکر بلاکن نظری الستی^۲ مقام ساقی به بین باهل لستی^۳ نگر

ز خود گذشتن به بین خدا پرستی نگر حیوه باقی به بین فنا^۵ هستی نگر^۴

رسید قومی ز فربد ولت جاودان

(۱) لعاب بضم لام - آب دهن - هر آبی که قدری غلیظ و چسبند ه باشد (۲) اشاره است به آیه شریفه الست برکم قالوبلی - عهد است - می است - روز است از اصطلاحات شعراست (۳) لستی بفتح لام منسوب به الست متکلم وحده از فعل ماضی یعنی نیستم من و این بر مذاق عرفاست که معتقد ند وجود محض بخداست و هست مطلق اوست و نسبت هستی بغير خدا صحت سلب دارد و کلیه مخلوقات نیست محضه اند میزا حبیب خراسانی قدس سره گوید (سالها د رجهان زیستم من ره نبردم که خود کیستم من چند پرسی زمن چیستم من نیستم نیستم نیستم) (۴) حیوه باقی اشاره است به آیه شریفه ولا تجسن الذین قتلو فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یوزقون × سوره آل عمران × (۵) فنا هستی ناظر بر این بیان است که میگویند هستی د رنیستی است دانه اگر زیر خاک نرود و نیست نشود راهی بهستی ند دارد و قطره آن گاه جاوید است که د رد ریانیست و نابود شود

چه د رزمین بلا فتاد از توسن^۱ش نبود پید از تیریه پیکرش جوشن^۲ش
 نمود قطع از جفا سرش زکین د شمنش چگویم از بعد قتل چه ظلم شد برتنش
 ز ضرب سم ستور ز صد مه ساریان^۴
 بوضع سرباختن رئیس عشاق شد چه مصحفی پیکرش ز ظلم اوراق شد
 تجلی نورطور زرنیزه اشراق شد ظهور آیات حق عیان ز آفاق شد^۶
 چوبرستان می نمود کلام حق را بیان^۷
 همیشه (مشکوه) شد بدامنش معتصم^۸ که هست د روزگار یاد شه د مبدم
 شه ار نماید نظر ز راه لطف و کرم ز روز محشر چه بیم ز نار سوزان چه غم
 که هست منظور شه مکان وی د رجان^۹

((یازده ذیقعدہ ولادت حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا ع)))

یازدهم بگذشت چون از ماه ذیقعد الحرام گرچه ذی قعد است سازد شیعه بر شاگفتیام

(۱) توسن - بفتح تاء وسین یعنی اسب شوخ و سرکش (۲) جوشن بفتح جیم
 وشین یعنی زره و جوشنور یعنی زره پوش (۳) ستور - بضم سین و تاء یعنی
 حیوان چهارپا - اسب - قاطر (۴) ساریان بسکون راء یعنی شتریان و سار
 یعنی شتر (۵) مصحف - بضم یا ففتح یا کسر میم و فتح حاء اوراقی که در یک جلد جمع
 کرده باشند بمعنی قرآن نیز استعمال شده (۶) آفاق جمع افق یعنی کنار کرانه ها
 کشورها (۷) سنان بکسر سین یعنی سرنیزه و جمع آن اسنه است (۸) معتصم
 بضم میم و فتح تاء و کسر صاد یعنی چنگ زننده بدامن کسی برای رستگاری و نجات
 (۹) جنان - بکسر جیم جمع جنت یعنی بهشت .

زانکه باشد روز مولود امام انس و جان زاده موسی ابن جعفر آن کریم ابن الکرام
 قبله هفتم امام هشتمین سلطان دین آن علی ابن الامام ابن الامام ابن الامام
 تا که شد طالع زنجمه کوکب شمس الشموس گشت روشن مشرق و مغرب از آن بد ر تمام
 شد ملقب بر رضا زانرو که اندر روزگار شد رضا از حضرتش قلب تمام خاص و عام
 ابرو باد و ماه و خورشید و فلک او را مطیع حوریان او را کنیز و قدسیان او را غلام
 داد نقش پرد مرا جان ضمیمه د رنده شد از برای جان خصم آن سرور و الا مقام
 گر که حاضر بود بر فضلش نمودی اعتراف موسی دریا شکاف و عیسی محیی العظام
 عالن نصرانی و گبر و یهود و صائبی^۱ در محافل جمله را محکوم کرد از یک کلام
 شهرنیشا بورر شک طور شد از مقدمش کرده گرد حملش جمع کثیری از دحام
 تا که طالع گشت از محمل جمال انورش چهره ای چون آفتاب و گیسوانی مشک فام^۳
 شد عیان بر خلق مرآت صفات کبریا رنگ او بودی شبیه حضرت خیر الانام
 از زبان بانی این بزم و اهل محضرش میکند مشکوه برد ربان آن سرور سلام

((×××× مدح حضرت علی ابن موسی الرضا ع××××)))

برگنبد منیر تو تابید آفتاب برخویشتن ز نور تو بالیده آفتاب

(۱) نجمه بفتح نون و میم یعنی ستاره و ماد را امام هشتم ع میباشد (۲) صائبی بکسر باء کسی را گویند که از دین خود دست بردارد و بدین دیگر د رأید در صائبون اختلاف است بعضی گویند عبادت ملائکه میکردند و نماز بقبله میخواندند و تلاوت زبور میکردند ، و بعضی گویند آنها بردین صائبی ابن ثیث ابن آدم هستند و بعضی آنها را بردین نوح ع دانند در عصر ما صابئون هستند و در بغداد سکونت دارند و — اسلام با آنها مانند اهل کتاب معامله کرد (۳) فام یعنی مثل و مانند

تا آفتاب بوده د راین چرخ نیلگون^۱ چون آفتاب روی تونادیده آفتاب
 يك ذره نورگنبد توچارمین فلک^۲ بنمود زیب چهره ونامیده آفتاب
 خورشید را نماند د گرونی بساط^۳ روزیکه نجمه مام تو زائیده آفتاب

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

ولادت حضرت جواد الاثمه علیه السلام

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بازد ر عالم لوای عشرت و شادی بپا شد عاشرماه رجب عید بزرگی بهرما شد
 د رگلستان امامت نونهالی گشت ظاهر بوستان شرع احمد رشك جنات العلی شد
 د رنهم چرخ جلالت آفتابی گشت طالع شاد ازوی قطب هشتم قبله هفتم رضا شد^۳
 گرچه كوچك مینمودید ر نظرها چون عطا^۴ ليك بر خورشید او یخشدن ه نور و ضیا شد
 نام نامیش محمد باب سامیش علی^۵ آن شهنشاهی که سلطان سریرا رتضا شد
 زانکه آنشه را و قاهاللمن شرالاعادی خود ملقب بر ترقی و پیشوای اتقیاشد
 کرد د رگهوار مبره رسائی حل مسائل همچو یحیی از صباوت حکمت و علمش عطا شد
 گشت د ر بین اثمه بر جواد آنشه ملقب زانکه از احسان وجودش سرور شاهوگد اشد

(۱) نیلگون بکسرنون و سکون لام یعنی کیود رنگ و چرخ نیلگون بمعنی آسمان
 است (۲) رونق بفتح راء و نون یعنی تابش فروغ زیبائی (۳) شیعه اثنی عشر
 غیر از کعبه که قبله موضوعی آنهاست اما کن متبرکه را از نظر اهمیت به کعبه تعبیر
 میکند (۴) ۱- کعبه معظمه ۲- مدینه طیبه ۳- نجف ۴- کربلا ۵- کاظمین
 ۶- سامرا ۷- مشهد (۴) عطار د بضم عین و کسر راء نزد یکتین سیارات به
 خورشید و کوچکترین آنهاست (۵) سّامی بکسر میم یعنی عالی بلند پایه

چشم احباب از جمال باکمالش گشت روشن ظاهرا زوی معجزات انبیا و اولیا شد
 گرگدانی برد و لبت سرایش گشت سائل آن قدر کردی عطا و ارا که جزء اغنیا شد
 منفعل کرد آنچنان یحیی ابن اکثم را بمحضر رنگ از رویش پرید و دغمورنج و عنا شد
 د ائما مشکوہ مشغول است بر مدح و ثنائیش این چنین ذات شریفی لایق مدح و ثنا شد

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

ولادت حضرت امام علی النقی ع

XXXXXXXXXXXX

چه صبح د و ماه رجب طلوع نمود د مید صبح سعادت بطالع مسعود
 یگانه د رثمین از سمانه کرد ——— روز که بود اصل وی ز قلمز سخاوت وجود
 شکوفه چمن گلشن تقی ج ——— واد ابوالحسن که بد اوجد مهدی موعود
 گمان خلق که نورخدا شود خاموش نمود باز تجلی برقم انف حسود
 چود رمد ینہ قدم بر بسیط خاک نهاد بخاک طیبہ با شرف شرف افزود
 چه مولدش به ثریا شد آن زمین بر شد مقام اوز ثریای آسمان کبود
 پد رتقی جواد و پسر علی النقی تبارک الله از این والد و از این مولود

(۱) یحیی ابن اکثم د رزمان مامون قاضی القضاہ بغداد بود د رمجلس مامون از امام جواد مسئلہ ای پرسید د ربارہ محرمی کہ صید کردہ حضرت بطوری اورا سئوال پیچ فرمود کہ زبانش د ر تلجلج افتاد و خاموش د ر گوشہ ای نشست (۲) ثمین بفتح ثاء یعنی گران قیمت (۳) سمانہ بفتح سین و تشدید میم والدہ ماجدہ امام د ہم ع ثریا بضم ثاء و فتح راء و تشدید یاء بمعنی چہل چراغ یا چراغ چند شاخہ ای کہ از — سقف آویزان باشد و بمعنی ستارہ پروین کہ اورا عقد الثریا گویند از جہتی کہ شبیہ بگرد نبند است آمدہ .

شهی که گشت نسیری هرآنکه اورا دید زبسکه خارق عادت از او شدی مشهود
 د رنده شیر ژیان کرد بهرجان عدو بیک اشاره که بهرنقش پرد های فرمود
 نمود منقلب و حالتش دگرگون شد بمحضرت متوکل د و بیت^۲ چون فرمود
 سباع ضاره سر را بپای او سود ند ز لطف کرد چه بر برگه^۴ السباع ورود
 نمود خیل ملک را ز سر بود بودش هوش بحضرتش متوکل چو کرد عرض جن^۵ شود
 نمود صبر و تحمل هرآنچه دید ز خصم بسان جد کبارش محمد^۶ محمد محمود
 نثار مرقد او هر زمان کند مشکوه د و صد هزار سلام و د و صد هزار د رو د

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

ولادت حضرت امام زمان حجه ابن الحسن

عليه السلام

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

بامحضرت خلاق قادر و مطلق چه روز نیمه شعبان طلوع کرد شفق
 طلوع کرد یکی آفتاب عالم تاب که گربه شمس بتابد شود غریق عرق

(۱) نسیری — بضم نون و فتح سین یعنی کسیکه فریفته چیزی یا شخصی گردد و تمام حواسش متوجه او باشد (۲) اشاره است به داستان حضرت هادی د رمجلس متوکل که اصرار کرد حضرت تغنی کند حضرت برای متوکل د و بیت از اشعار علی ع قرائت فرمود یا تو علی قلل الاجبال تحرسهم غلب ارجال فلم تنفعهم القلل متوکل گریه کرد و فی الجمله متنبه شد (۳) سباع بکسر سین یعنی د رندگان (۴) برکه یعنی گودال برکه السباع حفره ایکه متوکل د رآن حیوانات را جمع کرده بود (۵) — جنود بضم جیم و نون یعنی لشکرها (۶) کبار بضم کاف یعنی بزرگوار .

بر وی دامن نرجس گلی ظهور نمود	که برد از همه گل‌های بوستان رونق
از آنکه حاق ^۱ حقیقت شود از او ظاهر	نوشته بود بیا زوی او که جاء الحق
بنازم آنکه میدان عمر در عالم	ز همکنان ^۳ و بزرگان ربود گوی سبق
اگر نبود بعالم وجود ذی جودش	اذا تزلزلت الارض والسماء انشق
ز بعد آنکه شود پر ز ظلم روی زمیــــن	بعدل و داد فرازد در این جهان بیرق
به روزگار نماید بغیــــر شرع نبی	نهند سرب خط بندگی تمام فــــرق ^۴
شهی که حب و ولا یش بود سفیه نوح	فمن تخلف عن هده السفینه غرق ^۵
کتاب وصف و راجله انس و جن و ملک	شوند عاجز و مضطر خود از شمار ورق
امام مهدی قائم سمی ختم رســــل	مقام بین که زقیوم شد لقب مشتق
از آنکه بر حجج حق شدند خلق جسور	باستتار وجودش خدا نمود نســــق
به هدیه نزد سلیمان به شعر خود مشکوه	نهاد به ران ملخ مورد رکنار طبق

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

XXXXXXXX قصیده بهار یه در مدح حضرت امام زمان علیه السلام XXXXXXXX

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

بهار آمد زمین مقدس عالم گلستان شد گلستان از نسیم جانفزایش رشک رضوان شد

(۱) حاق به تشدید قاف وسط چیزی و حقیقت مطلبی (۲) بربا زوی راست امام زمان ع نوشته بود جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً (۳) همکنان یعنی امثال و اقربان (۴) فرق یعنی فرقه ها - گره ها (۵) معنی مصراع آنست که هر کس تخلف ورزد از کشتی وجود امام زمان غرق شده است (۶) نسق بفتح نون و سین یعنی نظم و ترتیب و در مورد کیفر و مجازات نیز استعمال میشود .

چمن‌ها خرم‌و خندان دمن‌ها سبز و ریا^۴ آن شد ز عطربید مشک و گل عبیر و مشک ارزان شد

بحمد الله که طی‌ایام منحوس زمستان شد

اگرچه مذکروب^۵ الخیر موتا کم بود آئین^۵ ولی از این زمستان شکوه‌ها دارد دل غمگین

شناگویم بهاران را زمستان را کنم نفرین ادا ام اللها یا مبقاء ملک^۶ ———— فرودین

که بر زخم دل او مرخم شد و بردرد درمان شد

الهی عقریت را آسمان آتش به جان افتد شود جدی^۸ تومذ بوح و ریا زویت کمان^۹ افتد

بچاه نیستی دلوت^{۱۰} ز چرخ وریسمان افتد به بحر نیستی حوت^{۱۱} بدام بی گمان افتد

که این بی اعتدالی جهان در عهد ایشان شد

ز سرمای زمستان پیکر سرو جوان لـرزان چنان کاشخاص ممسک در ورود میهمان لرزان

و یا اندر کف گردان^{۱۲} بمیدانگه سنان لرزان زبان وقت سخن ز اهل فصاحت در دهان لرزان

اگرچه در بیان قس^{۱۳} ابن ساعد یا که سبحان^{۱۴} شد

اگر روزی محرر عازم ترقیم میگشتی فراموش از نظر رسم الخط و تعلیم میگشتی

(۱) دمن بفتح دال و میم دامنه کوه (۲) ریان بفتح راء و تشدید یاء تروتازه —

(۳) عبیر بفتح عین و کسر راء مخلوطی از داروهای خوشبو (۴) روایت از پیغمبر اکرم است

که فرمود مردگان را بخوبی یاد کنید (۵) آئین یعنی دستور (۶) ملک بضم میم

یعنی پادشاهی (۷) عقرب برج هشتم عرب مطابق آب‌انماه باستانی (۸) جدی

دهمین برج عرب مطابق بادیمه باستانی (۹) کمان فارسی قوس است که برج

نهم عرب است (۱۰) دلو برج ۱۱ عرب (۱۳) حوت برج ۱۲ عرب (۱۴) —

گردان بضم گاف جمع گرد یعنی پهلوانان (۱۳) قس ابن ساعد یکن از خطبای زمان

جاهلیت (۱۴) سبحان وائل یکن از بزرگان عرب و در فصاحت مشهور بود گویند

معویه بسبحان گفت انت خطیب العرب سبحان گفت والعجم والجن والانس

الف خواهد نویسد د رکتابت جیم میگشتی بی قطع قلم انگشت او تقلیم میگشتی

چراکزتاب سردی چون قلم انگشت بیجان شد

چمنها سرسبز چون کشتگان افتاده د رمنلخ گرفتار عمل چون مردگان د رعالم برزخ
بهار آمد کند تعیین اهل جنبت ود وزخ بماند سبزه د رستان رود خشکید ه د رمطبخ

براین شد باغ چون جنت برآن مطبخ چونیران شد

ند انمن کد امین آه ناگه با ائـرآمد که خود ضحاک^۱ دی راد وره د ولت بسرآمد
د رفش کاویان نوبهاری جلوه گر آمد^۲ فریدون^۳ وارفروردین بشاهی مستقرآمد

ز عدل وی جهان آسوده ازالطاف یزدان شد

سراید عند لیب از شوق بالحن^۴ د اودی بحمد الله مریض باغ راشد روبه بهبودی
زانفاس خلیلی شد گلستان نارنمرودی تمکن یافت کشتی جهان بر ساحل جود^۵

د گراسوده خاطر از هوای سرد و طوفان شد

۱- ضحاک ابن علوان بر تمام مملکت جمشید استیلا یافت و هفتصد سال د رایران حکومت کرد و دقیقه ای از ظلم و جور فروگذار نکرد و غده د ر سرشانه های اوبیرون آمد که از د ر د آرام و قرارند اشته اطباء مغز سر جوان را که مرهم کنند و بر غده ها گذارند تجویز کرد ند مردم بی گناه بسیاری د ر مد اوای او کشته شدند از کاوه آهنگر اصفهانی د و پسر گشتند و هنگامی که پسر سوم را مطالبه کردند د رخشم شد مردم را بر ضحاک شورانید و - سازه سپاه کرد د ر د ماوند با ضحاک جنگ نمود ضحاک راد ستگیرود رکوه د ماوند زندانی کرد و پس از چندی اورا کشت (۲) د رفش کاویانی چرمپاره ای که کاوه آهنگر جل خود میبست آنرا د ر جنگ با ضحاک سرچوب کرد پس از شکست ضحاک پادشاهان ایران هر کدام - گوهرهایی برآن آویختند و از اود ر جنگها به عنوان پرچم استفاده میکردند (۳) - فریدون پسر اترقیان ابن جمشید است که کاوه آهنگر اورا به پادشاهی برگزید و خود از یاران اوشد (۴) الحان جمع لحن یعنی آهنکها .

بها آمد زستان برگریز است این زمان ملزم چنان کش روبه لاغر شود از سطوت ضیغم
چنان کا حوال اسفند ارشد از ضربت رستم چنان کرخان ترکان^۱ شد زوال ملك مستغصم
چنان کز صدمه عباسیان اولاد مروان شد

بها آمد بها آمد بها رکامیاب آمد سرورش هم عنان عیش و نشاطش د رکاب آمد
عیان تا با جمال یوسفی گل بی حجاب آمد زلیخای چمن را رونق عهد شباب آمد
از آن پس کزالم افسرده همچون پیر کنعان شد

شکایتها بدل دارم من از بهمن مه فرسی ز اسفند اربد کرد ارشوم^۳ ازمن چه می پرسى
مپرس از گوشه زندان امان از کند هارسی^۵ فغان از هیمة های تر خصوص آن کنده کرسى
که نی گرمی از او حاصل نه از او د و ریتوان شد

ز حنظل تلخ ترد رکام من شهد و غسل بودى همیشه شغل آتش کاریم شغل و عمل بودى^۶
ز آتش کاریم رنج و کدورت ما حاصل بودى چومغلولان همیشه دست من زیر بغل بودى
از آن روزیکه این سرما مرادست د رگریبان شد

۱- خان ترکان منظور هلاکوخان است که د رسال ۶۵۶ هجرى بشهر بغداد حمله کرد و مستعصم
بالله که سى و هفتمین خلیفه عباسى بود کشت و د ولت بنى عباسى را منقرض کرد (۲) پیر
کنعان مراد حضرت یعقوب پیغمبر است (۳) شوم بضم شین و سکون واو یعنی نحس-
نامبارك (۴) زندان بکسر زاء هر محمد و ده که انسان مجبور باشد د ر آنجا بسر کند چه
انسان را نگذارند بیرون رود یا خود نتواند برود (۵) ارسى بضم همزه و سکون راء د رختى
است که برای سوختن بکار میرود و آتش آن خیلی کم د وام است و نیز کند ه ارس خوب ضرب المثل
است برای افراد بی خیر (۶) حنظل بفتح حاء میوه اى است کوچک تراز نارنج بسیار
تلخ و د فارسى بآن هندوانه ابو جهل گویند .

د یاند رباغ قتلۍ کرد از تیمور افزون تر زبخت النصرکاند ر قتل شد مشهور افزون تر

زاعرابی که شد مقتول از شاپور افزون تر زکشتار مغول د ر شهر نیشابور افزون تر

فزون تر قتلش از محمود افغان د ر صفاها ن شد

توجه مهر عالمتاب راد ر برج ماهی شد پس آن گشتاسب دی مستقر بر تخت شاهی شد

هم اسفند ارعازم از برای ملك خواهی شد رواج آتش پرستی و بخاری قبله گاهی شد

زیبیشین دین زرد شتی د ر این عالم نمایان شد

بسرینهاد بهمن ماه تاج شهر یاری را بیاد آورد حال کشتن اسفند یاری را

زیا افکند د رستان نباتات به یاری را تلافی خواست د رد و ران کند آن زخم کاری را

چنان کاو لاد رستم را بهمن خانه ویران شد

شجرها سرسمرات صنع خالق بیچون همه باهئیتی فرخ همه باقامتی موزون

چونافه لب گشود لاله نیمی مشک و نیمی خون گل و بلبل بهمن شتاق همچون لیلی و مجنون

زمان وصل آمد طی دگر ایام هجران شد

چمن راد ر صفا امروزه رشك چرخ اخضر بین^۲ د راوا ز ثابت و سیار گل های مصور بین

یکی را سعد اکبر د ان یکی را سعد اصغر بین یکی را لون احمر بین یکی را رنگ اصغر بین

بهر سو غنچه گاه چون خوشه پروین نمایان شد

زمان معدلت شد این زمین زافات شد سالم چنان کین عصر خواهد شد بروز حجت قائم

امام حجه: ابن العسکری یعنی ابوالقاسم وصی خاتم پیغمبران براوصیا خاتم

شهی را کوملایک پاسبان جبرئیل د ر بان شد

۱- پیشین - مخفف پید شینیان یعنی گذشتگان

۲- چرخ اخضر کنایه از آسمان است

۳- ابوالقاسم کنیه امام زمان است ع د ر ارشاد مفید است که آنحضرت

شهنشاهی که باشد کعبه اهل وفا کویش بقرآن سوره واللیل وصف موی دلجویش
عیان گردید ازوالشمس مدح روی نیکویش نباشد دیده ای لایق برای دیدن رویش

از آن رو ذات پاک اقدسش از دیده پنهان شد

ز لعل^۱ نوشخندش خضر آب زندگی دارد سلیمان پیش‌جاه و حشمتش شرمندگی دارد
سکندر در حضور بندگانش بندگی دارد بنام دوره اش را کاین چنین پایندگی دارد
که دور آنها گذشت و افتخار دور دور آنها شد

صفت‌های نکوی اولین و آخرین با او تمام معجزات انبیا و مرسلین با او
برنده و ذوالفقار انتقام مشرکین با او جحیم قهر یزدان^۳ روزه^۴ خلد برین با او
که لطفش عین رضوان^۵ گشت و قهرش عین نیران^۶ شد

نامیده شد بنام رسول خدا و مکنی شد به کنیه آن حضرت و در اخبار کثیره وارد شد که
ذکر نام آن حضرت در زمان غیبت حرام است و مرحوم مجلسی آن اخبار را در جلد
سیزدهم بحار تماماً آورده است

- ۱ - لعل بفتح لام و سکون عین سنگی قیمتی بزرگ سرخ است
- ۲ - دور بفتح دال یعنی گردش و جمع آن ادوار است
- ۳ - یزدان بفتح یا و سکون را یعنی خدا (منشاء خوبیها) و در اصل ایزدان جمع ایزد بود بر اثر کثرت استعمال الف آن افتاده و اکنون بطور مفرد استعمال میشود
- ۴ - روزه بفتح راء و ضاد یعنی باغ گلستان روزه را بر روضه روضات و ریاض جمع می‌بندند و اصطلاحاً بمطالب و اشعاری که در سوگواری خوانده میشود روزه میگویند ماء خود از کتاب روزه الشهدا^۴ تالیف ملا حسین کاشفی در مصیبت ابی عبد الله (ع)
- ۵ - رضوان بکسر راء و سکون ضاد یعنی بهشت و گاهی بمعنی خوشنودی هم استعمال میشود و نام خازن بهشت هم رضوان میباشد
- ۶ - نیران بکسر نون یعنی آتش نیران در قبال جنان استعمال میشود

شها شد وقت آن کز پرده غیث برون تازی نهال کفر را از عرصه امکان براندازی
 علم در عالم امکان بعدل و داد افزازی^۳ جهان را سرسری عدل و داد و معدلت سازی
 از آن پس کاین جهان پر ظلم و جور و کین و عدوان^۴ شد
 هر آنکس طینتش سفیانی و سفیان نژادستی ویا از دودمان^۶ عاص و اولاد زیادستی
 بکش هر قدر میخواهی که عین عدل و دادستی مرا از داستان کربلا نیکو بیادستی
 از آن ظلمیکه بر جدت حسین از قوم عدوان شد
 ز مشرق تا بغرب گرزنی از تیغ کین آذر زمین تا کاسمان را اگر کنی پر پیکری سر
 عیان سازی اگر طوفان نوح از خون بیحروب نخواهد شد بهای یکسر موی علی اصغر
 که اندر دامن جد کبارت زار قربان شد

- ۱ - عرصه بفتح عین و صاد یعنی مساحت خانه میدان و جمع آن اعراض و عرصات است
- ۲ - علم بفتح عین و لام یعنی پرچم
- ۳ - افراز بفتح همزه بالا - بلند و افراختن و افراشتن و افرازدن مورد استعمالشان یکی است
- ۴ - عدوان بضم عین یعنی ستم - دشمنی
- ۵ - طینت بکسره طاء و فتح نون یعنی خلقت - سرشت - طبیعت
- ۶ - دودمان بضم دال یعنی خاندان

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

xxxxxxxxxxxx مؤده ظهور امام زمان علیه السلام xxxxxxxxxxxx
xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

مه پنهان شده در ابر عیان خواهد شد روشن از نور رخس جمله جهان خواهد شد
گلشن شرعی را که خزان کرد فلک باز از لطف خدا رشک جنان خواهد شد
حاليا خرمی گلشن اعدا منکر عاقبت از دم شمشیر خزان خواهد شد
بطریقی که پر از ظلم شده روی زمین صفحه ارض پراز عدل و امان خواهد شد
مسجد کوفه شود محکمه عدل اله بی تقيه همه احکام بیان خواهد شد
آنچه از آتیه فرمود نبی با سلمان منتظر باش که البته چنان^۱ خواهد شد
برخی از آنچه علی کرد میان گشته عیان^۲ آنچه باقی است از آن جمله همان خواهد شد
گر رساند خبرش باد بقیه مشکوه^۳ در لحد تربت وی رقص کنان خواهد شد

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

رباعی

در روز بیاد مه روی تو خوشم در شب بهوای سر موی تو خوشم
دانم که تو عاقبت عیان میگردی در یاد وصال و آرزوی تو خوشم

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

***** ولادت حضرت قمر بنی هاشم علیها السلام *****

xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

چه روز چهارمین از ماه شعبان المعظم شد دل احباب شاه اولیا شادان و خرم شد
مهی طالع شد از برج شرف در عالم امکان که پیش نور رویش روز روشن لیل مظلّم شد

۱ - بی تقيه یا بی تقید هر دو صحیح است یعنی در زمان ظهور احکام بی ترس و بدون قید بیان میشود

۲ - چنان بضم اول مخفف چون آن است یعنی آنطور و آنسان و نیز چنان به کسر اول هم استعمال میشود

وجود فائض الجودش که اندر موقع بخشش
 ز فرط خدمت اندر دولت دین روز عا شورا
 گدای آستانش معن زائد^۱ بلکه حاتم شد
 علمد روسپه سالار و سردار مفخم^۲ شد
 ز اخلاص و ارادت محرم اسرار شاهی شد
 بدربار شهنشاه شهیدان صدر اعظم شد
 عطا فرمود حق عباس را بر شاه دین حیدر
 بسی خرم دل از دیدار فرزند مکرم^۴ شد
 ز مولودش علی خرم حسن شاد و حسین خوشدل
 نه تنها چشم ایشان بلکه روشن چشم عالم شد
 چو از ام البنین نور ابوالفضل پدید آمد
 همانا در شرافت تالی^۵ سارا و مریم شد
 در آن اثنا شنیدم شد امیرا^{۱۱} گریان
 بچشم پیش بینش روز عا شورا مجسم شد
 تنش را غرق در خون دیدود
 سرش شق از عمود کین غریق لجه غم شد
 حسین آمد سر بالین او بادیده گریان
 زانده و غم قتل برادر قامتش خم شد
 مشوش خاطر مشکوه^{۱۲} شد زین ماتم عظمی
 بمبخشد اهل دانش گر که نظمش نامنظم شد



فضیلت زمین قم مدفن حضرت معصومه علیها

سلام

ای خاک قم که هست تورا جلوه جنان باشد روا که فخر نمائی به آسمان
 آنکس که دفن شد بتو آسوده از عذاب آنرا که مکان بتو شد جا شایم مکان

- ۱ - معن ابن زائد ابوالولید ابن مطر و حاتم طائی هردو در جود و سخاوت معروفند
- ۲ - مفخم بضم میم و فتح فاء و خای مشدد یعنی بزرگ داشته شده
- ۳ - صدر اعظم یعنی بزرگترین وزیران - نخست وزیران
- ۴ - مکرم بضم میم و فتح کاف و راه مشدد یعنی عزیز - گرامی
- ۵ - تالی یعنی تابع - پیرو

چون خوابگاه مریم ثانی است خاک تو
 مهر سپهر عصمت و عفت بخاک تو
 بعد از جناب فاطمه آن بضعه رسول
 هم عمه امامی و هم دختر امام
 در چرخ عصمت است درخشنده آفتاب
 آن سان که شد رئوف بزوار خود رضا
 ارباب علم و فضل تورا کرده اختیار
 زان نور استضائه نمایند صبح و شام
 از عسکری و حجت عصمت است یادگار
 گویندگان عالم و مشکوه: بی نوا
 دائم دلم ز فرط محبت بقم مقیم

گنجینه^۱ شرافت و عترت بتو نه—ان
 باشد روا که آب تو بخشد بمرده جان
 در عصمت و شرف شده ممتاز در جهان
 هم خواهری بحضرت سلطان انس و جان^۳
 در بحر عفت است یکی گوهر گران^۵
 شد خواهرش بزمیره زوار مهربان
 بلبل بغیر باغ کجا سازد آشیان
 ساینده صبح و شام رخ خود بر آستان
 آن مسجد^۶ مبارک زنجیر و جمکران^۷
 در مدح این مخدر عاجز بود لسان
 هر چند کاشمر بودم منزل و مکان

-
- ۱ - گنجینه بفتح گاف و کسر جیم جای گنج - محل نگهداری اشیاء گران بها
 - ۲ - جناب بفتح جیم یعنی ناحیه آستانه - درگاه - کلمه تعظیم که پیش از نام بزرگان ذکر میشود
 - ۳ - جان به تشدید نون اسم جمع برای جن
 - ۴ - درخشنده بضم دال و فتح را یعنی تابنده - فروغ دهند
 - ۵ - گران بفتح گاف یعنی سنگین - پریها - پرقیمت
 - ۶ - منظور مسجدی است که جناب احمد ابن اسحق قمی شیخ قمین که از سفراء و نواب حضرت عسکری است بامر مبارک آن حضرت بنا کرد و اکنون بمسجد امام معروف است در قم و یادگار امام عسکری است
 - ۷ - جمکران - در خارج شهر قم است مسجدی بسیار با اهمیت زمین این مسجد را حضرت امام زمان ۴ بامیخها و زنجیرها علامت گذاری فرمودند و بحسن جمکرانی امر نمودند که با کمک سید شریف سید ابوالحسن الرضا این زمین را از متصرفش که زراعت مینمود بگیرند و مسجد بسازند و نیز دستور داد چهار رکعت نماز را تعیین فرمود در آن مسجد بخوانند و این مسجد در سال سیصد و هفتاد و سه یا سیصد و نود و سه که این اشتباه ناشی از اشتباه لفظ تسعین به سبعین است) بنا شده و یادگار حضرت حجه: - ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف میباشد

بخش مصائب

مصیبت حضرت زهرا علیها سلام

گنج علوم و علت ایجاد ماء و طین	یعنی تن رسول چه در خاک شد مکین
خورشید آسمان رسالت غروب کرد	مچون سها بگوشه عزلت شده مکین
وانگه بیاب علم نمودند از دحام	جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین
آتش زدند دوزخیان بر در بهشت	زان در رسید صدمه به پهلوی حورعین
از ضرب تازیانه و از سیلی عدو	شد زهره منکسف بکلف ^۱ شد قمر قرین
از امهات ^۲ اربعه برخواست دود آه	ام الاثم را چچوزد رسقطشد جنین
بردند بی عمامه بمسجد گشان کشان	آنکس که بود لایق او افسرو نگین
اهریمنی ^۳ بتخت و سلیمان بیای تخت	افکند ه رخنه جمع شیاطین بملک دین
گوساله ای بمنبر و در رقص سامری	هارون نشسته گردن کج زیر تیغ کین
اجماع بر خلاف شد و بیعتی بزور	اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین

مناظره عرب و عجم و اشاره بمصیبت حضرت زهرا

سلام الله علیها

د و نفر مر عرب بود و عجم باب فخریه گشودند بهم
عجمی گفت مرا فخر رواست چون کیو مرث نخستین شه ماست

۱ - کلف بفتح کاف و لام لکه هائی که در زمینه ماه و خورشید دیده شود و یا در صورت

انسان لکه ای پیدا شود

۲ - امهات بضم همزه و فتح میم و تشدید آن جمع ام است یعنی مادران امهات اربعه کنایه است از چهار عنصر آب - خاک - باد - آتش و نیز اینها امهات سفلی میگویند

۳ - اهریمن بفتح همزه و کسر راء و فتح میم یعنی شیطان مظهر شر و فساد و ناخوشی

ارد شیر است زما صاحب تاج	که گرفت از همه شاهان باج
هست فیروز زما و شاهپور	که بعالم شده نامش مشهور
زال زر سام نریمان عجم است	پهلوان رستم دستان عجم است
از عجم بود سلاطین کیان	که گرفتند ممالیک جهان
هم بود شاه عجم نوشروان	کز عدالت شده مشهور جهان
در جهان از عرب آثار کم است	بسی آثار عیان از عجم است
عجم اینگونه چه فخریه نمود	لب به فخریه عرب باز گشود
یکه عرب راست بسی فر جلیل	که بود نسبت ایشان به خلیل
فصحا و بلغا از عربیند	شعرا و ادبا از عربیند
در عرب بود چه سبحان فصیح	امراء القیس و بیانات ملیح
همچو حاتم که شده شهره بجود	در عجم بلکه در آفاق نبود
در عرب بود بسی مرد دلیر	که چه رو به برشان بودی شیر
هست سادات معظم ز عرب	هست اشراف مکرم ز عرب
علت غائی آکل از عرب است	حضرت ختم رسل از عرب است
حمزه و جعفر طیار عرب	حضرت حیدر کرار عرب ^۳
بنگر رتبه و شأن عربی	هست قرآن بلسان عربی

۱- امرو القیس بضم همزه وراء جند ح ابن حجر کندی امیر الشعراء عرب است

که قبل از اسلام مشابه قرآن شعر گفت از جمله اذ الساعة: اقتربت مالها

زلزلت الارض زلزالها که وقتی پیغمبر شنیدند این اشعار را فرمودند خدا

بکشد امرو القیس را که قبل از نزول قرآن بزبان قرآن شعر گفت

۲- غائی بکسره همزه و تشدید یاء منسوب بغایت یعنی علت نهائی

۳- کرار بفتح کاف و تشدید را یعنی باز گردنده کسیکه در جنگ بسیار سخت
حمله کند

عجمی، گفت که دارم تصدیق	آنچه گفتی همراه با تحقیق
بر همه اهل جهان فخر نما	چونکه شد احمد مرسل ز شما
لیک بشنو تو ز کردار عرب	هست مشهور ز اخبار عرب
رفت بهمن چو از این دار فنا	دختری داشت و را نام هما
همه اعیان و بزرگان عجم	کرده رو بردر دربار و حرم
گرد شهزاده خود جمع شدند	همه پروانه آن شمع شدند
جمله در عین رضا و تمکین	کرده تسلیم با و تاج و نگین
بشنو شیوه و رفتار عرب	باز گویم بتو کردار عرب
از جهان رفت چه آن فخرانام	دختری ماند از او فاطمه نام
و چه دختر که بدی فخر زمان	سرور و سیده جمله زنان
خجل از نور رخس شمس و قمر	عازم جز از مدحت او جن و بشر
عوض حرمت او قوم ظلوم	بر در خانه او کرده هجوم
زده آتش بدر منزل او	سوخته از غم و محنت دل او
تخته در چو بیپلوش رسید	طفل ششماهه او گشت شهید
بسکه دیده ز شما ظلم عیان	قبرش از چشم شما شد پنهان

تک شعر

ار فقی یا ارض یا البنت النبی المصطفی آنها مظلومه مکسوره : اضلاعها
 بدست خویش دل و جان خود بخاک سپردم به سخت جانی من بین که جان برفت و نمرد
 xxxxxxxxxxxxxxx

۱ - انا م بفتح همزه یعنی خلق مردم - آفریده شد گان

مصیبت امام مجتبی علیه السلام

با آنکه غمش ز حد فزون بود	از زهر دلش غریق خون بود
از شدت درد و سوزش دل	بی تاب چو مرغ نیم بسمل
چون مار گزیده بی تحمل	پیچیده بخوشتن چو سنبل
گه تکیه زد بدوش خواهر	گه دست بگردن برا در
هر لحظه که يك نفس کشید ی	خون از لب اطهرش چکید ی
طشتی طلبید در مقابل	پرساخت و را ز پاره دل

وله ایضا

الا ای زینب افگار ^۱ مضطر	برایم این زمان تشتی بیاور
جان خواهر	جان خواهر
مرا از شدت زهر هلا هل ^۳	امید زند گانی نیست دیگر
خون شده دل	جان خواهر
خبر کن زود تر آید حسینم	ببفتد دیدنم تا روز محشر
نو رعینم	جان خواهر
بسی محنت تو را اندر کمین است	تو خواهی دید مرگ شش برا در ^۴
بعد از این است	جان خواهر

۱ - نیم بسمل یعنی حیوانی که تازه ذبح شده و مشغول جان دادن است

۲ - افگار بفتح همزه یعنی خسته - رنجور

۳ - هلا هل بفتح هاء اول و کسره هاء ثانی حیوانی است که زهری کشنده دارد به

محض رسیدن به بدن انسان را می کشد

۴ - مقتولین از اولاد علی (ع) در روز عاشورا شش نفرند ۱ - حسین ابن علی

۲ - عباس ابن علی ۳ - عبدالله ابن علی ۴ - جعفر ابن علی ۵ - عثمان ابن

علی ۶ - عبید الله ابن علی

کرد رکارد و سبط مصطفی	آنچه بودی چرخ را جور و جفا
تا بصلح دشمنان ناچار شد	آن یکی بس بیکسو بی یار شد
لاجرم با دشمنان در جنگ شد	آن یکی را کار آنسان تنگ شد
لحظه ای راحت نبود اندر جهان	آن یکی از کید و مکر دشمنان
ره دهیدم تا روم سوی فرنگ	آن یکی میگفت در میدان جنگ
بس رسیدش طعن از تیغ زیان	آن یکی دائم بدی آزده جان
جسمش از تیرو سنان شد چاک چاک	آن یکی افتاد چون بر روی خاک
گه ز خنجر گاه از نوک عصا	آن یکی گشتی گرفتار عنا
دید داغ مرگ هفتاد و دو تن	آن یکی در کربلای پرمحن
سبز شد رنگش زمان احتضار	آن یکی چون خورد آب زهر دار
شد ز خون جسمش چوشاخ ارغوان	آن یکی از صدمه تیرو سنان
ریخت در طشت از دهن لخت جگر	آن یکی رازهر چون شد کارگر
بر لبها نش چوب در طشت طلا	آن یکی را زد یزید بی حیا
دائما مشکوه: گریان و ملول	در عزای این دو فرزند رسول

نزل جبرئیل برای تهنیت و تسلیت در ولادت

امام حسین علیه السلام

قرین شد نیش و نوش و شادی و غم	از آن روزی که شد ایجاد عالم
ز دیدار رخ فرزانه فرزند	نبی هاشمی گردید خورسند

۱ - سبط بکسر سین یعنی فرزند زاده - نوه بیشتر به فرزند ان و نوادگان دختری اطلاق میشود

۲ - فرزانه بفتح فاء و نون یعنی حکیم - دانشمند - عاقل - زیرک - شریف

بنا گه قاصد داد ارجبر یل
 حضور حضرت وی تهنیت گفت
 باین مولود باد ت چشم روشن
 خود این مولود فخر عالمین است
 حسین است اینکه در یک نیمه روز
 حسین است اینکه اندر راه یزدان
 حسین است اینکه چون یحیی مظلوم
 حسین است اینکه از بیداد عدوان
 ز سنگ و چوب و تیرو تیغ اعدا
 چنان از تشنه کامی زار گردد
 ببرد از قفا دشمن سراو
 بغارت میرود مال و منال^۱
 رود بر نیزه اعدا سراو
 بپا گردد بجنّت مآتم او
 حسین است اینکه گردد روز محشر
 در آمد با دوصد اکرام و تجلیل
 ز بعد تهنیت خود تعزیت گفت
 ولی اجرت دهد خلاق ذوالمن
 بنزد کبریا نامش حسین است
 براو گردد بلا با آتش افروز
 کند تقدیم هفتاد و دو قربان
 شود مقتول تیغ امت شوم
 شود جسم شریفش تیر باران
 شود مجروح جسم او سراپا
 که عالم پیش چشمش تار گردد
 فتد عریان بمیدان پیکر او
 اسیر ظلم میگردد عیال^۲ش
 شود پا مال اسبان پیکر او
 بگرید آسمان خون در غم او
 شفیع عاصیان در نزد داو^۳ر

بیاد دل

نیستی در عالم هستی دل آخر در کجائی
 ملک تن شد بی تو ویران چند از این سامان جدائی
 نه بزیمی نه برزیمی نه بباغی نه براغی^۳
 نه ندیم اهل فسق نه رفیق پارسائی

دادار - یعنی داد دهنده عادل و یکی از نامهای خداوند

۲ - منال بفتح میم جائی که از آن سود و حاصل بدست آید مثل مزرعه نخلستان و کان

۳ - راغ - دامنه سبزه کوه که متصل بصحرا باشد

نه بځم کيسوی یاری که گویم د رختائی^۱ نه بچین زلف د لداری که جویم من زچینت
 با کد امین گوهراند رلجه^۲ بحری مصادف با کد امین کوکب رخشان مقارن د رسمائی
 د ر کد امین کسوت فقری که بیزار غنائی د ر کد امین حلقه^۳ آذکری که خاموش ازبیانی
 بر تو استیلاندارد زانکه باعشق آشنائی حکم احضار تورا از عقل خواهم عذر گوید
 همچونی داری نواگویا مقیم کربلائی گاه گاهی چون د ر آیی هی غم پرغم فزائی
 کربلا را کرد ه ای منزل که د ر کرب و بلایي د جله^۴ خون از توجاری بلکه د رشاطی^۵ الفراتی
 از الم باکی نداری زانکه د ر دارالشفائی خوب جائی کرد ه ای خوش گرد رآن د ارالامائی
 زانکه د ر فرق سمائی بلکه د ر عرش علائی کی تورا بر عالم خاکی بود چشم توجه
 د رفغان وآه بر آن کشته راه خدائی زائر قبر حسینی کین چنین د ر شور و شینی
 برد د ر بارش نه نزد حبیب باوفائی د ر رواق خسرو دین چون ملایک د ر طوائف
 گاه د ر یابین پا باروح پاک اولیائی گاه د ر بالاسر سدر بی سرد رخ روشی
 د ر غم و اندوه بهر قاسم نوکد خدائی همچو لاله داغدار اکبر نسرین عذار ی^۶
 چون کبوتر پر زنان برگرد صحن با صفائی گاهی اندر خیمه گاهی اندر رقتلگاهی
 خون فشان بر آن تن مجروح و آن دست جدائی یک زمان د ر ورطه عباس سقای شهیدان

- ۱ - ختا بفتح خاء نام قدیم چین شمالی که مشک آن معروف است
- ۲ - لجه بضم لام وفتح جیم مشدد یعنی دریا - جماعت بسیار
- ۳ - حلقه بفتح حاء وقاف هر چیزی که دایره مانند باشد مثل حلقه انگشتر حلقه درونیز
 بمعنی انجمنی که جماعتی دور هم قرار گیرند استعمال میشود
- ۴ - دجله بکسر دال وفتح لام هر يك از دو نه‌ریز بزرگ که د ر عراق است دجله مینامند
- ۵ - شاطی یعنی کناره رود یا دریا یا ساحل
- ۶ - عذار بکسر عین موی گوشه پیشانی بنا گوش گونه رخسار

حرکت بسوی مکه ۲۸ رجب سال ۶۰ هـ

کاروان از کیست کوباشور وغوغا می‌رود	ترك آبادی نموده رو بصحرا می‌رود
جذبہ انی انااله می‌کشد اورا بشوق	همچه موسی رو بسوی طور سینا می‌رود
ترك اولاد کرد کادم رفتاز جنتبـرون	از مدینه شاه دین بی ترك اولاد می‌رود
مشتري حق جنس جان حب شفاعت شد ثمن	برسر بازار عشق از بهر سودا می‌رود
تا بمظلومی شود نامش در این عالم علم	سوی مظلومیت مافوق یحیی می‌رود
سر سبجان الذی اسری بعبده لیله	رو بمعراج محبت آشکارا می‌رود
طایر لاهوت سیر از عالم ناسوتیان	تنگدل گردید سوی عرش اعلا می‌رود
سر بکف بنهادہ اندر راه دین سبطنبی	رو بسوی خنجر و شمشیر اعدا می‌رود

مکه و کربلا

دوش در آئینه خاطر د صورت شد مصور	در مقام شآن هر يك فخر می‌کردی بدیگر
آن یکی گفتا نخستین خانه روی زمینم	در بسیط خاک نبود بقعه ای با من برابر
رکنی از ارکان دینم قبله اهل یقینم	هم طوافم گشته واجب بر کسی کوشد توانگر
کعبه ام ام القرایم مکہ ام بیت العتیقـم	هست جز بیت الحرام ومکہ ام اسماء دیگر
مولد ختم رسولان مبعث آن شهریارم	هم تولد یافت خیرالا وصیاد رمن زما در

۱- کاروان بسکون راء یعنی قافله عده مسافران که باهم حرکت کنند کاربان نیز استعمال شده

۲- لاهوت مخفف لاه که مخفف اله است واو و تاء باو اضافه کرده اند آنچه جنبه خدائی در او باشد لاهوتی گویند

۳- ناسوت مخفف ناس و او و تاء به آن اضافه کرد مانند آنچه جنبه مادی دارد و مردم در اولحاظ شوند ناسوتی گویند

از مقام پای ابراهیم دارای مقام
چون بیان فرمود فخر خویش بیتا لله اعظم
گر توئی بیتا لشرف باشد مرا چندین شرف^{فت}
ای خوشا آنکس که باشد تربتش در خاک پاکم
گرتورا از حجر اسماعیل باشد افتخار ت
در من آن جسمی است کود رکوی جانانست قریا^ن
در من آن جسمی است کورا پشت خم شد از مصیبت
در من آن جسمی است کوشد پایمال سما^{سب}
در من آن جسمی است مد فون کو بود بر جمله^{عصیان}
مسجد م باشد چو جنت زمزم^۱ باشد چه کوثر
صورت دیگر به فخر خویشتن بگشود دفتر
گر توئی ام القرا^۲ من سیدم بر هفت کشور^۳
ای خوشا آنکس که از من حشر گرد در روز محشر
خفته در من هیجده اولاد اسماعیل بی سر
در من آن جسمی است کوصد پاره شد از تیغ و^{خنجر}
سیما^۵ آندم که دیداود ست مقطوع برادر
بجدل انگشتش برید و ساریان دست مطهر
مقصد اصل شفاعت خلق راد روز محشر
عصیان

کعبه حقیقی حق

ای با صفا صفا ز صفا صفا تو
با الله که هیچ در عرفاتش وقوف نیست^۶
وانگه حجر نبود بدینگونه مشکفام^۸
پرشد زبانگ تبلیه حاج گر حرم
شد ناگوار زمزم از آنرو که تشنه کام
ای کعبه حقیقی حق کر بلای تو
آنها که نیست معرفتی در ولای تو^۷
گشته سیاه پوش مگر در عزای تو
آفاق پر ز شیون و شور و نوای تو
کشتند زار اصغر شیرین لقای تو

-
- ۱ - زمزمه بفتح هر دو زاء یعنی آب روان فراوان آبی که جلوش بسته باشد واسم چاهی است در مکه
 - ۲ - ام القرا یکی از اسامی مکه معظمه
 - ۳ - هفت کشور منظور اقلیم سبعة است که پیشینیان تمام خشکیها را به هفت قسمت تقسیم نموده بودند و هر قسمت را اقلیم گویند
 - ۴ - حجر بضم یا کسر حاء یعنی کنار دامن و در اینجا منظور از حجر اسماعیل نزد يك کعبه است
 - ۵ - سیما بکسر سین و فتح یاء مشدده یعنی علی الخصوص خصوصا و گاهی همولا سیما استعمال میشود
 - ۶ - وقوف یعنی ایستادن - توقف و یکی از اعمال حج
 - ۷ - ولا یعنی دوستی محبت
 - ۸ - مشکفام یعنی چیزی که بزرگ مشک یا سیاه باشد

ایضاً

ای د رت کعبه ارباب نجات	قبلتی وجهک فی کل غداه ^۱ :
حجر و رکن و حطیم ^۲ و مروه ^۳	جمله گشتند ز هجران تو مات
کاش زمزم ز غمت می خشکید	چون ندادند بتو آب فرات
سنگ باران تو را حاج ندید	ورنه میمرد بر می جمرات ^۴
وای بر شرکه او میدانست	روز جمعه بود وقت صلوه:
در پس پرده زنان عالم	اهل بیت تو همه در فلوا ه

ایضاً

ای خاک کربلا چه لطیف و معطری	خاکی هزار بار به از مشک و عنبری ^۵
خاکی عجین بخون شهیدان کوی عشق	پرپر بروی توشده گلهای حیدری
میزاب و زمزم و حجر و مروه فی المثل	همچون کواکبند و تو خورشید انوری
با این همه شرافت و این زتبه ای عجب	غمگین و غمفزا و ملول و مکدری
سقای تشنه کام مگر دیده ای حزین	صد چاک دیده ای تو مگر جسم اکبری

کربلا

خوشا کرب و بلا و لاله زارش	خوشا آب فرات خوشگوارش
معطر آب او همچون گلاب است	که باشد خرمن گل در کنارش

-
- ۱- غداه بفتح غین یعنی صبحگاه
 - ۲- حطیم بفتح حاء و کسر طاء دیوار کعبه مابین رکن و زمزم و مقام
 - ۳- مروه نام مکانی است در مکه در مقابل صفا سعی از صفا شروع میشود و در مروه ختم میگردد
 - ۴- جمرات جمع جمره نام سه موضع است که حاجی سنگ میزند در مراسم حج جمره اولی جمره وسطی جمره عقبه
 - ۵- عنبر بفتح عین و باء ماد های است خوشبو بزرگ خاکستری که در معدیه رود ماهی مخصوصی تولید میشود و روی آب دریا جمع میگردد و گاهی ماهی را صید میکنند و آن از شکمش بیرون میاورند کلمه بجز عربی است در فارسی آنرا شاهبو گویند
 - ۶- خرمن تود چیزی که روی هم ریخته شود

قتلگاه کربلا

خوشاکرب و بلا و قتلگاهش سزد بر چرخ نازد خاک راهش
 مناز ای چرخ بر مهر و مه خویش به بین خورشید و هفتاد و دو ماهش
 اولین سرباز میدان عشق

جان فدا ی عاشقان غرقه خون سیما السابقون السابقون
 آنکه در جانبازی و ترک وطن داد سرمشقی به هفتاد و دو تن
 آنکه شد منصوب بانص جلی نایب خاص حسین ابن علی
 ابن عم و نائب سلطان عشق پیش جنگ عرصه میدان عشق
 آن نخستین کشته آل خلیل مسلم آن سرو گلستان عقیل
 آه از آن ساعت که با احوال زار شد ز کین بر ناقه عریان سوار

ایضا

الا ای کوفیان نیرنگ تا کی بد و نان صلح و با ما جنگ تا کی
 سرا پا جسم من مجروح گشته مسلما نم مسلمان سنگ تا کی

ایضا

الا ای کوفیان من ناتوانم غریب و بی کسی و بی خانمانم^۱
 نفر موده پیمبر اکرمو الضیف نه آخر بر شما من میهمانم

نامه ای بد و ست

چون بد ار العشق یعنی کربلا بار افکندند ار باب^۲ و لا
 هر که از آن وعده گاه افتاده دور عشق کرد ش جذب تا یابد حضور

۱- خانمان بضم نون مرکب از دو کلمه خان و مان یعنی اهل خانه - زن و فرزند
 ۲- ار باب بفتح همزه یعنی صاحبان - پرورش دهندگان

ذره ذره کاندرا این ارض و سما است
 جنس خود را همچو گاه و کهریا است
 نامه‌ای بنوشت سبط مصطفی
 سوی محبوبش حبیب با وفا
 کی قدیمی محرم اسرار من
 گر که خواهی شرح حال زار من
 دشمنانم در وطن نگذاشتند
 هم بمکه قصد جانم داشتند
 تا کشیدم عاقبت دست افضا
 در زمین غم قرین کریملا
 حالیا از بهر قتل پی به پی
 کوفیان آیند باشمشیر و نی
 صفزده از چار سوا عدا دین
 مانده ام بی غمگسار و بی معین
 از جفا بستند بر ما راه آب
 اهل بیت از عطش در اضطراب
 یاد کن ایدوست از عهد ازل
 دیر اگر آئی حبیب اندر برم
 از جفای کوفیان بی حیا
 دیر اگر آئی نخواهی دیدنم
 زینب و کلثوم می بینی اسیر
 تو ز مائی ما ز تو دوری چرا
 حالیا بشتاب حق را یار باش
 کاش بودی آن زمان مشکوه: زار
 کاش بودی آن زمان مشکوه: زار

شهادت حبیب ابن مظاهر

زنواند رتلاطم طبع همچون بحر زار شد
 سخن پردازد رمدح حبیب ابن مظاهر شد
 ز اسم با مسماش محبت خیزد و ریزد
 که در بزم محبت سرور خیل اکابر شد
 شنیدی از حوارین قالونحن انصارك
 از ایشان قول ظاهر گشت و از زی فعل صادر شد

۱- پی به پی مخفف پیای پی یعنی پشت سر هم
 ۲- ازل بفتح همزه و زاء یعنی هیشگی. آنچه اول و ابتدائی نداشته باشد

ز کرداری کز آن پیر طریق عشق ظاهر شد	وفا آموز شد بریا وفایان جهان کارش
ملازم برسه شه بود وسه دولت رامعاصر شد	نه تنها کرد درك صبحت سلطان مظلوم ^۱
چنین استاد میباید که تا شاگرد ماهر شد	به استاد طریق عشق او بنمود شاگردی
نمودش جذب عشق شاه د رآندشت حاضر شد	زهمراهان بد ورافتاد اندر کوفه بودش جا
ز شه رخصت گرفت وجانب آنقوم کافر شد	جویی یاری شه رادید ودر خون خفتن یارا ^۲
زیاقوت لبش ظاهر هزاران د رفاخر شد	به نصیح قوملب بگشود اندر عرصه میدان
ز شمشیرش بخون غلطان تن شصت ود وفاجر شد	پس آنکه حمله ور شد برصفوف لشکر اعدا ^۳
زانبوه خسان مسدود ازهرسومعابر شد	ولی آخر زهرسود حمله ور شد برسرش دشمنی
تنش غلطان بخاك ازضربت آنشوم کافر شد	که ناگه ظالمی زد برسرش تیغ از کمینگاهی
سرش بنهاد برزانویسی افسرده خاطر شد	شه آمد برسر بالین وی ازراه غمخواری
که روح اویسوی شاخسار قدس طایر شد	سرش در دامن جانان وچشمش سوی لطف حق
که بعد از قتل او سلطان دین پی یارو یاور شد	شکست افتاد بعد از قتل اود در ستگاه دین
که پیش از د یگران قیبرش مطاف کل زائر شد	تعالی اللهمقامش بین که بعد از مرگش در رجا
با صاحب حسین ابن علی مداح وذاکر شد	بسلاست این فخر بر مشکوه: کاند رعرصه محشر

بازگشت

همه دارند چشم ماخوشا آن دیده بینا	همه دارند دل اماخوشا آندل که شد شیدا
ندارد سحر و معجزه فرق پیش چشم بوجهلی	ندارد نور و ظلمت فرق پیش دیده اعمی

۱- معاصر بضم میو کسر حاء یعنی همعصر - همدوره و اما معاصر بفتح میم جمع معصراست و آن دستگاهی است که با آن آب میوه گیرند .

۲- نصیح بضم نون یا فتح آن یعنی پند - اندرز

بهرچشمی است بینائی ولی بینائی ظاهر
خوشا آن دل که در او جلوه گردد عشق یزدانی
مصفی تا نگردد دل نگیرد حق در او منزل
نه هر سنگ بد خسانی شود لعل در خسانی
ز مرغش ز خالص را میز صیرفی باشد
خوش آن خضری که در ظلمت شناسد آب حیا^{را}
چمشد در کربلا آن روز از هر صرف آرائی
از آنسویانگ کوس و کرنا میشد سوی گردون
از آنسوخیل نمرودی همه تیروسنان بر کف
جوانان بنی هاشم بگرد شاه مظلومان
همه موسی صفت سرگرم طور سینی سینا
تامل کرد حرد ر آن میان بادید محق بین
از آنسوزاد مسعد لعین چون آتش سوزان
در آندم شد بنزد ابن سعد آن مرد فرزانه
خوش آن چشمی که پیشش کشف باشد صورت و معنی
نه چون مجنون که بر لیلی نه چون وامق که بر عذرا
و گرنه کی رسید یگل بشان علم الا سما
نه هریاران نیسانی شود خود لو^ل و لا لا
سلیمان را زاهر یمن شناسد آصف دانسا
چه حرا بن یزید ابن ریاحی روز عاشورا
قران کفرودین و باطل و حق شد در آن صحرا
بلند از این طرف از تشنگی فریاد و اغوا
از آنسو مظهر انوار یکتا بی کس و تنه
همه با صورت زیبا همه با قامت رعنا
همه عیسی صفت و ارسته از دنیا و مافیها
عیان شد پیش چشم وی جحیم و جنتا لمئا
از آنسو سبط پیغمبر رخس جنت قدش طوبی
با و گفتا چه خواهی کرد با این سید و الا

- ۱- سید خشان بفتح باء و ال نام منطقه ایست در ترکستان افغان که لعل آن معروف است
- ۲- نیسان بفتح نون ماه هفتم از ماه های سریانی که اکثر سالها از ۲۵ فروردین شروع میشود. و در ۲۵ اردیبهشت تمام میشود در ظرف این یک ماه هریاران بیارد نیسان است گویند قطرات این باران اگر مستقیما وارد دهان ماهی شود تبدیل به لو^ل میشود
- ۳- صیرفی بفتح حاء و راء و تشدید یا یعنی صراف
- ۴- آصف منظور آصف بن برخیا وزیر سلیمان است که دارای علمی از کتابی بوده
- ۵- کوس بضم کاف یعنی طبل بزرگ
- ۶- کرنا بفتح کاف و سکون راء یا فتح راء یا تشدید
- ۷- گردون بفتح گاف و ضم ال یعنی آسمان
- یعنی شیپور بزرگ
- ۸- نمرود بکسرون و ضم راء نمرود ابن کوش ابن حام پادشاه کلدنیین معاصر حضرت ابراهیم خلیل (ع)
- ۹- همان طوریکه موسی در طور مناجات میکرد اصحاب امام حسین هم شب عاشورا صدای مناجاتشان بگوش میرسید لهدوی کدوی النحل ما بین رالح و ساجد و قائم قواعد

بگفتا نیست مقصود مبعیر از جنگ با ایشان
 چه بشنید این سخن حر شد یقینش کان سگ^{بتر} آ
 کنا رجست از آن دریا عصیان شد بیکجانب
 ز همت پشت و پا زد آن زمان بر الم هستی
 بسر بنهاد دست عذ رخواهی باد و چشم تر
 ز روی لطف گفتا شاه خوبان سر بر آرای حر
 پس آن گمعرض حاجت کرد نزد خسرو خوبا^ن
 رجز خواند و نصیحت کرد آن مرد هنر پرور
 ز خون شد عرصه هیچابسان ساحت دریا
 ز بس افکند از گردن سربس تن تن بی سر
 ولی از کثرت موران شد آن شیر زیان خسته
 در ریغ اعاقبت بس شد تنش مجروح تیغ کین
 که ناگه مظلومی زد نیزه کین بر تهی گاهش
 بگفتا با فغان یاسید الکونین اد رکنی
 سرش بنهاد بر زانو بگفتا مرحبا ای حر
 که غیر از جنگ سودی خود نمی بینم در این سودا
 مهیا گشته از بهر قتال عترت طه
 ز بیم و قهر یزدانی فتادش لرزه بر اعضا
 بسوی خیمه گاه سروردین گشت ره پیما
 با ستغفار لب بگشود نزد سید بطحا
 که باشد توبهات مقبول نزد خالق یکتا
 ز شه رخصت گرفت و شد روانه جانب هیجا
 پس آن گمخویش را زد بر صفوف لشکر اعدا
 شنا ور شد سمند وید ران دریا نهنگ آسا
 زانبوه سروتن شد زمین یکباره ناپیدا
 فتاد از ازدحام پشه آن پیل دمان از پا
 توگفتی رسته از شاخ صنوبر لاله حمرا
 که بر خاک بلا گردید آن سروسهی بالا
 زرا مطلق آمد بر سر وی زاده زهرا
 که نیکو حق یاری را دادا کردی در این صحرا

۱- سمند بفتح سین و میم یعنی اسب زرد

۲- گردان بضم گاف یعنی پهلوان

۳- زیان بکسر اول یعنی خشمناک

۴- دمان بفتح دال یعنی غرنده - شتابان - غضبناک

۵- رسته بضم راء یعنی روئیده

۶- صنوبر بفتح صاد و نون و باء یعنی کاج - نازو

۷- سهی بفتح سین و کسر هاء یعنی راست کشیده - صفت سرو است

۸-

۹- خسرو بضم خاء و فتح راء یعنی پادشاه بزرگ بحر بی کسری گویند

۱۰- رسته بفتح راء و تاء یعنی رها شده - نجات یافته

تو حری آنچنان که مادرت بنهاد نامت حر جزای خیربخشد حق تورا اندر صف عقبی
گنه کاراست مشکوه : و نماید توبه از عصیان بامید قبول توبه کرد این اشعار را انشا

تضمین اشعار حافظ در مرثیه حر

حربگفتا کeshها با غم وآه آمد هایم سویت ای خسرو بی خیل و سپاه آمد هایم
رسته زابلیس بدربار اله آمده ایم ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمد هایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمد هایم

من و فرزند ایا سبط نبی فخرامم به طفیل نو نهادیم در ایجاد قدم
گر بغلطیم بخون در ره عشق توجه غم ره رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمد هایم

بخداوند که بیزارم از این فرقه زشت زانکه از حب ولایت مرا بود سرشت
تخم مهرت زازل بردل من خالق گشت سبزه خط تو دیدیم زیستان بهشت
بطلب کاری آن مهر گیاه آمد هایم

منم آنکس که نمودم بتو ظلم اول بار ره گرفتم بتو ای پادشاه بیکس و یار
شرمسارم من از آن کرده خود بادل زار آبرو می رود ای ابر خطا پوش و بیار
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

گرچه سر تا بقدم غرق بتقصیر و خطاست لیک چشم سویت ای خسرو اقلیم صفاست
گر ببخشی تو گناه من دلخسته رواست لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجا است
که در این بحر کرم غرق گناه آمد هایم

تـك بيتی

يك نیمه روز خدمت شه کردی شاهان جهان جمله غلام تو شد

۱- مهر گیاه بکسر میوگاف گویند گیاهی که هرکی با خود داشته باشد مردم او را دوست دارند
این گیاه برگهایش همیشه روبه آفتاب است

عابـس

روز عاشورا چه قوم دین تباه
گرم شد بازار هفتاد و دو تن
گرد شمع روی شه پروانه وار
در نخستین حمله او تیر و سنان
شه زیبی یاری غمین شد خاطرش
عشق باز ظاهری و باطنی
پای تا سر غرق در دریای عشق
زین ندای جان فزا از جای جست
جای وی شد چون بمیدان نبرد
پس مبارز خواست از اعدا دین
غیر از او هر کس که در پیکار بود
پس بجان وی فتاد از عشق و شور
گفت با خود وصل جانان مایلی
وصف حال عابس نیکو نهاد
چند خواهی پیرهن از بهر تن
خود و جوشن هست بهر دفع تیغ
حمله ور شد با تن بی درغ و خود

حمله ور گشتند در خرگاه شاه
مشتی حق جنس جان جنت ثمن
جملگی در عشق بازی جان نثار
جمعی از ایشان فدا کردند جان
شد بلند آواز هل من ناصرش
عابس ابن شیب شاکری
سودمند از مایه سودای عشق
چون ز آواز طرب انگیز مست
چهره گردان ز بیمش گشت زرد
کس نکردی جرات از میدان کین
پیش نقشش نقش برد یوار بود
خود از سر جوشن از تن کرد دور
از چه داری حایلی بر حایلی
شعر استادی مرا آمد به یاد
تن رها کن تا نخواهی پیرهن
منکه از جان داد نم نبود در یغ
تیغ عریان جوهرش دارد نمود

۱- حائل بکسر همزه یعنی مانع و حجاب عرفا جان را مانع وصول یحق میدانند و گویند :

حجاب عاشق و معشوق در جهان جان است ز جان گذشت هر آنکس انیس جانان است
قیاس کار بگیر از حجاب کاند در بحر ز خود چه گشت تهی متصل به عمان است
۲- درغ بکسر دال جامه ایست که از حلقه ها یا تکه های آهن درست کنند و در جنگ مورد استفاده قرار گیرد

گفت راوی در میان کارزار
از دم شمشیر آن نیکو سیر
گوئیا گشتی ز خاک رزمگاه
پس بنا مردی نه بر آئین جنگ
خسته شد از تیر و سنگ اعضای او
عاقبت جانرا بحق تسلیم کرد
ذکر مشکوه : است بی ریب و شک
عابدی یا لیتنی کنت معك

چون غلام ابی ذر غفاری

ای دریغا عمر شد صرف گناه
شست و شوی ظاهری نبود مفید
بر مس قلب سیه اکسیر زن
گر مئوید خواهی از بهر مقال
از موالی حسینی چون نام
نکته سنج و با تمیز و کاردان
دکه عطار دین را مشک تر
عشق را بس شهرهای محکم است
گاه عبد الله در آغوش وی
دید چون در کر بلا اوضاع جنگ
چهره دل از معاصی شد سیاه
کی سیه زین شستشو گردد سفید
ذره ای از عشق با تاثیر زن
گویمت از کربلا مصداق حال
او غلام شه شهان او را غلام
از قدیمی خدمتان آستان
کعبه کوی حسینی را حجر
زین میان او چون سواد اعظم است
گاه اصغر زینت آغوش وی
از پی خدمت کمر را بست تنگ

-
- ۱- اکشیر بکسر همزه وسین جوهری است که ماهیت جسمی را تغییر دهد. مثلاً حیوه را نقره و مس را طلا نماید
 - ۲- دله بفتح دال و کاف مشدد یعنی دکان
 - ۳- منظور حجرالاسود است

بهر رخصت بوسه زد برای شاه
 شاه گفت ای غلام دل فکار
 عرض کرد ای سبط پاک مصطفی
 روز نعمت کاسه لیس خوان تو
 هست آزادی من در بندگی
 می نخواهم زندگانی در جهان
 دید چون خضر بیابان نجات
 طرفه بدری در شب دیجور دید^۲
 طینتش را یافت علیین نژاد
 یافت اذن جنگ چون از شاه دین
 بر سپاه کوفیان شد حمله و
 ناگهان افتاد از زین بر زمین
 چون بخاک و خون قرین شد پیکرش
 آنچه با فرزند خود اکبر نمود
 شه نهاد از مهر و بر روی او
 گفت راوی در میان قتلگاه
 هست مشکوه: حزین دلفکار

کودکی از شاه گردان مکتب عشق

خورد سالی در حریم شاه بود
 نام او شهزاده عبدالله بود
 هجر شه بر دل فکندش انقلاب
 خواست گردد خدمت شه کامیاب

۱- طرفه بضم طاء وفتح فاء چیز تاوه و نو و شگفت آور
 ۲- دیجور بفتح دال وضم جیم شب سیاه تاریک - شب طولانی
 ۳- شرر بفتح شین وراء آنچه از آتش به هوا پرتاب شود - جرعه

رو بسوی قنلگاه شاه شد
 دید او را خسرو مالک رقاب
 احبسیه کاین غزال شیر مست
 زانکه ناید این گروه بد سگال
 عاقبت خود را ز زینپوارها ند
 آفتابی دید درد ریای خون
 بر رخس ظاهر شده شق القمر
 پس مئودب شاه را بوسید دست
 از پس بوسیدن او گفتیش شاه
 گفت ای دربان کویت جبرئیل
 آمدم تا جان کنم قربان تو
 پادشاهها کوسپاه و لشکرت
 از چه رو بنمودی ای عالیجناب
 خیز شاهها سوی خیمه پا گذار
 تا گذارد زینبغم پرورت
 گریزی آبی تو باشی شرمسار
 در سخن عبدالله شیرین زبان
 ناگهان مردی ز قوم دین تباه
 کرد عبدالله دست خود سپر
 پس ز ضربت تیغ آن شوم شریر
 خسرو دین حالت یاری نداشت

آن ذبیح الله قربانگاه شد
 بافغان فرمود با زینب خطاب
 ترسم از تیر اجل یابد شکست
 رحمشان بر حال طفل خورد سال
 خویشتن را در حضور شه رساند
 زخم جسم پاکش از انجم فزون
 بنی ردایش دوشوبی عمامه سر
 همچو بلبل در کنار شه نشست
 از چه رو بیرون شدی از خیمه گاه
 ای ذبیح الله اولاد خلیل
 من شوم شاهها بلا گردان تو
 کو علمدار و علی اکبر
 باتن مجروح جاد را آفتاب
 اهل بیتت جملگی در انتظار
 مرحمی از مهر بر زخم سرت
 مانمی خواهیم آب ای شهریار
 در پذیرائی امام انس و جان
 تاخت با شمشیر بر بالین شاه
 بردم شمشیر آن شیطان سیر
 شد جدا با زوی آن طفل صغیر
 چاره ای جز گریه وزاری نداشت

پس ز آغوش شهنش بیرون کشید در حضور شه سرش از تن برید
بار الله حق این طفل صغیر بگذار از مشکوه: مسکین حقیر

شاهزاده عبید الله

چه از اسب شهادت شاه را شد بر زمین مسکن بقصد جاننش از هر سو کشیدی تیغین دشمن
درآمد از حریمش خورد سالی ماه سیمائی که بر حسنش نمود مهر و ماه آسمان احسن
چه آهوی خطائی بی خطا شد جانب میدان چه کبک خوشخرامی کو خرامد جانب گلشن
روان شد آن ذبیح الله ثانی سوی قربانگه زد نبالش چه هاجرزینب افکار رشون
گرفتش همچو جان در بر ولی آخر ز آغوشش کشیدش جذبعش ولی قادر ذوالمن
مشرف شد بفیض قد سلطان مظلومان شهنش چون نقطه رحمن نشانند اندر بردامن
تو گفستی غنچه نورسته رست اندر کنار گل ویا از پهلوی مه گشت ظاهر کوکبی روشن
زدست شهر بودش ابجرابن کعبید اختر چو خاتم کز سلیمان جهان بر بود اهریمن
نماز ذات خدا شرمی نه از یغمیر آرمی^۳ برید اندر حضور شه سر آن طفل را از تن
چه گفستی سوختی مشکوه: از این شعر عالم را زبان خامهات ایکاش میشد ابکم^۴ والکن^۵

العبید و مافی ید هکان لمولاه

عبداله شیرین سخن آمد ببر شاه در برج شرف گشت قرین مشتری و ماه
در راه حسین ابن علی داد سرود ست العبید و مافی ید هکان لمولاه

- ۱- مقصود از لفظ رحمن نون رحمن است چون حروف نقطه دارد رنقطه گذار مختلفند و فقط نون است که نقطه اش را در دامن می نشانند
- ۲- نورسته یعنی تازه باز شده
- ۳- آرم بفتح زاء یعنی حیا - خجالت
- ۴- ابکم بفتح همزه و کاف یعنی گنگ - زبان بسته
- ۵- الکن بفتح همزه و کاف کند زبان کسیکه هنگام حرف زدن زبانش می گیرد

گلی از بوستان ابوالفضل علیه السلام

طبیح من دلخسته فرو ریخت مجدد
خواهد که کند شرح ز فرزند ابوالفضل
چون شد ز جفای پسر سعد ستمگر
هر يك زمعینان شه تشنه بی یار
مستانه کشیدند بسر جام شهادت
سردار سپاه شه دین حضرت عباس
خورشید و قمر منفعل از نور رخوی
چون سنبل و چون عنبر و چون مشک خطائی
نورسته نهالی بگلستان فضائل
در حوزه اطفال دبستان معارف
رخشان شده تا کوکبش از برج شرافت
چون دید ابوالفضل غریب است برادر
بنمود طلب نور و دشمنان و باو گفت
کن سعی که از همسفران باز نمائی
آراست براو اسلحه حرب سراپا
شمشیر حمایل بگفتش نیزه خطی^۵
شد جلوه گر از برج حرم با رخ زیبا
بوسید رکاب عمو و باب و روان شد

لعل و گهر و لؤلؤ و یاقوت و زبرجد
گردید بروج القدس این لحظه مئوید
در دشت بلا نائره^۱ حرب مشدد
از خویش گذشتند و رسیدند بمقصد
سر مست می عشق زهر قید مجرد
رغنا پسری داشت و رانام محمد
طوبی شده در رشك ز زیبائی آنقد
بر دوش وی افتاده رد و گیسوی مجعد^۲
در عین صغارت^۳ ز بزرگان شده ارشد
در خدمت وی خضر چو خواننده ابجد
از نیر اعظم بسعادت شده اسعد
از چار طرف خصم بر او گشته مجند^۴
جان کن بغدادی عموی اکرم امجد
کایشان همه در جنت خلدند مخلد
در آهنگ و فولاد تنش شد متقدم
چون اژدر خونخواره و چون افعی اسود
چون ماه که طالع شود از چرخ مشید
بگرفت سر راه بر آن فرقه مرتد

۱- نائره آتش افروخته فتنه برپا شده ۲- مجعد یعنی گیسوی پیچیده

۳- صغارت یعنی کوچکی

۴- مجند بضم میم و فتح جیم و تشدید نون کسیکه سپاه دشمن او را احاطه کنند

۵- خطی بفتح خاء و کسر طاء مشدد منسوب به الخط نام محلی است در بحرین که از آنجا نیزه خوب میاورند

وانگه سخن آغازی اصل و نسب کرد
کای قوم منم زاده عباس دلاور
بر عالم اگر فخر کنم هست سزاوار
با چشم حقارت ننماید تماشا
پس حمله بر آن فرقه‌بی شرم و حیا کرد
بر سینه هر کس که سنانش برسدی
هر مرد دلیری که باو گشت مقابل
آخر تن پاکش هدف تیر بلا شد
زد ناله و بشنید شه آواز حزینش
من چون خواست خجالت نکشد خسرو بی یار
از گفته شیخ هروی^۴ فاضل مشهور
مشکوه^۵ موفق شده آورد به نظمش

از حقه یا قوت فرو ریخت تیر ز^۱
یارم بحسین ابن علی زاده احمد
در اصل و نسب از طرف عم و اب وجد
ما طایفه در رزم بمهدیم^۲ مه‌د
افکند ز مرکب بزمین دده و صد صد
از پشت سرش نون سنان گشت محد
بر خاک سیه فرش تنش گشت چو جلد^۳
افتاده بخاک از اثر زخم محد
آمد بسر کشته او با غم بی حد
عباس نیامد سر نعش متعمد
کز جمله وعاظ بد و ساکن مشهد
العهد علی الراوی اگر خوب واگر بد

ستاره‌ای از آسمان امامت

شه آمد در کفش طفل صغیری
بگفتا با سپه گر مجرم من
دهید آبی که در کامش فشانم
چو ابن سعد بشنید این سخن را
ز شصت حمله تیری رها شد
چه تیری کار خنجر کرد آن تیر
عیان شد در کنار مه ستاره
ندارد جرم طفل شیر خواره
زوی یابد مگر جانی دوباره
به تیر انداختن کرد او اشاره
که زد بر جان اهل دل شماره
ز گوشش تا بگوشش کرد پیاره

۱- تیر زد قند و نبات سفت و سخت که با تیر شکسته شود.

۲- مه‌د یعنی آماده

۳- جلد بدفتح جیم یعنی سنگ

۴- هروی بفتح هاء وراء و کسروا و منسوب به راه

خون گلیوی شیر خوار

تا که مظلومیتش گردد عیان بر همه اهل زمین و آسمان
 شه گرفت آن خون و بر گردون فشان^۱ سرخی آفاق از آن خون بماند
 تا قیامت ماند سرخی بر قرار یادگار حلق طفل شیر خوار
 این همه آوازه ها از شه بود گر چه از حلقوم عبدالله بود
 طفل بی گناه

سد برون از خیمه گاه آن حق پرست آمد و قنداقه^۱ طفلی بدست
 گفت یا الله والخطب^۲ الفطیح^۳ انا الذنب ام هذا الرضیع^۴
 گر که من ایقوم بر رجم شما فاعل عصیانم و رایم خطا
 لیک این کودک ندارد ای سپاه در طریق هیچ آئینی گناه
 رحمی ای لشکر که این طفل صغیر تشنه است و مادرش را نیست شیر

رباعی

بهار آمد گل گلزار رنگین ز لاله دامن کهسار رنگین
 چنان کز بعد قتل اصغر زار شفق را شد ز خون رخسار رنگین

جوانی برومند از خاندان رسالت

ز برج خیمه طالع شد جمالی تعالی اله جمال بی مثالی^۱
 جمالی مطلع انوار با ری جمالی مهر چرخ شهر یاری
 جمالی چشم بد از روی وی دور که نرگس پیش چشمش بود رنجور

-
- ۱- قنداقه بضم قاف مأخوذ از ترکی پارچه ایست که کودک شیر خوار در آن می بندند.
 - ۲- خطب بفتح خاء و سکون طاء حال و شأن کار بزرگ امر عظیم
 - ۳- فطیح بفتح فاء و کسر ظاء کار بسیار زشت که در شناعة از حد تجاوز کند
 - ۴- تعالی اله بفتح تاء و لام یعنی بلند پایه است خدا شعرا این کلمه را در مورد تعریف و تمجید مدوح استعمال میکنند

جمالی آیت کردار دار و ر علی ابن الحسین شبه پیمبر
 نه تنها متصف بر نیک روی جمالی جامع الجمع نکویی
 بگرد عارضش خطی دمید ه که خط نسخ بر یوسف کشیده
 سهی سرور زیستان امامت بپا فرمود از قامت قیامت
 حمائل کرده تیغی گوهر افشان فتاده عکس ابرویش بهامون^۲
 نه تنها معترف بر حسن او دوست که دشمن گفت شاهی در خور او^۳
 براه عشق در عهد جوانی شده عازم برای جان فشانی^۴
 روان شد سوی میدان شهادت چه پیغمبر بمعراج سعادت

سخنی از پدری داغ دیده

شهید لشکر عدوان علی جان بخاک افتاده در میدان علی جان
 تن پاکت بخون غلطان علی جان بنی یا بنی یا بنی
 ز هجرانت غم از حد فزون است دلم از فرقت لب ریز خون است^۵
 مرا حال است این حال تو چون^۶ است بنی یا بنی یا بنی
 تورا شد جنت الفردوس مای شدی آسوده از اندوه دنیا
 ولی بابت حسین مانده است تنها بنی یا بنی یا بنی

صورت روح

صورت روح میسر نشود پیش نظر جز زمانی که کند جلوه پسر پیش پدر
 متبسم شه دین بود سرش شمر برید لیک با گریه ز مرگ پسرش ناله کشید

-
- ۱- سهی بفتح سین و کسر هاء یعنی راست و درست و صفت سرو است
 - ۲- هامون یعنی زمین هموار ۳- اشاره است بگفته معویه ابوالفرج از مغیره روایت کرده که معویه میگفت اولی بخلافت علی ابن الحسین ع است که جدش رسول خداست و جامع است شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت
 - ۴- جان فشان یعنی از خود گذشتگی در راه عزیز و غیر
 - ۵- فرقت بضم فاء فتح قاف یعنی جدائی ۶- چون باشباع و اربع یعنی چگونه

که بر سزور دین سبط نبی دادن سر بود از دیدن نعش پسرش آسانتر

الولد سراپیه

اکبر که بذات مصطفی بود شبیه آمد بصف معرکه با وجد و جیه^۲

اسرار حسینی ز جمالش پیدا زیرا که بود الولد سراپیه

بیاد روی اکبر

بگل گرم بیاد روی اکبر رسد زو بر مشام بوی اکبر

چو بلبل بر کنار سبزه نالم بیاد سنبل گیسوی اکبر

اکبر غمها

غمهای حسین این یک از آن یکبرتر هر یک بدلش زده دو صد گونه شر

گفتم بخرد اکبر غمهاش چه بود گفتا که غم علی اکبر اکبر

بنالم بر حسین و حال زارش بحال اکبر سیمین^۳ عذارش

دل من همچو لاله داغدار است زیاد آن صغیر شیرخوارش

قمر بنی هاشم

بعد از ثنای ذاتی کوشد بخویش قائم فرد و قدیم و سرمد خلاق و حی و عالم

بر مصطفی و آلش بادا د رود دایم شد طبع من موفق بر مدح ذوالمکارم^۴

یعنی نژاد حیدر آن افخم^۵ الا فخم

۱- وجه بفتح واو و سکون جیم چهره - روی

۲- وجه بفتح واو و کسر جیم نیکو روی - صاحب قدر - آبرومند

۳- سیمین بکسر سین و میم هر چیزیکه سفید و بزرگ نقره باشد

۴- مکارم بفتح میم و کسر راء بزرگی - جوانمردی

۵- افخم بفتح همزه و خاء بمعنی بزرگ قدرتر - گرانبایه تر

عباس آنکه ذاتش مستبعد از رذائل^۱ در رفعت و جلالت معروف در قبائل
 بوالفضل شد مکنی چون بود بوالفضائل^۲ چون بود نزد اقران^۳ ممتاز در شمائل^۴
 زان رو شد مقلب بر ماه آل هاشم

گویم چه مهر رویش باشد زهی تعلل گویم چه چرخ قدش باشد زهی تنزل
 گویم چه بحر جودش باشد زهی تعطل گویم فرشته خویش باشد در این تامل
 زیرا که نیست نسبت مخدوم را بخادم

ماهی که از سه خورشید نورو ضیا گرفته آداب جنگ جوئی از مرتضی گرفته
 حلم و وقار و تمکین از مجتبی گرفته هم از حسین مظلوم رسم وفا گرفته
 زین هر سه یافت تعلیم کوشید و مراسم

در رتبه فتوت بر لا مکان علم زد در منهج اخوت بر فرقدان^۴ قدم زد
 چون دفتر وفا را دست قضا قلم زد بر جمله با وفایان عنوان او رقم زد
 مهر وفا بنامش بود از ازل ملازم

بر آب شد مسلط آن شیل^۵ پاک حیدر در عین تشنه کامی تا خواست لب کند تر
 آمد بخاطر وی از حالت بـــرا در گفتا بخویش عباس از شرب آب بگذر
 کین با طریق انصاف باشد بسی مصادم^۶

پس راند رخس همت از آب سوی میدان شاید رساند آبی بر اهل بیت عطشان
 دستی بمشک آب و دستی به تیغ بران دستی بجان ستان و دستی بمایه جان

را هـش گرفت دشمن شد بر مصاف^۷ عازم

-
- ۱- رذائل بفتح و کسر همزه جمع رذیله یعنی فرومایه گئی، پستی
 - ۲- اقران بفتح همزه جمع قرن یعنی همانند، نزدیکان
 - ۳- شمائل بفتح شین و کسر همزه جمع شمیله خویها طبعها و در فارسی بمعنی شکل و صورت
 - ۴- فرقدان بفتح فاء وقاف و دستاره اند متصل بهم نزدیک قطب شمال که هیچگاه از هم جدا نمی شوند
 - ۵- شیل بکسر شین یعنی بچه شیر وقتی که باشکار خود روبرو میشود
 - ۶- مصادم بضم میم و کسر دال یعنی صدمه زننده
 - ۷- مصاف بفتح میم و تشدید فاء محل صف بستن

خود را بقلب صف زد آن صف در ستوده در حمله نخستین صفها ز هم گشوده

تنها زجان سترده سرها زتن ریوده بر آسمان سمائی از گرد شد فزوده

هم بر زمین زمینی من کثرت الجما جم

ناگه جدا دود ستش از تیغ قوم دود شد هم از عمود آهن فرقه غریق خون شد

مانند وصف ذاتش زخمش زحد فزون شد آن کوکب درخشان از برج زین نگون شد

چون شاهبازی پر چون عرش بی قوایم

آن معدن فتوت برخاک شد مکانش چون دید خصمی دین مجروح و ناتوانش

فوجی زنیزه داران کردند قصد جانش ادرك اخاك گفتا بشنید شه فغانش

وقتی رسید کورا عضوی نمانده سالم

پس با فغان وزاری گفتا برادر من سقای اهل بیت و سردار لشکر من

بود بی تو در شد ند غمخوار و یاور من مرگت شکست پشتم میگر و غضنفر من

گردید زین مصیبت مشکوه: محو و هائم

سرو گلستان حیدری

مجموعه شرافت و فهرست سروری عباس سرو ناز گلستان حیدری

از شه گرفت رخصت و شد سوی رزمگاه آن یکه تاز عرصه جنگ و دلاوری

هر کس که دید چهره او گشت جلوه گر زان سطوت و صلابت و آن حسن منظری

بر روی اسب قامت او گشت جلوه گر گفتی زکوه رسته یکی سرو کشمیری

شد حمله و بر قلب سپه بادل قوی آنسان که باب او بیهود آن خیبری

۱- سترده بضم سین و تاء یعنی تراشیده شده - پاک شده

۲- جماجم بفتح جیم اول و کسر جیم دوم جمع جمجمه یعنی کاسه سر

۳- نگون بکسر نون یعنی سرازیر

۴- میر مخفف امیر ۵- غضنفر شیرد رند - مرد درشت اندام و پرهیبت

۶- هائم بکسر همزه یعنی متحیر

هشتاد تن سوار زشجاعان لشکری	برجالتیر هفت زشمشیر آن جناب ^۱
رو به کجا به شیر تواند برابری	کردند آن گروه زشمشیر او فرا ر
با صولت نهنگی و فرغضنفری	پس راند اسبسوی فرات آن محیطجود
گفتی در آب کرده مکان مهر خاوری	عکس رخشد در آئینه آب شد عیان
این نیست رسم کوچکی و طرز چاکری ^۳	چون خواست نوشد آب بخود کرد او خطاب
داری تو میل آب کجاشد برادری	لب تشنه است سید و مولای تو حسین
مشکی پر آب کرده و بر آبر و فزود	پس آن نهنگ قلزم ^۴ و احسان و فیض وجود

بوالفضل بوا مکارم و ذی الجود و

الکرم

بوالفضل و بوالکمارم ذی الجود والکرم	سرداری سپاه علمدار بی حشم
همت نگر که تشنه لب آمد برون زیم ^۵	کرد آفرین بهمت او همت آفرین
چون رعد در خروش روان شد سوی حرم	بردوش ابر رحمت و بر دست برق تیغ
اورا نبود باک از آن خیل مزدحم	کردند از دحام پی دفع آنجناب
افراشت بر فتوت و مردانگی علم	آمد برون ز آب فرات آن محیط جو د
شیر ثیان و پیل دمان اژدر ^۷ دژ م ^۸	از صولتش گداخت دل وزهره آب کرد

-
- ۱- جناب بفتح جیم آستانه - درگاه - کلمه تعظیم که پیش از نام اشخاص بزرگ برده میشود
 - ۲- فر بفتح فاء یعنی زیبائی - شکوه - برازندگی
 - ۳- طرز بفتح طاء یعنی طریقه - قاعده - روش
 - ۴- قلزم بضم قاف و زاء نام شهری است میان مضر و مکه در بای قلزم در کنار این شهر واقع شده
 - ۵- یم بفتح یاء و تشدید میم - سنی دریا
 - ۶- صولت بفتح صاد و لام هیبت و قدرت - حمله - غلبه
 - ۷- اژدر بفتح همزه و دال گویند مار بزرگی است که از دها ن آن آتش بیرون میاید و به آن اژدها و اژدها ر میگویند و یکی از آلات جنگ که دارای مواد قابل انفجار میباشد و برای شکستن و غرق کشتی ها بکار میرود نام او هم اژدر است
 - ۸- دژم بکسر دال و یاء بفتح آن و فتح ثانی یعنی افسرده - اندوهگین - آشفته -

برد فعدشمنان نه بشمشیر احتیاج
 افکند بس ز خصم سرود ست توسنش
 افکند گر ز قهر برابروی خویش خم
 ننهاد جزید ست وسرد دشمنان قدم
 ناگاه ظالمی ز کمین تیغ زد بر او
 افتاد دست راست از آن جسم محترم
 باد ست چپ زدی ز چپ و راست برعد و
 اورا نبود باک از آن صدمه والم
 واحسرتا که دست چپش هم زتن فتاد
 از ضرب تیغ دشمن بد خواه و بد شیم
 مشکوه: جمله کون و مکان پر زغم کند
 بی دستیش بخامه مشکین رقم کند

افتاد تا که از تن آن شهسوار دست

افتاد تا که از تن آن شهسوار دست
 ناچار شد د چار اجل تن بمرگ داد
 بگشود خصم او زمین و یسار دست
 آن میر نامدار بدندان گرفت مشک
 بی دست چون جدال کند با هزار دست
 دشمن کمان گشود بسویش ز چار سو
 دندان معین شود چو بیفتد ز کار دست
 جسم شریف او هدف تیر و نیزه شد
 برمشک آب تیر و بگل یافت خار دست
 از ضربت عمود رخس گشت غرقه خون
 باد سموم یافت بر آن لاله زار دست
 افتاد روی خاک و ندا زد که یا اخوا
 بر چهر مهر یافت خسوف و غبار دست
 شاهها بیا که جان کنم ایثار مقدمت
 دریابم از وفا و بیاری بر آر دست
 گردیر ترسی نگذارد زمن اثر
 انسان که در ره تو نمودم نثار دست
 سلطان دین چوناله جانسوز او شنید
 یابد چو خصم شوم بر این جسم زار دست
 تعجیل کرد تا که ببالین او رسید

۱- شیم یکسر شبین و فتح یا یعنی خوی- طبیعت- عادت

۲- ایثار یکسر همزه دیگری را بر خود ترجیح و برتری دادن- مابه الاحتیاج خود را بغیر بذل نمودن

۳- قبض بفتح قاف و سکون باء یعنی گرفتن- گرفتگی- تنگ کردن

۴- بسط بفتح باء و سکون سین یعنی گستردن- فراخ کردن

اهمیت دست

گر چه هر عضوی بجای خویش تن	با اهمیت بود در ملك تن
ليك هر عضوی چه از بالا و پست	در شدا ئد چشم دارد سوی دست
دست سازد قبض و بسلط کارها	دست سازد حمل و نقل بارها
هر چه بینی صنعتی در روزگار	جملگی از دست باشد یادگار
هم ز خط کزد دست گشته آشکار	پایه هر علم باشد استوار
چون بدست دشمنان مرد دلیر	دستها شد بسته میگردد اسیر
گر بمیدان حربه گردان را نبود	پنجه باشد خنجر و مشتش عمود
احتیاج شیر با شمشیر نیست	پنجه اش کمتر ز تیغ و تیر نیست
از بیان دست یاد آمد مرا	حال دست زاده دست خدا
آن علمدار وفادار حسین	حضرت عباس غمخوار حسین
دولت حق را امیر محترم	هم علامت بود و هم صاحب علم
روی چون خورشید و دل چون شیر داشت	شیر و خورشید بکف شمشیر داشت
خضر بودی تشنه سقائیش	هم سکندر محواز دارا ئیش
آه از آن ساعت که از تیغ جفا	شد دو دستش در صف میدان جدا
مشك با دندان گرفت آن نامدار	تا رساند آب بر اطفال زار
شد نشان تیر آن مرد دلیر ^۳	آفتابش شد نهان در ابر تیر

-
- ۱- بسط بفتح باء و سکون سین یعنی گستردن - فراخ کردن
 - ۲- زاده دست خدا چون یکی از القاب حضرت امیر المومنین علیه السلام ید الله است
 - ۳- صحیح نیست که شاعر کلمه یا جمله ای را در شعر خود مکرر کند مگر با رعایت دو شرط اول بین مکرر و مکرر منه کمتر از هشت شعر فاصله نباشد و دوم آنکه در معنی و مدلول لفظ و یا مقصودش بین مکرر و مکرر منه تفاوت و تفایری ولو فی الجملة بوده باشد و در اینجا (مرد دلیر) که مکرر شده واجد شرایط است اولاً بین آنها ۹ شعر فاصله است و ثانیاً مرد دلیر اول عام و اسم جنس است و در آن جنبه عمومی لحاظ شده و در دوم جنبه خاص و اسم علمی است و جنبه خصوصی دارد

بس نشسته تیر او را پر به پر — شد چو مهرش با شعاعی جلوه گر
 ناگهان از تیر قوم بد شعار — مشک شد دارای چشم اشکبار
 دید چون بید ستیش خصم عنود — دست بگشود وز دشیر سرعمود
 از سمند افتاد بر خاک هلاک — زد ندای یا اخوا ادرک اخواک

شور حسینی

اگر چه دست در پیکر ندارم — بجز شور حسین در سر ندارم
 اگر بار دگر بینم حسین را — دهم جان آرزو دیگر ندارم

سقای تشنه کام

با آنکه ابو الفضل بسی سعی نمود — بر آب شود مسلط آن قلمز جود
 از آب ننوشید که معلوم شود — کاین سعی برای خاطر نفس نبود

هفتاد و دو تن

باز از روح القدس تایید شد طبع سخنور — نام هفتاد و دو عاشق را نماید زیب دفتر
 آن جوان مردان که شد برنامه شان ختم^تفتو — جان نثاران حسینی کشته گان راه داور
 روحشان بودی مقدس نفسشان بودی مزکی — جسمشان بودی مطهر قلبشان بودی منور
 هم مصفی تردل ایشان بد از اصحاب صفه^۲ — هم بید ریون مقدم گرچه در ظاهر مؤخر
 مؤدب ریون بفتح از حنجر صادق شنیده — لیک هفتاد و دو تن مایوس از خود بود هیکه
 سیصد و با سیزده تن با هزاری شد مقابل — لیک هفتاد و دو تن با صد هزاران شد برابر
 سبط پیغمبر حسین فرمود اندر حق ایشان — هیچ اصحابی از اصحابند یدم با وفاتر
 اولین مقتول از نسل خلیل و آل طه — کشته عدوان علی ابن الحسین شبهمیر

۱- سمند بفتح سین و میم اسب زرد رنگ

۲- صفه بضم صاد و فتح فاء مشدد یعنی ایوان — شاه نشین اصحاب صفه یا اهل صفه
 غریبان یا مهمانان اسلام که خانه نداشتند و در صفه مسجد پیغمبر بسر میبردند این جماعت
 بهیچ چیز و بهیچ کس دلبستگی نداشتند
 بقیه در صفحه مقابل —

آنکه از تیرجفای حرمه شد چاک حنجر	طفل مقتول حسین عبدالمشیرین زبانش
هم محمد بود وعون ابنان عبد الله جعفر	دیگر ابناء حسین بویکرو عبد الله قاسم
فارسان روز هیجا پنچ شبل پاک حیدر	جعفر و عبد الله و عباس و عثمان و محمد
هم محمد کو بمسلم بود فرزند بیـــــرادر	عبد رحمن بود و جعفر هردو تن اخوان مسلم
آن دو تن رعنا جوانان سرورقد و ماه منظر	بود عبد الله ابو عبد الله از ابناء مسلم
جمله برآزادگان سر مشق همچون خط مسطر ^۳	از موالی حسینی منج و قارب ^۲ سلیمان
کز غم ایشان حسین گردید افکار و مکدر	مسلم ابن عوسجه بود و حبیب ابن مظاهر
در صف میدان فکندی خود از سر جوشن ازیر	عابس ابن شیبب آنکس که از شوق شهادت
عمرو زاهر غامرا بن مسلم و قیس ابن مسهر	بشرو حربن یزید و قعنب و عمر ابن قرطه ^۴

۳- اشاره است بفرومایابی عبد الله (ع) اما بعد فانی لا اعلم اصحابا "ادفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی" (ارشاد مفید)

۴- اختلاف است که آیا اول مقتول از اهل بیت عبد الله ابن مسلم ابن عقیل بوده یا شاهزاده علی اکبر هردو قائل زیاد دارد منتهی اساطینی از ارباب تاریخ مانند شیخ مفید در ارشاد سید ابن طاووس در لهوف و ابن اثیر در کامل معتقدند که اول شهید از بنی هاشم حضرت علی اکبر (ع) بوده و زیارت منسوب به ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام هم مثوید مطلب است

- ۱- منج ابن سهم غلام امام مجتبی علیه السلام بوده
- ۲- قارب ابن عبد الله دثلی مادرش کنیز امام حسین علیه السلام بوده
- ۳- مسطر خط کش و هر آلتی که نگذارد در موقع نوشتن خط از روش مستقیم تخطی کند
- ۴- بشربن عمرو و قعنب ابن عمرو هردو بزرگوار اهل بصره اند و شجاع بوده از
- ۵- عمر ابن قرطه ابن کعب انصاری خزرجی شریف و کافی و شجاع بوده از صحابه کبار و اصحاب علی

۶- زاهر مولی عمر ابن حمق که از اصحاب حجر ابن عدی بود بعد از آنی که معاویه حجر - حجر ابن عدی را کشت عمرو ابن الحمق با زاهر فرار کرد پس از آنی که چشم عمرو با سب سوارانی که در تعقیب او بودند افتاد عمرو بزاهر فرمودند این جامعیت مرا می کشند و سرم را شام نزد معاویه خواهند برد و تو مخفی شو و وقتی آنها رفتند بیرون آی بدن مرا دفن کن چنان کرد که عمرو فرموده بود زاهر تا سال شصتم هجری زنده ماند بحج مشرف شد و از مکه معظمه با حسین علیه السلام بکربلا آمد در حمله اول بدرجه شهادت رسید

عبد رحمن ابن عبد ربمونضرو^۱ کسانه
 قاسط و عبداله و عمار ابن بوسلامه
 عمر بودی باشیب زاهد و سیف ابن مالک
 زاده حجاج مسعود و عمر فرزند خالد
 زاده کاهل انس سعد و سعید باسعادت
 بوثمامه بود و حجاج ابن مسروق مؤذن
 آن غفاریان^۵ عبد الله بود و عبد رحمن
 قاری قرآن یزید ابن حصین آنمرد دانا
 عمرو و عمار و عبد الله و عبد الله قیسی
 ابن احد و ثه عمر د یگرسوار^۷ با فتوت
 حبذا قومی که نام نیک ایشان تا قیامت
 برد مسیل حوادث جمله چون کوه ایستاده
 سرخوش از صهبای^۸ مستی شیشه تن را شکسته
 از می ماء الحیات سرمدی نوشیده. ساغر

وان زهیری کش سپر شد سینم پیش تیرو خنجر
 نافع ابن هلال آن نوجوان نیک اختر
 مجمع و عمار حیان چون مولای ابی ذر
 بدر و عبد الله عمران بود عبد الله دیگر
 آن زهیر ابن بشر و و شاذب مولای شاکر
 مالک حجاج و ضرامه که بودی چون غضنفر
 بایزید ابن زیاد و سالم مولای عامر
 اسلم و جندب و هب کافتاده دست اوزبکر
 زاده عجلان نعیم و حنظله میر دلاور
 قاسم ابن حبیب آن نوجوان پاک گوهر
 ثابت اند رصفحه آفاق هم چون سکهر زر
 در مقام قرب حق بنشسته بر اقران مصدر
 از می ماء الحیات سرمدی نوشیده. ساغر

- ۱- انضربین عجلان برادر نعیم ابن عجلان شاعر و شجاع و از اصحاب علی علیه السلام بود.
- ۲- کسانه: ابن عتیق تغلبی از ابطال و قراء و عباد کوفه بشمار میرفت.
- ۳- چون آزاد کرده ای ذغفاری در کار سلاح مهارتی. بتمام داشت و شب عاشورا چون شمشیر حضرت را اصلاح میکرد. و آنحضرت هم نظرش بر شمشیر بود. و اشعار معروف یاد هراف لك را میخواند.
- ۴- سعید ابن عبد الله حنفی از وجوه شیعه و آخر نامه که از اهل کوفه با ما رسید نامه سعید ابن عبد الله هوانی ابن هانی بود که بمکه آوردند سعید همان روزا بزرگواری است که روز عاشورا جلو حضرت ایستاد که نماز ظهر را بطریق خوف بخواند.
- ۵- عبد الله ابن عروه غفاری و عبد الرحمن ابن عروه غفاری از شجعان کوفه و هرد و برادر ربودند.
- ۶- سالم ابن عمرو کاتب امام حسین (ع) بود.
- ۷- سوار ابن عمیر النهمی در حمله اول مجروح و در میان کشتگان افتاد او را اسیر نمودند پسر سعد خواست او را بکشد قوم او را نجات و شفاعت نمودند بحال اسارت و مجروحیت تا ششماه بود پس از آن وفات کرد.
- ۸- صهبای فتح صاد مونت اصهبیت یعنی سرخ و سفید و نیز بمعنی شراب و می استعمال میشود.

صف زد مانند مژگان گرد نورچشم زهرا
تاکه باقی بود يك تن زان جماعت ازصف^{کین}
آه از آن ساعت که در دشت بلا از جور اعدا
بیشم خالی شد ز شیران روبهان دیدند^{صیت}
مشتعل شد تاکه آتش تیره شد از دور گرد و ن
جمله مستورات عصمت در کف اعدای ملت
مادران داغ دیده دختران غم رسیده
نه کسی زان بیکسان بی نوا کردی حمایت^۳
آن یکی زد کعب نیزه آن یکی زد تازیانه
دارد این امید مشکوه "آنچنان از رحمت^{حق}

چاکرانت بگه رزم چو خیاطا ننند
باگز نیزه قد خصم تومی پیمایند
گرچه خیاطانیند ای ملک عالم گیر
که ببرند بشمشیر و بدوزند به تیر

آخرین شب زندگی

ایها الساقی ادرکاء^۱ س الولا
باز گویم داستان عاشقی
هرکه دعوی کرد کی عاشق بود
عین عشق و عالمی را نورعین
شبیه پیغمبر شه بیکس حسین
گشت چون دشت بلا منزلگش
جمعی از اعراب بودی هم رهش

۱- سرمد بفتح سین و میم یعنی همیشه پیوسته - دائم و سرمدی یعنی آنچه آغاز و انجام برای آن نباشد

۲- ساغر بفتح غین جام پیاله شرابخواری

۳- حمایت بکسر حاء و فتح یا دفاع نمودن از کسی - پشتیبانی کردن

چشمشان سوی متاع^۱ دنیوی
هر محرم چون شب عاشق رسید
شه چو فارغ گشت آنشب از نماز
تا که ثابت ماند اندر کار عشق
عشق از ازول سرکش و خونی بود
از پس حمد و ثنای کرد کار
کی جماعت راستی شد کار ما
هر که را باشد سر مال و منال^۲
ترك من سازد رود از این زمین
این سخنها چون زشه شد استماع
دسته دسته فرقه^۳ دنیا طلب
گشت خالی صفحه آن انجمن^۴
جمله يك جان ليك هفتاد و دو جسم
رسته هفتاد و دو شاخ از يك شجر
جان گرگان و سگان از هم جداست

دل تهی از دوستی معنوی
بر شهیدان لیلہ آخر رسید
داستان امتحان را کرد ساز
جان فروشد بر سر بازار عشق
تا گریزد هر که بیرونی بود
ریخت از یاقوت در شاهوار
نیست کذب و خدعه در رفتار ما
هر که را آسایش آمد در خیال
ورنه فردا کشته میگردد یقین
شد بدل بر تفرقه آن اجتماع
ترك شه گفتند در آن نیمه شب
ماند بر جا جمع هفتاد و دو تن
يك مسمی ليك هفتاد و دو اسم
نیک نامی دو عالمشان ثمر
متحد جانهای شیران خداست

یا دهر اف لك من خلیل

اندربشبعاشرامام بی یار
چون دید خود را بی کس و مدد کار
گفت این چنین بروزگار غدار
یا دهر اف لك من خلیل

-
- ۱- متاع بفتح میم یعنی کالا - اسباب و سامان جمع امتعه
 - ۲- خدعه بضم خاء و فتح عین یعنی حيله - فریب - نیرنگ
 - ۳- منال بفتح میم جائی که از آن سود و حاصل بدست آید مثل مستغلات
 - ۴- فرقه بکسر فاء و فتح قاف یعنی گروه - دسته از مردم
 - ۵- انجمن بفتح همزه و ضم جیم جای گرد آمدن عدماي برای کنکاش و شوری ۶- جمله بضم جیم و فتح لام یعنی همه، همگی و در اصطلاح علم نحو کلام مفیدی که دارای مسند و مسند الیه باشد

با مرتضی و مجتبی چه کردی
 کم لك بالاشراق^۱ والا صیْل
 فردا ز کین دارند قصد جانم
 من صاحب و طالب قتیْل
 صد پاره گردد جسم اکبر من
 و کل حی سالک سبیْل
 من چون ذبیح و این زمین منایم
 والد هر لا یقنع با البدیْل
 از بهر دستم ساربان مهیا
 و انما الا مرالی الجلیْل
 تضمین نمود این دره های منظوم
 اغفر لعبد مذنب ذلیْل

با جد پاکم مصطفی چه کردی
 با مادرم خیرالنسا چه کردی
 يك امشبى دشمن دهد امانم
 در خاك و خون افتند یاورانم
 فردا شود مذبوح اصغر من
 گردد جدا دست برادر من
 عهد یکه کردم بر سر وفا یم
 شمر لعین برد سر از قفایم
 بهر تنم تیرو سنان مهیا
 بهر لبانم خیزران مهیا
 با خون دل مشکوه: زار مغموم
 گوید اللهی حق شاه مظلوم

بستان عشق

ماند تنها در صف میدان عشق
 دشمنان از چار جانب بسته صف
 جملگی از تشنه کامی در نوا
 يك طرف درد و غم بی یاریش
 شد پی تفریح سوی بوستان
 در شگفت^۲ از نخلها یش نخل طور

چون بدشت کریلا سلطان عشق
 لشکر غم حمله و رازش طرف
 يك طرف اهل حریمش بی نوا
 يك طرف اندوه لشکر داریش
 تنگ دل شد در فراق دوستان
 و^۳ چه بستان مظهر الله نور

۱- اشراق بکسر همزه موقعیکه نور آفتاب زمین را فرا گیرد - صبحگاه

۲- اصیل بفتح همزه و کسر صاد آخر روز وقت بین عصر و مغرب

۳- وه بفتح واو یعنی به کلمه تعجب که از خوبی و زیبایی چیزی گفته میشود . ب

۴- شگفت بکسر شین و کاف تعجب - حیرت

جلوه گاه وجه رحمن ورحیم
 خازن آن بوستان روح الامین
 گیسوی پر خون اکبر سنبلش^۳
 خون حلق تشنه کامان حوی او
 با مقام قرب حق پیوند شان
 از جراحتهای هفتاد و دو تن
 شد بلند از سینه اش افغان عشق
 زد صدائی باندای عاشقی
 یا بربرویا زهیرویا وهب
 یا حبیب و مسلم و حر و هلال
 یا ابا الفضل القتیل الا شقیا
 یا نبی یا بنی یا علی
 ای هوا خواهان و همراهان من
 وادفعو عن عزتی تلك اللئام
 مالکم فی غربتی لا تنصرون
 هریکی لبیک گویند در جواب
 ای ولی حق امام انس و جان

بوستانی رشک جنات نعیم
 علت غائی فر دوس برین^۱
 بوستانی چهره اصغر گلش
 قامت قاسم یکی ناژوی^۴ ۱ و
 شاخ وحدت رسته از هر بند شان
 گل شگفته هر طرف در آن چمن
 رفت چون آن شاه در بستان عشق
 هریکی را بانوای عاشقی
 یا رجال الدهر ابطال العرب
 یا رؤس القوم فرسان القتال
 ثم نادى با اخی یا ذالوفا
 پس ندا فرمود با صوت جلی
 ای گروه عاشقان ممتحن
 عن فراش النوم قومو یا کرام^۵
 اجتماع الخصم هل لا تنظرون
 سوی ایشان کرد چون آن شه خطاب
 عرض کردند ای شه کون و مکان

۱- علت غائی یعنی علت نهائی

۲- برین بفتح باء و کسر راء بالآخر - برتر

۳- سنبل بضم سین و باء خوشه جو یا گندم بود فارسی نوعی گل را گویند و نیز کنایه از زلف معشوق
 ۴- ناژو ناچو هردو صحیح است یعنی کاج

۵- کرام بکسر کاف جمع کریم است و کریم یعنی بخشنده - بزرگمنش اما گرام بکسر گاف غلط است نه در فارسی استعمال آن صحیح است نه در عربی اما در فارسی باید گرامی استعمال شود
 مثل استاد گرامی دوست گرامی استاد گرام دوست گرام غلط است چرا که گرام لفظی است خارجی در ردیف الفاظ خارجی استعمال آن بلا مانع است مثل راد یو گرام

گرچه از ناسوتیان ما رسته‌ایم
مرتورا شاها همه فرمانبریم
امرکن تا باز گردیم ای جناب
شاه گفتا ای گروه پاکدین
خوش بخوابید ای گروه با وفا
کاش بودی آنزمان مشکوه: زار

جانب لاهوتیان پیوسته‌ایم
هرکجا هستیم عبد و چاکریم
جان نثار یها کنیم اندر رکاب
بر وفاداریتاد صد آفرین
میرسم اینک شما را از قفا
در رکاب شه کنی جان را نثار

عشق معنوی

ای که دعوی دار عشقی لب ببند از قیل و قالش
چون ندانی چیست عشق و کیست عاشق چیست حالش
انکه ورا عشق میدانی هوای نفس میدان
عین هجران است آن وصلیکه نامید یوصالش
از حقیقت دور ماندی در مجازی^۲ رسپرده
نیست در عشق مجازی^۲ جز غم و محنت مآلش^۳
میشوی کامل ز عشق امانه از عشق مجازی
عین نقصان است آن عشقی که نامیدی کمالش
چند با هم خوئی یاری که حالش راندانی
هم نه او آگاه ز حالت گر بمیری از ملالش
دلبری راجو که نبود از دل و جان تو غافل
شامل حال تو دایم فیض لطف لایزالش
عشق اگر خواهی برو مجنون لیلی آفرین شو
که صنع او بود لیلی و حسن و خط و خالش
طالب او شو که مطلوب تو گردد در جمل حاصل
فانی او شو که یابی صد بقا اندر قبالش^۴
عشق اگر خواهی برو بنگر حسین ابن علی را
بین چسان کردش مصفی عشق ذات ذوالجلالش
از خودی بگذشت آنشه تا که ذاتش شد خداجو
ماند تا هستی هستی شهر محسن الفعالش
گشت باب امتحان مفتوح بر رویش زهر سو
اند رآن ساعت که شد نزد یک هنگام^۵ وصالش

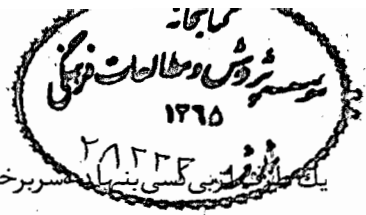
۱- لاهوتیان: لاهوتی اصطلاحاً آنکسی را گویند که در بار معقاید معتقد بخدا و خداشناسی بحث میکند لاهوت در اصل لا مخفف اله بود موافقاً برای مبالغه به آن افزوده میشود

۲- مجازی بفتح میم و کسر زاء ضد حقیقت

۳- مآل - بفتح میم یعنی نتیجه، معاد، بازگشت

۴- قبیل بکسر قاف یعنی مقابل - برابر

۵- هنگام بفتح هاء وقت - زمان - موقع - گاه



(۷۰)

يك طرف شد جلوه گرا جساد مجروح رجالش
هم نمك پاش جراحت ناله اهل و عيالش
هم فرات اند رمقابل جلوه گرا ب زلالش^۲
د رچنين حاليكه دشمن گريميمكرد ي بحالش
آيتي شد برفناي^۳ محض جسم پايمالش
تا چوهفتادود وعاشق ميشد ي محوجمالش^۴

يك طرف شد جلوه گرا جساد مجروح رجالش
هم نمك پاش جراحت ناله اهل و عيالش
هم فرات اند رمقابل جلوه گرا ب زلالش^۲
د رچنين حاليكه دشمن گريميمكرد ي بحالش
آيتي شد برفناي^۳ محض جسم پايمالش
تا چوهفتادود وعاشق ميشد ي محوجمالش^۴

عيادت ي از بيمار عشق

شد بسوي خيمه بيمار عشق
ديد چون بيمار زار غم نصيب
گفت با زينب كه اي غمخوار من
بر سر بالين او بنشست شاه
شه ز راه لطف گفتا كيف حال
بعد از آن گفت اي ولي رهنما
شاه گفتا بردشان شيطان ز راه
د رميان جز حرب نبود گفتگو
گفت بيماراي پدر جان كو حبيب
گفت مسلم چون شد اي والا مقام

تا سپارد د ر برش اسرار عشق
بر سرش آمد طيب هر طيب
تكيه ده بر سينه جسم زار من
شد ببرج دين قران مهرو ماه
د ر جوابش كرد حمد ذي الجلال
چون شد آخر باسپه كار شما
محو كرد از ياد شان ذكر اله
كشته شد جمع كثيري ازد و سو
گفت شه او را شهادت شد نصيب
گفت مسلم شد سوي دارالسلام

- ۱- جلوه بفتح جيم و واو آشكار ساختن - وظا هر نمودن - علني كردن و اما جلوه بكسر جيم و فتح واو يعني نمايش - رونمايي هديه كه داماد د ر شب زفاف بعروس ميدهد
- ۲- زلال بضم زاء يعني صاف - گوارا
- ۳- فناء بفتح فاء نيست شدن - نابود شدن و اما فناء بكسر فاء يعني جلو خانه آستانه خانه
- ۴- چومخفف چون كلمه ربط و تشبيه است يعني مثل مانند و اما چه بكسر او ل و هاء غير ملفوظ كلمه پرسش و استفهام است مانند چه رقم چه رنگ و گاهي لفظ چه د ر مورد تعجب بكار ميروند مثل چه پر نور چه خوب چه قشنگ و اما چه بفتح اول با هاي غير ملفوظ علامت تصغير است كه براي كوچك كردن معني كلمه بكار ميروند مثل باغچه - بيل چه - د ريا چه

گفت در خون خفت از تیروشنی
گفت شه خفتند در خون تشنه لب
گفت دست و پایش از خون در حناست
گفت با دست جدا در خون طپید
شاه میگفتی جوابش قد قتل
گفت باشد یا ابه این اخی
جز من ونو نیست مردی در خیام
بر دلش بی یاری شه زد شرر
همچو سنبل شد تنش در پیچ و تاب
زود نزم آر شمشیر و عصا
کاین زمان از بیکسی باشد ملول
کرد با آن حال عزم کارزار
تا که بی حجت نماند این جهان
شد روان تنها بسوی رزمگاه

وداع آخر

برایم کهنه پیراهن بیاور
جان خواهر
امید بازگشتن نیست دیگر
جان خواهر
ز بعد قاسم و عباس و اکبر
جان خواهر

گفت شاها کو زهیر ابن قین
گفت کو عابس کجا باشد و هب
گفت ابن عم من قاسم کجاست
گفت کو عم ابوالفضل رشید
هر چه میکرد او سئول از اهل دل
تا که کرد او پرسش از شبه نبی
گفت با وی سرور و لا مقام
تا شنید این نکته بیمار از پدر
ریخت از نرگس بگل برگش گلاب
گفت با دخت علی مرتضی
تا کنم یاری فرزند رسول
سبط احمد دید کان بیمار زار
گفت بنشین کی علیل تا توان
پس بوی بسپرد اسرار اله

الا ای زینب افکار مضطر
جان خواهر
روانه سوی جنگ مشرکینم
بی معینم
نمی خواهم در این دنیا ی فانی
زندگانی

بایشان باش از این پس مهربانتر

جان خواهر

بهر حال از طریق صبر مگذر

جان خواهر

ببرد شمر بی دین از تنم سر

جان خواهر

در این صحرا شود آشوب محشر

جان خواهر

ز گوشت گوشوارا ز فرق معجز

جان خواهر

شود جسمم بخاک ره برابر

جان خواهر

بیاد آور تو از حال برادر

جان خواهر

تو اطفال مرا جمع آوری کن

مادری کن

تو را محنت بسی اندر کمین است

بعد از این است

زاسب افتم چه من با جسم صد چاک

بر روی خاک

خیامم را عد و سوزد به آتش

ای بلا کش

بغارت می برند این قوم بیدین

از ره کیکن

بر روی سینه ام بینی بجاولان

اسب عدوان

مشو شبها زیاد من تو غافل

در نوافل

پیراهن یادگاری زهرا ع

کهن مشکوه : مصباح امامت

عیان از آستینش دست یزدان

شفا بخش تن مجروح ایوب

چه پیراهن بثار الله رنگین

بد امانش زده دست توسل

بزینب شد یقین قتل برادر

چه پیراهن شهادت را علامت

گریبان مشرق انوار سبحان

چه پیراهن ضیاء چشم یعقوب

چه پیراهن لباس عز و تمکین

چه پیراهن جهان از جزء و از کل

چه پیراهن که چون شه کرد در بر

اَجولان بفتح جیم و واو گردیدن - دور زدن

چه پیراهن که زینب خون دلش شد به بیت حزن و غم او منزالش شد.

چه پیراهن گریبان تا بد امان مشبك از سنان و تیر عدد و ا ن

آخرین دیدار

باز یاد داستانی زد بجان و دل شراره	بی معینی حسین و خصم افزون از ستاره
آن زمان کاشه دید از همرها ن خویش یکتان	آنچه کردی بر زمین و بریسا رخود نظاره ^۲
ازینی اعمام و ابناء و بنی اخوان و اخوان	جملگی در خون طیان حتی صغیر شیرخواره
دشمنان از چار جا: ب بسته صف بهر قتالشان	دوستان در خاک و خون افتاد جسم پاره پاره
شد بلند از اهلیت بیکشش فریاد و افغان	آنچنان کز کوفیان شد بر فلک بانگ نقاره ^۳
لاجرم خود شد روان بجانب میدان عدوان	چون علی الظاهر نبودی خود جزایش هیچ ^۴ چاره
شد زیر چ خیمه طالع بارخی چون ماه تابان	گردوی جمع زنان و کودکان همچون ستاره
زینب آمد پیش و گفت ای خسرو اقلیم هستی	آنچه تکلیف من است و این زنان بنما اشاره
گرتورا باشد سر جان دادن و عزم شهادت	باز گردان اهلیتت را سوی یثرب ^۵ دوباره
شاهدین فرمود هیاهات ای گلستان عصمت	گر قطاه: آسود مبودی خواب میکردی همواره
گر مرا بگذاشتند ای آل بوسفیان ملعون	از کنار جد خود هرگز نمیکردم کناره
شمر دی الجوشن مرا امروز لیک ای جان خواهر	عنقریب تشنه لب مذ بوح دارد آشکاره
رومهای اسیری شو که می بینم شمارا	دید و اند خصم روی خار و خود باشد سواره
گر کنی شرح و داغ آخرین مشکوه: محزون	خون شود دل گرچه باشد سخت ترا ز سنگ خاره

۱- مشبك بضم میم و فتح شین و تشدید باء یعنی شبکه دار - سوراخ سوراخ

۲- نظاره بفتح نون و تشدید ظاء تماشا کنند - تماشاچیان - و در فارسی نظاره بکسرنون بمعنی نظر کردن است و در عربی نظاره بکسرنون بمعنی زیرکی - فراست است

۳- نقاره بفتح نون و تشدید قاف یعنی طبل و کرنا و کوس که بنوازند

۴- یثرب بفتح یاء و کسرا نام مدینه طیبیه است اعراب باده نشین کدربیا با نه های سوزان حجاز میزیستند هوای این شهر با وضع مزاجی آنها مساعد نبود و همیشه مریض بودند و بحال بد لذا نامش را یثرب گذاشتند ولی اعراب شهر نشین که وارد این شهر میشدند بر آنها خوش میگذشت

ای را کب فرخنده

ای را کب فرخنده نگهدار عنان را	در یاب من خسته بی تاب و توان را
سرخوش بسوی معرکه رزم روانی	یکباره فکندی ز نظر اهل جهان را
آهسته تر ایشاه که تاسیر بینم	بارد گر آن راحت دل قوت جان را
آرام تر ای یوسف زهرا که زهرسو	گرگان زبی قتل تو بستند میان ^۲ را
بر لشکر اعدا بنگر از پی قتل	بگرفته بکف خنجر و شمشیر و سنان را
لب تشنه روانی سوی میدان شهادت	بردیده خواهر بنگر سیل روان را
پروانه شمع رخ خود ساز و بسوزم	از هجر مسوزان تومن سوخته جان را
تکلیف من خسته را این دشت بلا چیست	آخر چکنم یکنه این جمع زنان را
باطفل یتیم توجه سازم که شب و روز	سوزد دل و جان را و کشد آمو فغان را
لیلی جگر خون چکند با غم اکبر	تسکین نتوان داد زن مرده جوان را
نام پدر وجد و برادر ز تو باقی	گر کشته شوی میبری این نام و نشان را
زین بیش میفشان شرار خامه بعالم	مشکوه: دل افسرده نگهدار زبان را

مـــــهـــــلا

ای صاحب افتخار مهلا مهلا ^۳	ای سرور روزگار مهلا مهلا
بعد از پدر وجد و برادر بجهان	ای از همه یادگار مهلا مهلا

مـــــعـــــراج

شنیدی شرح معراج نبی در لیل: لا ملأ	زمعراج حسینی بشنوند ررور عاشورا
------------------------------------	---------------------------------

۱- سرخوش یعنی شاد - خوشحال - بانشاط

۲- میان بکسر میم یعنی کمر

۳- مهل بفتح میم و سکون هاء یعنی آهسته رفتن - آهسته کار کردن

۴- اسرا بکسر همزه بردن در شب - شبی که پیغمبر را بسوی آسمان سیر دادند لیل: الا سرا گویند و سوره یکه این داستان را حکایت میکند سوو: الا سرا نامند

چو عازم شد بمعراج شهادت آتشفروشان
 براقش ذوالجناح^۳ وجبرئیلش عصمت صغری
 چگویم من از آن معراج جسمانی و روحانی
 که جسمش جان شد و جان در مقام قرباد وانی

خورشید آسمان شرف گشت منکسف

در دشت کین چو خسرو دین خسته شد ز جنگ
 زد تکیه بر سنان که کند ساعتی در رنگ
 ناگامظالمی ز گروه ستم شعـار
 آزد مساخت جبهه نورانش به سنگ
 خورشید آسمان شرف گشت منکسف
 آئینه صفات الهی گرفت ز رنگ
 دامن پیرهن زیبی دفع خون گشود
 نسرین زخون عارض گل گشت لاله رنگ
 آن سینهای که مخزن علم اله بود
 ظاهر چه شد بفرقه فارغ ز نام و رنگ
 نمروود طینتی بجسارت کمان گشود
 افکند سوی مظهر انوار حق خدنگ^۵
 واحسرتا که تیغ جفا جوی چون گشود
 آن سینهای که از غم احباب بود تنگ
 افتاد روی خاک از آن زخم سوزناك
 آهی کشید و گفت که صبر اعلیٰ قضاك
 آهی کشید و گفت که صبر اعلیٰ قضاك

خزان بوستان امامت

از بهر کشتنش چه سنان با سنان رسید
 آمدم ببوستان امامت خزان رسید

- ۱- شهادت بتفتح شین و دال کشته شدن در راه خدا - گواهی دادن
- ۲- براق بضم باء - نام اسبی که پیغمبر شب معراج بر آن سوار شد
- ۳- ذوالجناح بفتح جیم صاحب بال - بالدار - نام اسب امام حسین علیه السلام که روز عاشورا بر آن سوار شد
- ۴- جبهه بفتح جیم و سکون باء و فتح حاء یعنی وسط پیشانی و اما پیشانی راجعین گویند
- ۵- خدنگ بفتح خاء و دال چوبی سخت و محکم که از آن تیرونیزه و زین اسب میساختند و بمعنی تیر بلند و راست نیز آمده
- ۶- خزان - بفتح خاء - موسم برگ ریزان
- ۷- گرچه آنهائی که شهرت داد مانند که قاتل حضرت سید الشهدا^۶ ارواحنا الفداء^۷ همراهین ذی الجوشن است دلایلی در مقام دارند ولی از جمع گفته های ارباب مقاتل و مورخین بزرگمظنه قوی حاصل میشود که قاتل آنحضرت سنان ابن انس نخعی بود و مورخ موثق^۸ السلام حاج آقای امام جمعه نظر مبارکشان همین بود و کاملاً بیاد هست شبی در جلسه این موضوع با آن بزرگوار مورد بحث قرار گرفت و مفصلاً^۹ دلایلی از طرفین مورد بحث قرار گرفت چون مبنای حقیرد راین وجیزه بقیمه رصفحه مقابل

نزد يك شد كه سوزش محشر بپا شود زان صد مه ای كزو بامام زمان رسید
 عرش علی بلرزه در آمد چو از سنان برگو شوار عرش الهی زیان رسید
 از عرش تا بفرش بپاشد لوای غم غم از مكان گذشت چه بر لا مكان رسید
 هم حوریان زدند زغم لطمه بر عذار شرح مصیبتش چه بیا غجان رسید
 زد نیزه ای بپهلوی جنب اله از جفا از تن گذشت صد مه روحش بجان رسید
 آن دم كشید ناله جانسوز شاهد یمن وز آه او شراره بهفت آسمان سر رسید
 شمر لعین اگر چه برید از قفا سرش اما بحق كه آنچه رسید از سنان رسید

رباعی

آن زخم سنان و تیرو خنجر یکسو آن تابش خورشید به پیکر یکسو
 اندیشه اهل بیت مضطر یکسو آنها همه یکسو غم اکبر یکسو

— شرح — شعار آن مرحوم است مدار کی که تائید نظریه ایشان است اکنون در اختیار خوانندگان محترم می گذارم شیخ صدوق در امالی و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین و ابن حجر در صواعق و مسعودی در مروج الذهب قائلند که قاتل آنحضرت سنان ابن انس بود و ابن اثیر در کامل التواریخ حتی سر راهم سنان جدا نمود و در راسد الغابیه میگوید و الصحیح انه قتل سنان ابن انس النخعی و اما قول من قال قتلته شمر و عمر ابن سعد لان شمرا هو الذی حرمن الناس علی قتلهم بمالیه و کان عمرا من الجیش فنسب القتل الیهما مرحوم سید ابن طاوس در رلهوف میگوید سنان ابن انس پیا د هشد و نزد حضرت آمد و شمشیرش را بر حلقوم شریفش زد و می گفتند من سرتو را جدا میکنم یا اینکه میدانم سپریغمبری در روایت طبری است که هر که نزد يك حضرت می آمد سنان بر او حمله میکرد که مبادا حضرت را سرببرد تا اینکه خودش سر را جدا کرد و بخولی سپرد سبط ابن جوزی در تذکره الخواص مینویسد و الاصح انه سنان ابن انس النخعی و شار که شمرا بن ذی الجوشن شاهزاد مفرهاد میرزاد رقمقام مینویسد که سنان تازمان حجاج زند بود روزی نزد حجاج آمد گفت اعطی علی بلائی قال و ما بلائک قال قتل الحسین قال کیف قتلته قال د سرت به بالرمح د سراثم هبرته بالیف هبرا و ما شرکت فی قتلته احدا مرحوم محدث قمی در نفس المهموم مینویسد ان سنانا طعنه طعنه: علی ظهره فخرج من صدرا الشریف و اما اخرج اللعین رمحه فارقت روحه المقدسه: الطیبه و در کتاب مناقب السبطین است که یکی از علما برای اینکه بر او کشف شود قاتل آنحضرت که بوده مدتی ریاضت کشید فرای منامه الحسین ع فساله عن قاتله فقال و ان كان المشهور ان الشمر قاتلی و لا كن صنع ما صنع بی طعنه: سنان ابن انس النخعی

قهـرمان توحید

بناز عشق بازی را که چون افتاد اوتوسن
 نبودش مقصدی غیر از رضای قادر ذوالمن
 بحال وحدتش ارباب وحدت تا ابد گریان
 بتوحید الهی وحدتش شد حجتی روشن
 مجرد شد چنان از قید هستی در ره جانان
 که ارواح مجرد گفته برتجربید او احسن
 شدی مشعوف از هر تیرکش برسینه بنشستی
 که هر زخمی بسوی منزل جانان بدی روزن^۳
 ملائک در تعجب از مقام صبر آن سرور
 چه عبد اللهش از تیر جفا شد کشته رد امن
 ندارم با و را از خود که عریان سینه هرگز با خبر بودی
 کز آن سو بر قفایش تیغ میزد شمر دی الجوشن
 عجب نبود که عریان شد تنش رخا^{علطان}ك و خون
 سلیمان حشمتی کو پشت و پا بر ملک هستی^{زک}
 بیان ساریان و داستان دست آن سرور
 تنش از خاکساری پایمال سم مرکب شد
 ز بعد از قتل هم بودی لبش مشغول ذکر حق
 سرش از افتادگی شد در تنور مطبخی مسکن
 چه رفتی سوختی مشکوه: از این شعر عالم را
 اگر چه کرد آزارش بچوب خیزران دشمن^۴
 زیان خاممات ایکا ش میشد ابکم والکن

رباعی

با سوز جگر کم بخورشید خطاب
 در این دوسه روزه بر زمین کمتر تاب
 زیرا که حسین ابن علی سبط نبی
 افتاده تنش برهنه بر روی تراب

۱- مجرد بضم میم و فتح جیم و تشدید را یعنی برهنه عریان، تنها، مرد بی زن و در اصطلاح حکما آنچه که منزه از ماده باشد مثل عقول و ارواح

۲- احسن در اینجا صفت تفصیلی نیست که بمعنی بهتر باشد بلکه مخففاً حسنت (مفرد مخاطب مذکر از فعل ماضی یعنی نیکوئی تو - خوب گفتی تو - خوب کردی تو)

۳- روزن بفتح زاء و زاء (روزنه) در ریچه، سوراخ، منفذ بعربی هم روزنه میگویند

۴- خیزران - بکسر خاء و ضم زاء (نی هندی) یک قسمی مغز ارو خوش رنگ دارای ساقه بلند و راست که از آن عصا و چوبدستی و نیزه درست میکنند از برگ و پوست آن نوعی فرش و رسیمان تهیه میشود و از مغز آن (تباشیر) میگیرند در فارسی خیزران بکسر خاء و سکون زاء می باشد

رباعی

یکروز بساق عرش ماوا ی حسین یکروز بسینه نبی جای حسین
یکروز فتاده بر زمین بی سرودست پامال سم اسب شد اعضای حسین

لاله زار کربلا

زاشک ابرتر شد پای سرو ویاسمن امشب بگردون میرسد افغان مرغان چمن امشب
زمین کربلا شد لاله زار از خون مظلومان شد مرشک جنان آن خاک پاک پرمحن امشب
زمین کربلا شد رشک طور وادی ایمن که اصحاب کساد آرند آنجا انجمن امشب
بگلزار حسینی طایران قدس در شیون نوا اندر چمن دارند چون بیت الحزن امشب
گاهی در مطبخ خولی رود زهرا بنزد سر گهی دارد فغان در کربلا در نزد تن امشب
زاند و غم دیروز از اندیشه فردا چه باشد حال زار زینب دور از وطن امشب
تنی گویا چاک پایمال سم اسبان شد چه می خواهد ستم گساریان از این بدن امشب
بمپشت کوفه اولاد علی حیران و سرگردان شد مجروح پا از خار و پا زوار زین امشب

مقایسه مصیبات سرودن امام
حسین علیها السلام

تاسر سردار مظلومان بروی نیزه^۴ شد در همه آفاق و انفس آیت حق جلوه گر شد^۷
۵

- ۱- یاسمن بفتح سین و میم گلی است خوشبو با بوته های بزرگ و در بعضی نقاط بشکل درخت است
- ۲- محن بکسر می و فتح حا یعنی بلا - آزار
- ۳- رسن بفتح را و سین یعنی ریسمان - طناب
- ۴- بر بفتح باء یعنی بالا
- ۵- آفاق یعنی کرانه های جمع
- ۶- انفس بفتح همزه و سکون نون و ضمه فاء جمع نفس
- ۷- آیت بفتح یا یعنی نشانه و هر چیز عجیب و شگفت آور باشد ولی اصطلاحاً آیات را بدو قسمت میکنند آفاقی و انفسی و این اصطلاح از قرآن مجید گرفته شد سوره هم آیات تنافی الا فاقونی انفسهم حتی یتبین لهم نه الحق آیات آفاقی عبارت است از خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و دریاها و نباتات و کدو و نظام هستی و چشم می خورد آیات انفسی را اطلاق میکنند بر اشخاص و لطائف صنعی که خدا در آنها بکاربرد و نفوس بدایح حکمتی که در آنها نهفته گردید

تن بځاك افكند یعنی خاکسار کوی یا رم
معجزات جسم پاکش کرد تصدیق نبوت
از جراحات تنش گشتی کواکب منتشر^۳ شد
تن چه یعقوب از غم اکبر زمین گیر بلا شد
بر بلاهای زمینی جسم پاکش گشت حائل
نسخ کرد محنت ایوب را جسم جریحش
تن شب کرب و بلارا کرد همچون روز روشن
تن ز شفقت هموطن با جسم هفتاد و د^۴ و تن
تن زمین کربلارا کرد رشك طور سینا
با گلو ی خشك تن شد غمگسار تشنه کامان
يك پسر شد سوی شامويك پسر افتاد می سر
تن مهیا از برای تیغ ظلم ساریان شد
تن به بید ستش اخوت کرد با جسم برادر
بریهود نینوا بنمود تن نور حقیق^۵ است
فانی فی الله شد تن زیر سم اسب دشمن
د رزمین و آسمان و بر و بحر و کوه و صحرا
خواست تاد دشمن کند از قتل بی نام و نشان

سربنی افراشت^۲ یعنی بر شهیدان مفتخر شد
کشف اسرار ولایت از تکلم های سر شد
ظاهرا ز پیشانی نور انیش شق القمر شد
سرچو یوسف بر سریا زار حسنش مشتهر شد
سربروی نی بلاهای سماوی راسپر شد
قصه یحیی ز سر شد غصه اش محو از نظر شد
سرچراغ طبخی خولی بهنگام سحر شد
سر زغیرت^۴ با عیال و کود کاننش هم سفر شد
مطلع نور تجلی سرز کوفه از شجر شد
همراه طفل گریان سر روان با چشم تر شد
تن انیش این پسر شد سر رفیق آن پسر شد
سربشام از بهر چوب خیزران و طشت زر شد
سربمحنت همغان با خواهر خونین جگر شد
راهب نصرانی از اسرار آن سربا خبر شد
سالك سیرالی الله سوی شامو کوفه سر شد
در جمادات و نباتات این مصیبت با اثر شد
ای تعالی الله که نامش بیشتر از پیشتر شد

۱- خاکسار ځاك مانند - و کنایه او آدم فروتن و افتاده

۲- افراشت بفتح همزه یعنی بالا برد - بلند کرد

۳- منتشر بضم میم و سکون نون یعنی فروریخته - از هم پاشیده

۴- غیرت بفتح غین وراء یعنی رشك بردن - حمیت - ناموش پرستی

۵- نئی نوا - بکسر نون اول و فتح نون دوم یکی از آبادیهای اطراف کربلا

انمس و جن براین سر و تن نوحه گریا آموافغان نی همین مشکوه : تنها ذاکر شد رکاشم شد

گلہای پیر

کردند چون بناقه عریان سوارشان	ناگاه شد بباغ شهادت گذارشان
باغی چمباغ خد جوانان بنفشه ماش	نرگس عیان ز چشم سمن از عذارشان
افتاد جسم پاک شهیدان چو شاخ گل	گلها شگفته از بدن زخم عذارشان
پیچید و در قماط بخون چهره کرد رنگ	مانند غنچه اصغرک شیر خوارشان
سنبل عیان ز سنبل گیسوی جعفری	نسرين عیان ز اکبر نسرين عذارشان
از جسم کرده لاله عباسی آشکار	عباس سرو ناز لب جویبارشان
از تاب تشنگی شده پژمرده شاخ و برگ	با آنکه بود آب روان در کنارشان
افتاده همچو خرمن گل در میان خون	جسم شریف خسرو با اقتدارشان
بس نوک تیر رسته از آن جسم چاک چاک	گل رخ نهفته گشته زانبوه خارشان ^۵
چون چشمشان فتاد بر آن پیکر شریف	یکباره رفت طاقت و صبر و قرارشان
خورشید ناپدید شد از دود آهشان	خون ریخت بی حد از بصر اشکبارشان
افکند و همچو برگ خزان خویش را بخاک	زانسان که شد خزان ز حوادث بهارشان
آن بیکسان چو زمره مرغان خوشنوا	شد جایگاه طرف گل و لاله زارشان ^۷
چون بلبلیکه ناله کند در کنار گل	شد بر سپهر ناله و افغان زارشان

۱- در اشعار مرحوم امام جمعه گاهی بلفظ کاشمرو گاهی بلفظ ترشیز برخورد میکنیم شعرهایی که لفظ ترشیز دارد قبل از سال ۱۳۱۳ شمسی سرود شده و از آن سال بعد که ترشیز را کاشمیر نامیدند کلمه کاشمیر دارد و علت هم آن بود که چون دائماً در مکاتبات و نامه ها ترشیز به تبریز اشتباه میشد ناچار نام شهر را عوض نمودند

۲- قماط بکسر قاف پارچه ای که دست و پای بچه شیرخوار را آن میبندند و در فارسی قنداق گویند

۳- خرمن بفتح یا کسر خاء تود هگند میا جو که هنوز نکوبیده باشند

۴- خسرو بضم خاء و فتح راء پادشاه و عبری کسری گویند

۵- نهفته بکسرون و ضم هاء پوشیده - پنهان

بقیه در صفحه مقابل

بردار این گل صد برگ یا که نسترن است

بردار این گل صد برگ یا که نسترن است	و یا که مصحف اوراق یا تورابدن است
سپاه کوفه تن ظالمان کفن کردند	بمیرم آنکه تن اطهر تویی کفن است
تن تو گشته چنان پایمال سم ستآور	بدن نماده که گویم بری زیرهن است
تنت فتاده بروی زمین سرت بکجاست	مه منیر تو شمع کدام انجمن است
ز جای خیز توای غیرت خدا بنگر	اسیر فرقه کفار شصت و چار زن است
فلک زجان توفارغ شد و بمن پرداخت	دلم قرین بهزاران کدورت و محن است
نه گوشوار بگوش و نه معجری بسرم	ز جور خصم بیازوی خواهرت رسن است
مصیبت تونه تنها سراید و مشکوه:	که صد هزار هزاران چونم در این چمن است:

اللهم تقبل هذا القربان من آل رسول

اند رسر نعلش زینب دخت بتول	آن جسم ببر گرفت با حال ملول
رو کرد بآسمان و گفتا یا رب	قربانی آل مصطفی ساز قبول

تضمین غزل حافظ - زینب در قتلگاه

خیز از جای توای نور و چشم تر ما	سپه شام ربودند زما زیور ما
کو او بوالفضل کجافت علی اکبر ما	ما برفتیم و تو دانی دل غم پرور ما

۶- زمزمه بضم زاء و سکون میم و فتح راء گروه - فوج جماعت و برزمر جمع بسته میشود

۷- طرف بفتح طاء و سکون راء چشم - نگاه از گوشه چشم ، پایان و کناره چیزی

۱- مصحف بضم یاء فتح یا کسر میم قرآن

۲- ستور بضم سین حیوان چهارپا که باربرد یا سواری بدهد

۳- هزاران بفتح هاء جمع هزار یعنی بلبل هزارستان که در عربی هم هزار گویند و بر هزارت جمع بندند

۴- تضمین بفتح تاء یعنی تاوان و غرامت برعهده گرفتن و در اصطلاح ادب آن است که شاعریک

بیت یا یک مصراع از شعر دیگری در شعر خود بیاورد مثل اشعار فوق که شاعر سه مصرع از

شعر خود را آورده و یک بیت از اشعار حافظ

بخت بد تا بکجا می کشد آبشخر ما^۱
 پیکریاک توای شاه چودر برگیرم هرزمان بوسه از آن پیکر اطهر گیرم
 دل چسان از تن صد پاره تو برگیرم از نثار مژه چون موی تو در زر گیرم
 قاصدی کوکه سلامی برساند برما

میروم از برت ای پادشاه بی کس و یار امرکن لشکرشامی بکشد صف بکنار
 هم زجا خیز و نمازینب خود را تو سوار بدعا آمده ایم هم بدعا دست برآر
 که وفا با تو قرین باد و خدا یاورما

ای شهنشاه که افتاده در این میدانی ای تن پاک که پامال سم اسبانی
 خصم نگذاشت که خوانم بسرت قرآنی فلک آواره بهر سو کندم میدانی
 رشک میاید شا ز صحبت جان پرورما

زجر زجرم کند و شمرد هد آزارم^۲ سر پاکت بره شام بود غمخوارم
 گرچه دردست وی از دید مخونین دارم زود باشد که بیاید سلامت یارم
 ای خوش آنروز که آید سلامت برمن

کودکانت با سیری بره شام روندد در ره شام بسی برسر هر خار روندد
 ای بسا طعنه که از کوفی و شامی شنوند بسرت گرهه عالم بصرم جمع شوندد
 نتوان برد هوای تو برون از سرما

خیمه های سوخته

چون از جفای فرقه فارغ زنگ و نام شد کشته شاه تشنه لبان سرور انام

- ۱- آبشخور بکسر باء و فتح یا ضم خاء یعنی روزی - بهره - نصیب - جای اقامت - جای آب خور دن یا آب برداشتن
- ۲- زجر بفتح راء و سکون حاء مراد زجر ابن قیس کوفی است وی اعمال عثمانی بود در همدان بعد از فتح بصره رسالت علی علیه السلام را برعهده گرفت و در جنگ صفین ملازم رکاب آن حضرت بود و بالشکرشام جنگید برای کشتن امام حسین عکربلا آمد و ما موربردن اسرا هم او بود و در اسم او مشهور زجر یا جیم میخوانند که از اغلاط مشهور است بر اثر شکنجه هائی که باهل بیت کرده او را زجر نامیدند

پس این سعد شوم ستمکاری حیا گفتا بآن گروه دغا احر قو الخیا م
 زان ظالم شقی چو شنیدند این سخن گرد حریم شاه نمودند ازد حام
 آتش زدند آن حرمی را که جبرئیل میداشت پاس حرمت او را با احترام

سیـری در گلستان

سکینه آمد و گل در چمن دید بخون غلطان شه خونین کفن دید
 تن گلدسته باغ امامت پریشان همچو شاخ نستر ن دید

۱- سکینه بفتح سین و کسر کاف بروزن مدینه یعنی آرامش، وقار، مهابت و لقب است برای بنت الحسین علیه السلام که ظاهراً نام مبارکشان فاطمه می باشد نقلی است که حضرت اسم تمام پسرانش را علی و نام دخترانش را فاطمه نهاد. و اما اینکه حضرت سید الشهدا نام دخترش را سکینه بضم سین و فتح کاف بگذارد بآن معنای شرم آور نه که مستعد است بلکه از محالات است بلی از رسوم عرب قبل از اسلام در میان اعراب یکی این بود که اسامی حیوانات روی اشراف و فرزندان خود میگذاشتند. نه که بد میدانستند بلکه افتخار میکردند مثلاً اسد یعنی شیر قبیله اسد معروف است کلب یعنی سگ قبیله کلاب مشهور است و نامهای دیگری مانند ذئب گرگ ثعلب (روباه) ثعلبه (روباه ماده) معاویه (سگ ماده که عوعو میکند) سکینه (ماده مخرخوش راه) و امثال ذالک در بین عربها زیاد است. و خوشمزه اینکه برای غلام و کنیزشان اسمهای جالب و خوب میگذاشتند مثل ریحان ریحانه مرجان مرجانه نجم و نجمه ابوالقیس کلالی پرسید که شما چرا روی اولادتان نامهای زشت می نهید و برای غلام و کنیزتان اسم خوب میگذارید. قالوا نماسمی ابنا ثنائی اعدائنا و عبیدنا لا نفسنا و اما موجود مقدس پیغمبر ص و ائمه علاوه که پیروی نکردند برخلاف آنها دستور صادر فرمودند. یقین نام خوب در شرع مقدس اسلام از جمله حقوقی است که اولاد در برید روماد رد دارد نامیدن دختر گرامی امام حسین ع بسکینه بضم سین دسته گلی است که فیروز آبادی به آب داده و دیگری - آن هم بدون توجه از او تبعیت کرده عبارت قاموس این است و کجهینه الا تان و اسم البصه المدخله: انف نمرود و بیت الحسین ابن علی رضی الله عنهما والطره: السکینه: منسوبه: الیها قبل از ایشان کتابها در لغت نوشته شده مثل مصباح البلاغه و صحاح و بعد از ایشان کتابهایی مانند المنجد اقرب المواره نوشته شده و تمامه همان رقم معنی کرده اند ولی مینویسند اسمی است که روی زنها گذارده میشود فقط کسی که حکم قطعی داده که سکینه بضم سین نام بنت الحسین ع است ایشانند مثل اینکه همانجا ایستاده بودند و حضرت سید الشهدا دخترشان را صدا زدند و آن بزرگوار هم ضبط فرمودند و لیس هذا اول قاروره: کسر فی الاسلام از این تهمتها و اهانتها بنی امیه و نواصب و دشمنان آل محمد ع زیاد به این اهل بیت نسبت داد مانند که این هم یکی از همان قماش است و بنت طره: السکینه: هم به آن مخد ره از همان قبل است

ورود بکوفه

سپهر عقت وعصمت مه برج حیا زینب ^۱	یگانه دخت زهرا بنت شاه اولیا زینب
امامت گربدی لا یق زنان رافاش میگفتم ^۲	که بر خلق دو عالم رهنما و مقتدای زینب
چو مریم مینمودی مائده از آسمان نازل	مرخص گرنمودی فضه را بهر دعا زینب
نبی سطوت علی صولت حسن خوی وحسین ^۳ فطرت ^۴	شیماد رش زهرابدی سرتابیا زینب

۱- زینب بفتح زاء و سکون یا و فتح نون مخفف (زین اب) یعنی زینت پدر
 ۲- امامت بکسر همزه و فتح میم و م یعنی پیشوائی کردن یکی از اصول خمس مذ هب شیعه امامت است شیعه دوازده امام بعد از پیغمبر معتقد است که اول آنها علی ابن ابیطالب ع و آخر آنها جعفر ابن الحسن ع معتقدین این عقیده را امامیه میگویند حسن انتخاب شیعه این لفظ را و تناسب لفظ امامت با امت مورد غایت فضلا است امامت معنی جامعی دارد که در قسمت وصایت، وراثت، ولایت، ریاست و حکومت افتاده است شیعه برای امام شرايطی قائل است که ان شرایط امام را انچنان مشخص کرد که ممکن نیست غیر او باشد و اشتباه شود از دید شیعه بهترین الگوی آدمیت و عالیترین نمونه انسانیت و زیبا ترین چهره ملکوتی در رزی بشریت همانا امام است امامت یعنی ریاست اعظم الهیه و امام یعنی آنکه این ریاست با و منتقل میشود امام یعنی آنکه بر قلوب مردم حکومت کند و امت بیجان و دل او را دوست داشته باشند و او را اطاعت کنند از نظر شیعه هیچ فردی خوشبختتر از آن فردی نیست که امامش را دوست داشته باشد و اطاعتش کند و هیچ فردی بد بختر و شقی تر از آن فردی نیست که امامش را دشمن بدارد و نافرمانی او کند فطوبی لمن احبه و اطاعه و ویل لمن ابغضه و عصاه بشهادت تاریخ شیعه هنوز هیچ رهبری را بجز امام خودش بر رهبری نپذیرفته و حتی در قد رت های گذشته تسلیم هیچ قدرت واولی الامر - ی جزایم نگردیده و هر روش و نظامی را که برخلاف نظام و روش ائمه باشد او را نظام طاغوه شناخته و جدا متنفذ است

۳- فضه بکسر فاء و فتح ضاد یعنی سیم - نقره و اسم خدمت گزار حضرت زهرا سلام اله علیها است بنقل مرحوم مجلسی در جلد نهم بحار فضه دختر یاد شاه هند بود و جزا اسراء بمده طیبه آمد و او را حضرت رسول بد خترش زهرا سلام اله علیها مرحمت فرمود و این مخدره دارای جلالت قدر است و در باره فضائلش مطالب فراوانی نوشته شده

۴- سطوت بفتح سین و واو حمله - قهر - غلبه - وقار - ابهت

۵- صولت بفتح صاد و لام یعنی قدرت - هیبت

۶- فطرت بکسر فاء و فتح راء یعنی سرشت - طبیعت - نهاد - صفت طبیعی انسان

بلا گرمایه قرب اللهی گشته بریاکان
 فغان و آماز ان ساعت که باخیل اسیران شد
 نبود ی هیچ کس اینسان که بود ی مبتلا زینب
 بکوفه وارد از جور و جفای اشقیا زینب
 بگفتا اسکتو بافرقه شوم^۲ دغا زینب
 تکلم کرد چون بابش علی مرتضی زینب
 سراز محل برون کرد از صدا ی آشنا زینب^۴
 مخاطب ساخت آن سر را بچشم پریکا زینب^۵
 توتا کرد ی غروب افتاد د ررنج و بلا زینب
 اسیر و مبتلا زینب غریب و بی نوا زینب
 بهمراه توبودی زابتد اتا انتها زینب
 چرا باتود راین محنت نسازد اقتدا زینب
 بخون آغشته گیسو کرد از راه وفا زینب^۷
 شفیع معصیت کاران بود روز جزا زینب^۹
 تودل خوشد ار مشکوه: ارچغفرق بحر عصیانی
 سخنی در بازار کوفه
 ای برادر با تو من در محفل غم هم نشینم
 توشهید اهل ظلم و من اسیر اهل کینم

- ۱- فغان بفتح فاء، افغان - ناله - بانگ ، فریاد
- ۲- شوم بضم شین یعنی نحس - نامبارک
- ۳- اجراس بفتح همزه جمع جرس یعنی دارای زنگیکه بگردن چهارپایان می بندند
- ۴- آشنا بسکون شین یار و دوست - مقابل بیگانه
- ۵- بگاه بضم باء ممدوده یعنی گریه کردن - گریستن
- ۶- جلوه بکسر جیم و سکون لا مفتح و او یعنی نمایش ، رونمایی ، خود را نشان دادن ، هدیه
- ۷- گیسو و گیس بکسر گاف موی بلند سر مخصوصا موی سر زنان که از پشت گردن تجاوز کند
- ۸- عصیان بکسر عین یعنی ترک طاعت ، عدم انقیاد ، نافرمانی
- ۹- شفیع بفتح شین یعنی شفاعت کنند. کسیکه برای دیگری خواهش عفو یا کمک کند
- ۱۰- جزاء بکسر جیم و فتح آن هردو صحیح است ولی اکثر بفتح استعمال شده یعنی مزد و پاداش و در فارسی سزاگویند ولی اصطلاحاً جزا را در ریاض خویی و سزا را در ریدی میگویند

گرتودیدی داغ مرگ اکبر عباس وقاسم	منهم از هجران نشان مجروح قلب و دل حزینم
گریخاک کربلا جسمت بخون غلطید معریان	منهم از بی معجری بنهفته رخ با آستینم
توبروی نیزماعد اسرت باشد بجولان	من به پشت ناقه دشمن در یسارود ریمینم
روومویت را بخون آلوده بینم وای بر من	از چه هم رنگت نگردم من که در هرغم قرینم
میزنم بر چوبه محمل سرخود در فراق	تا که هم رنگ تو گردد رنگ رخسار وجبینم
یا جلو روتا سرب میعجر خواهر نبینم	یا عقب روتا که ریشت را بخون رنگین نبینم

مجلس یزید ابن معاویه

دورود عترة شاه شهید	مجلسی آراستب خصم دون یزید
مجلسی دروی صلاهی خاص و عام	شامیان دروی نموده ازدحام
مجلسی از اهل دین و غیردین	گشته ساکن چار صد کرسی نشین
مجلسی آماده ققاع و شراب	ساقیان و مطرب و چنگ و ریاب
مجلسی گسترده دروی آشکار	سفره شطرنج و اسباب قمار
مجلسی در او حریم بوترباب	بسته بر بازویشان از کین طناب
مجلسی در او عیان طشت زری	در میان طشت زر پر خون سری

۱- صلا بفتح صاد کلمه ایست که برای دعوت کردن عدای استعمال میشود و اما صلا بکسر صاد یعنی آتش عظیم

۲- ققاع عضم فاء و تشدید قاف شرابی است که از آب جویا برنج درست کنند مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لایحی از فضل ابن شاذان از حضرت رضا نقل میکند که یزید ابن معاویه ققاع میخورد و از هر وی نقل شده که حضرت رضا میفرمود اول کسی که رشام برایش ققاع عا ختنند یزید ابن معاویه بود و آنچه در زبان منبری ها و بیان شعراست لفظ شراب همین ققاع است که یزید در مجلس خود با اطرافیه میخورد و ضمناً سؤءتاً هم نشود که یزید فقط بشراب ققاع قناعت نمیکرد بلکه او تمام شراب ها را بحد متوفی می آشامید منتهی شرب ققاع را بمجالس عمومی اختصاص میداده و نا و بلکه تمام بنی امیه و بلکه اکثر مردم میخوردند و بگمانشان که ققاع شراب نیست و گویا خوردن آن در نظر مردم قبح عرفی هم نداشته و روایت امام باقر ع کمالاً مطلب را روشن میکند فرمود الفقاع خمرة است صغره الناس فقاع خمراست که مردم او را کوچک شمردند

وہ چه سروالشمس وصف روی او	وہ چه سروالشمس وصف روی او
وہ چه سر از چہرہ و ابرو و خال	وہ چه سر از چہرہ و ابرو و خال
وہ چه سر سر بآخته در کار عشق	وہ چه سر سر بآخته در کار عشق
وہ چه سر ضوئش مضیی آفتاب	وہ چه سر ضوئش مضیی آفتاب
وہ چه سر بر سرفرازان سرفراز	وہ چه سر بر سرفرازان سرفراز
وہ چه سر از او عیان انوار حق	وہ چه سر از او عیان انوار حق
وہ چه سر زیب سردوش رسول	وہ چه سر زیب سردوش رسول
مصطفی و مرتضی را نور عین	مصطفی و مرتضی را نور عین
گوہر دین را چو کفر آلودہ دید	گوہر دین را چو کفر آلودہ دید
ہمچو جد خود رسول کردگار	ہمچو جد خود رسول کردگار
حقہ یاقوت لب را باز کرد	حقہ یاقوت لب را باز کرد
ثانی بوجہل بد اختر یزید	ثانی بوجہل بد اختر یزید
شد زد کر حق چو شیطان سرگران	شد زد کر حق چو شیطان سرگران
کاش میخشکید ہمچون چوب دست	کاش میخشکید ہمچون چوب دست

خرابہ شام

دماغ رفتن بستان ندارم	سربوئیدہ ریحان ندارم
خرابہ چون کہ شد ماوای زینب	مکان جز گوشہ ویران ندارم

خزانہ

خزان رسید براحوال بوستان گریم	چو ابر فضل بہاری در این خزان گریم
-------------------------------	-----------------------------------

-
- ۱- نوباوہ میوہ تازہ ونورسود زہورد کودك ہم استعمال میشود
 - ۲- گوہر بفتح گاف وحاء اصل - نژاد - سنگ قیمتی مانند مروارید - الفاس وامثال اینہا گوہری یعنی جواہر فروش - بعربی گوہر را جوہر میگویند
 - ۳- سرگر ان بفتح گاف یعنی سرسنگین - غضبناك - مغرور

به بینوائی بلبل برخ نهفتن^۱ گل
 در این خزان بخزان دگر کشید دلم
 از آن خزان کمیان^۲ شد بروز عاشورا
 بحال قاسم ناشاد و نامرادی او
 بآن دودست که افتاده در کنار فرات
 بآن صغیر که در دامن پدر ز جفا
 اگر چه جان جهان را گداخت^۳ خنجر
 زرقه‌های که ز کین تاختند اسب جفا
 اگر چه با سرباکش بسی رسید جفا
 بر آن خرابه نشینان بی پدر نالم
 چکد زخامه مشکوه: خون بجای مداد

چند رباعی زیان حال دختری یتیم

با باچه عجب که یاد یاران کردی
 چون روز منور شب هجران کردی
 از برگ گل عارض و از غنچه لب
 ویرانه مارشک گلستان کردی
 با با زغم هجر تو خون شد دل ما
 رفتی تو و ویرانه شده منزل ما
 با با بنگری سر و سامانی ما
 این حال غریبی و پریشانی^۴ ما
 با با سرت این جاست چه شد پیکرتو
 آغشته بخون چراخ انور تو
 تنها زچه یاد بی کسان فرمودی
 کو قاسم و عباس و علی اکبر تو

۱- نهفتن بکسر نون و ضم هاء یعنی پوشیدن - پنهان کردن
 ۲- عیان بکسر عین دیدن بچشم - یقین در دیدار - ظاهر و آشکار
 ۳- صد اگر بسین هم نوشته شود (سد) صحیح است
 ۴- پریشانی بکسر اول و کسر ثانی پرلکندگی - آشفتگی - شوریدگی

دل پر شرر و چشم پر آب است پدر	ما را ز غمت نه صبر و تاب است پدر
ریش تو چرا ز خون خضاب ^۱ است پدر	پیشانی انور چرا مجروح است
جسمت نه که گیری بکنارم بابا	دستت نه که بر سرم گذارم بابا
د ریای سرتو جان سپارم بابا	آن به که چه جان سرت د راغوش کشم

اربعین

زیارت نو بهارش اربعین است	بهار سبزه و گل فرودین است
بنزد قبر پاک شاهدین است	خوشا آنکس که در این روز حاضر

بوی باب مهربان آید همی

بوی باب مهربان آید همی	بر مشام بوی جان آید همی
بوی خون کشتگان آید همی	گوئیا اینجا زمین کربلاست
بوی عباس جوان آید همی	در کنار نهر اینجا عمه جان
سنگ و تیر از آسمان آید همی	کربلا باشد که جای هربلا
شمر و خولی و سنان آید همی	اندرا این منزل مکن ماوی که باز
از عطش بربل اما ن آید همی	تشنگی هادیده ام در این زمین
فوج فوج از کوفیان آید همی	باز میترسم که بهر قتل ما
زانکه ترسم ساریان آید همی	شب که پیش آید بمانم نزد باب

زنو شد اربعین روز عزا شد

خوشا آنکس که جایش کربلا شد	زنو شد اربعین روز عزا شد
برما دور و نزد یکش سوا شد	اگر چه دور افتادم از آن خاک
که آبش جانفزا خاکش شفا شد	سلام ما بر آن دارالامانی

۱- خضاب بکسر خاء رنگ، حنا، آنچه موی سرو صورت یا پوست بدن را بآن رنگ کنند

که جان‌شان در ره جانان فدا شد	سلام ما بر آن رعنا ^۱ جوانان
که از جور خسان عیشش عزا شد	سلام ما بر آن داماد ناشاد
که مقتول از جفای اشقیا شد	سلام ما بر آن شبه پیمبر
که حلقش چاک از تیر جفا شد	سلام ما بر آن طفل رضیعی
که دست از پیکر پاکش جدا شد	سلام ما بر آن سقای عطشان
غریب و بی‌کس و بی‌اقربا شد	سلام ما بر آن شاهی که از کین
که از جسمش جدا سراز قفا شد	سلام ما بشاه تشنه کامان
که عریان در زمین کربلا شد	سلام ما بر آن مجروح مطروح ^۲
ز جور ساریان از تن جدا شد	سلام ما بر آن دستی که در شب
که زیر سم اسبان توتیا ^۳ شد	سلام ما بر آن جسم شریفی
ز چوب آزرده در طشت طلا شد	سلام ما بر آن لبها که در شام
مصیبت خوان او با صد نوا شد	سلام ما بر آن شاهیکه مشکوه:

صبا بپر تو زمن تا بکوی یار سلام

بآن زمین شفا بخش مشکبار سلام	صبا بپر تو زمن تا بکوی یار سلام
بسا کنان دیار ویران دیار سلام	بر آن دیار که خیزد ز خاکبارش عشق
کند بخت فردوس افتخار سلام	بکر بلای حسینی که خاک مشکویش
کنم زد و زور بر آن نور کردگار سلام	باربعین شدم از فیض خدمتش محروم

۱- رعنا بفتح راء و سکون عین یعنی خوش قد و قامت ، زیبا اندام و اما رعنا بفتح راء و الف ممدوده مؤنث ارعن یعنی زن خود بین ، زن خود خواه و خود آرا و وگول و سست و نادان
 ۲- مطروح بفتح میم و ح بفتح میم و ضم راء یعنی انداخته شده
 ۳- توتیا بضم تات اول و کسر تاء دوم یعنی سرمه ، گرد سیاهی که از سنگ مخصوصی میگیرند و یا از سرب و روی در موقع گداختن تهیه میکنند

بر آن گروه که پروانه وار در ره عشق	بگرد شمع رخس کرده جان نثار سلام
بآن جوان که عروسی او عزا گردید	زخون بجای حنا شد بکف نگار سلام
بکودکان که سپردند جان ز تشنه لبی	علی الخصوص بر آن طفل شیرخوار سلام
بر آن تنی که کنار فرات بی سرودست	فتاده بود براو زخم بی شمار سلام
بسینه ای که ز بعد از جراحت بسیار	شکست از لکد پای چکمه دار سلام
بر آن سریکه لب تشنه شد جدا از قفا	سنان بنو کسنان کرد استوار سلام
نثار مرقد او هر زمان کند مشکوه :	دو صد هزار درود و صد هزار سلام

شهادت امام هفتم

بکنج محبس هارون ملعون	غم موسی ابن جعفر گشت افزون
همی می گفت ای خلاق بیچون	در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

در این زندان بمحنت مبتلا یم	بسی مشتاق بر روی رضایم
شده سائیده از زنجیر پایم	در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

باین زنجیر باشد افتخارم	که طوق بندگی باشد شعارم
ولی زین حبس رنجور و فکارم	در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

غریب و بی کس و آزرده حالم	گرفتار غم اهل و عیالم
---------------------------	-----------------------

۱- نگار بکسر نون در اینجا مرادف با نقش و نگار - رنگ

۲- فگار بفتح فاء آزرده ، خسته ، رنجور

بصبح و شام در رنج و ملال^۱م در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

علیل و ناتوان و درد مندم از این زندان بآن زندان برندم

یقین دارم که آخر میکشندم در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

اگر من در غریبی جان سپارم بوقت مرگ غمخواری نسدم

نباشد جز مسیب غمگسارم در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

نباشد دخترم معصومه خاتون که بندد چشم من با حال محزون

کند جاری ز چشمش در غم خون در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

شده مشکوه : در ترشیز محبوس باهل این ولایت نیست مانوس^۲

رسانش کربلا یا تربت طوس در این زندان محنت شد دلم خون

الهی نجنی من حبس هارون

امام هشتم

از آنروزی که تقسیم بلا شد غریبی قسمت شاه رضا شد

نمودش جلب^۳ مامون از مدینه زکین دور از دیار واقربا شد

۱- ملال بفتح میم بستوه آمدن ، بیزاری ، دل تنگی

۲- ولایت بفتح واو ویا شهر که یک نفر والی بر آن فرمان روائی کند و در اصطلاح جغرافیا قسمتی از ایالت که شامل یک شهر و توابع باشد (شهرستان) جمع ولایات و اما ولایت بکسر واو وفتح یا یعنی فرمان روائی ، دوستداری ، قرابت ، خوشبختی

۳- جلب بفتح جیم و سکون لام یعنی کشیدن

فغان وآه از آنساعت اند که آنشاه	ز ظلم خصم مسموم جفا شد
دل زارش غریق لجه غم	وزان غم طوس همچون کربلا شد
چگویم من از آنساعت که آنشاه	برون از محضر وبر سرعبا شد
رخ چون ارغوان ^۲ شد زعفرانی	لب یا قوتیش چون کهریا ^۳ شد
همی از سوز دل بنشست و برخواست	ز تاب زهر در رنج وبلا شد
بیاد خواهرش معصومه زار	دلش خونبار و چشمش پر بکا شد
نیودی بر سرش غیر از ابا صلّت ^۴	غریب و بی کس وی آشنا شد
گهی گفتا محمد در کجائی	بیا بنگر که دردم بی دوا شد

- ۱- لجه بضم لام و فتح جیم مشدد یعنی دریا ، میانه دریا و نیز بمعنی جماعت بسیار هم استعمال شده
- ۲- ارغوان بفتح همزه و غین درختی است دارای برگهای گرد و گلهای سرخ رنگ قبل از آنکه برگهایش بروید گل میدهد
- ۳- کهریا بفتح کاف مخفف کاه ریاصغ بعضی درختان که در قدیم تولید و مانند سنگ سخت شد و بر اثر مالش دارای خاصیتی میشد که کاه را بخود جذب میکرد در عری کهریا به قوه برق اطلاق میشود
- ۴- اباصلت هروی نامش عبد السلام ابن صالح از علمای شیعه است و کسی در تشییع او توقف نکرده الا شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی که صریحاً او را عامی نوشته و محققین رجال این رای را حمل بر التباس نمود مانند زیرا که خواجهر ابا اهل سنت اختلاط و امتزاجی بکمال داشتند احادیث آنان را نقل میکرد و نقل این آمیزش باعث فتوای شیخ طوسی شده و گرنه جمعی از علمای سنت و جماعت هم به تشییع او تصریح کرده اند علامه کشی از ابن نعیم و احمد ابن سعید رازی روایت نموده که انه ثقہ : مامون علی الحدیث ولکنه شیعی محب لال الرسول صاحب میزان الاعتدال میگوید ابوالصلت عبد السلام بن صالح رجل صالح الا انه شیعی و از ابن جوزی منقول است انه خادم الرضا علیه السلام شیعی مع صلاصه مزار اباصلت رادر سه جانسان میدهند : ۱- در خارج شهر مقدس مشهد
- ۲- در بلده طیبه قم
- ۳- در سمنان و در هریک از این شهرها بناء و بقعه بنام ایشان مشهود است

سلام من بتو ای شاه تاجدار رضا جان

غریب و بی کس و بی یار و غمگسار رضا جان	سلام من بتو ای شاه تاجدار رضا جان
سپرده جان بغریبی بحال زار رضا جان	طلب نمود تورا از مدینه زاده هارون
سپرده جان بغریبی بحال زار رضا جان	تودر ولایت غربت ز زهرکین شده دلخون
که داشت پیکر او زخم بی شمار رضا جان	توئی غریب ولی نیستی چو جد غریبیت
علی اکبر او گشته پاره پاره رضا جان	تورا جواد ببالین ولیک جد کبیرت
شکست سینه او پای چکمه دار رضا جان	کسی بسینه پاکت شهنکرد جسارت
نتاخت اسب بهنگام احتضار رضا جان	کسی بیپیکر پاک تو ای امام غریبان
ز فرق معجز و از گوش گوشوار رضا جان	کسی ز اهل حریمت ز راه کین نربودی
سرت نشد بسر نیزه استوار رضا جان	تنت نمانده سه روز و سه شب بدامن صحرا

رباعی

مانند سگ گرسنه و گریه لبوس	مالم رخ خود بر آستان شه طوس
زیراکه سگ گرسنه و گریه زار	از سفره اسخیا نگردد ماء یوس

۱- کبار بضم کاف یعنی بزرگ

پایان بخش مصائب

بخش قصائد

شرح حال ناظم و اشاره بمصیبت

میدانم از چه دایم باغم و محنت قرینم	جمله اسباب طرب موجود و من خاطر حزینم
نه گرفتار فراقم نه اسیر اشتیاقم	نه عزیزی مرد متا گویم از او اندوه گینم
نیستم مقروض و مفلس تا طلبکاران زهرسو	وان گریبانم بگیرد وین بگیرد آستینم
نیستم مجنون و سودائی و مالیخولیائی ^۱	تا کند مغموم فکر قبل از این و بعد از اینم
نیستم مسرف که از تبذیر خود دغصه باشم	نیستم همسک که گویم در خیالات دینم
نیستم ابتر که از بی نسلی خود شکوه سازم	شکر لله ذوالبناتم حمد لله ذوالبنینم
نه مریض و دردمند نه زبیری ناتوانم	با کمال صحت تن در حد و اربعینم
حمد لله مستوی الخلق خلقم کرده خالق	نه طویل نه قصیرم نه هزیم ^۳ نه سمینم ^۴
شکر لله قاسم الارزاق رزقم را رساند	در برابرنا جنسم خود نمیخواهد رهینم
حمد لله زاهد توحید من از ارباب شرکم	دبدم ساعت بساعت میفزاید بر یقینم
از عدو دارم تبری دوستدار مرتضایم	از ولای یازده فرزند پاکش شد عجینم
در دیار امن ساکن نی بوادی مخوفم	در بلاد اهل اسلام نهد ریا ریس و چینم
علت مهمومی خود راندا نم جز که گویم	غرق اندوه حسین ابن علی سلطان دینم
شادی عالم گرایدمی نخواهد شد ز خاطر	بانگ هل من ناصرو آوازه هل من معینم

۱- مالیخولیائی (ماءخود از یونانی) ناخوش دماغ که باعث خیالات بیهوده میشود این مرض اگر شدت کند بهمه چیز و همه کس بد بین میشود اگر زیاد شدید شود ممکن است منجر بخودکشی گردد بحرری ملنخولیا بفتح میم و سکون نون و ضم خاء است

۲- ابتر بفتح همزه و تاء یعنی ناتمام ، ناقص ، بی فرزند

۳- هزیم بفتح هاء و کسر زاء یعنی لاغر

۴- سمین بفتح سین و کسر میم چاق ، فربه

آن زمان کانشاهی کس در صف میدان اعدا
 زینت دوش رسولم زیب آغوش بتولم
 باحسن در باغ جنت در سیادت همعنانم
 خامس آل عبا یم زاده شیر خدا یم
 من له جد کج دی من له ام کامی
 جملما صاحب مراکشید ای قوم جفا جو
 دل شکستیدم زمرگ قاسم عباس و اکبر
 سوختم از تشنگی ای زاده سعد ستمگر
 دیوود در نوشند از این آب چون شد ای جفا جو
 ای صبا از جانب مشکوه: گو بر خاک پاکش

گفت ای لشکر نمن نسل امیر المومنینم
 گوشوار عرش حق مخدوم جبرئیل امینم
 باعلی در محضر قرب پیمبر هم نشینم
 شهره هفت آسمانم حجت روی زمینم
 زاده زهرای اطهر بنت خیر المرسلینم
 کس بجا نبود از ایشان غیر زین العابدینم
 هم ز سنگ ظلمتان بشکست ای لشکر جبینم
 خرمن عمرت بسوزد برق آه آتشینم
 من که سبط احمد ممنوع از ماء معینم
 چاکران چاکرانت را غلام کمتیرینم

رد بر فرقه ضاله

ای مدعی که کرد ما مام زمان ظهور
 آنکس که میشود زوجود مبارکش
 آن پادشاه ملک امامت که عاقبت
 آن مقتدای که عیسی مریم کند نزول
 آن منقتم که میکند از تیغ ذوالفقار
 آیا شنید مصیحه ای از آسمان کسی
 کو یاوران او سصد و سیزده نفر

آخرین نمای بیان کی کجا که دید
 عالم تمام امن و امان کی کجا که دید
 گیرد تمام ملک جهان کی کجا که دید
 با او کند نماز عیان کی کجا که دید
 سیلاب خون ز خصم روان کی کجا که دید
 د عشر آخر رمضان کی کجا که دید
 هر یک عیان بنا موشان کی کجا که دید

مثل ظالم و مظلوم

مثل ظالم است با مظلوم آن یکی آتش و یکی شط—لا
گو با آتش هر آنچه خواهی کن خود فنا میکنی بجاست طلا
هی ماه و هفته میگذرد از مدار عمر

هی ماه و هفته میگذرد از مدار عمر بنگر چه زود میگذرد روزگار عمر
موی سفید بر زرخ آمد نشان مرگ باد خزان وزید بر این سبزه زار عمر
عمر است همچو شهری و دشمن بگردوی هی رخنه میرسد ز نفس بر حصار عمر^۳
حافظ چه خوش سرود که بنشین کنار جوی آب روان به بین و نظر کن گذار عمر
نی نی نسیم صبح بگردش نمیرسد بس با شتاب میگذرد شهسوار عمر
دربستان دهر ندیدیم غیر خار یک گل نچیده ایم خزان شد بهار عمر
مادری اقامت و او دزی رحیل در دست دیگری است عزیزان^۴ مهار عمر
مشکوه : رفت و عمر بیاران خود سپرد این شعر ماند از او بجهان یادگار عمر

قطعه

تو که بر زمین نگشتی به فلك چکار داری تو که آدمی ندیدی بملك چکار داری
تو که در مقام وحدت بمقام شرك باشی تو که ده رود و رنگی تو بیک چکار داری
تو که سر بر سر وجودت غش محض و قش مطلق بعمل تو را چه کار و بمحك چکار داری
تو که ظالمی و جا بر تو که غاصبی و جائر بعمر تو را چه حرف و بفدك چکار داری

۱- مدار بفتح میم جای گردش- آنچه که چیزی بر آن میگذرد

۲- زرخ بفتح زاء و نون چانه ، ذقن

۳- حصار بکسر حاء دیوار قلعه

۴- مهار بکسر میم چوب کوچکی که در پره بینی شتر جای میدهند و ریسمان به آن- می بندند ، زمام ، افسار

آزمایش شعری

آقای دانش‌تهرانی برای امتحان مرحوم امام جمعه بی‌تی گفتند تا تکمیل نمایند امام جمعه رحمه: الله علیه بر همان وزن اشعار ذیل را در مدح خاتم انبیا سرودند (در محضر منیر تو تابیده آفتاب)

رخ را بر آستان تو سائیده آفتاب	از نور آستان تو بالیده آفتاب
تا آفتاب بوده در این چرخ نیلگون	چون آفتاب روی تو نادیده آفتاب
يك ذره گرد راه تو را چارمین فلک	بنموده زیب چهره و نامیده آفتاب
از چون تو کس چه شق قمر شد بشب عیان	شب رخ نهان نموده و ترسیده آفتاب
در آفتاب سایه نبود ی بحضرت	تابیده ای برا و نتابیده آفتاب

رباعی

این رباعی سروده آقای دانش‌تهرانی در مدح امام جمعه است

بر مرده دلان طبع تو آمده مشکوه:	مانند کلام عیسی و آب حیات
باشد مثل شخص تو اندر ترشیز	افتاده شعاع مهران در ظلمات

جنگ سوریان

شنیدم که جمعی ز ارباب سوز	گرفتند مهمانی ای را بسوز
سر سفره صف را بیاراستند	تو گفتی مبارز همی خواستند
همه لب فرو بسته از گفتگو	ترش کرده بر کاسه ماست رو
نخستین سوی قاب بردند دست	بيك حمله افتاد در وی شکست
یکی سفره گردید میدان او	کباب هلوگوی چوگان او
یکی همچو شاهین شده تیز چنگ	ربود از میان کبک را بی درنگ

یکی جانب جوجه تادست برد بتشریح اعضای او را شمرد
غرض اندر آن عرصه دار و گیر نمکدان بجا ماند و قدری پنیـر

هوای نفس

خـری بود در زیر بار گران سواره بر او بود مردی جوان
ده دور در پیش در کوه سنگ گرسنه شکم تشنه با پای لنگ
یکی گرگ چون حارث اندر کمین که تازد بر او ناگهان از کمین
ورا بود زخم گرانی به پشت ز سنگینی بار و جل درشت
بماده خری تا که چشمش فتاد همه رنج و زحمت برفتش زیـاد
بسرعت روان شد همی سوی او که تا کامجو گردد از بوی او
بیفکند صاحب فرو هشت بار که گردد ز محبوبه اش کامکار
تو را نفس اماره اینسان بود که صد بار بدتر از حیوان بود

قطعه

شاه رسل بفرمود با او که ای پسر عم سه چیز شد عطایت از خالق مکرم
باب زنی چو احمد همخوا بهای چو زهرا در نور دید گانت بهتر از عرش اعلا
نزد صراط گردد جبرئیل با محمد مانع که بی براتش یکن نمی شود رد
جبرئیل در روز احد گفتا با آواز جلی لاسیف الا ذوالفقار ولا فتی الاعلی

فقد مات شهید

خواهید اگر از همه غمها برهید از مدرسه یکلظه برون پاننهید
آنکس که در او ماند بسی فتح و ظفر یافت وانکس که دو او مرد فقد مات شهید

کلاهی و عمامه

۱- نفس اماره - نفس شیطانی که انسان را بهوی و هوس و کارهای ناشایست وامیدارد

کنار یکی حائط کو کنسار	کلاهی بعمامه ای شد دچار ^۱
کلاهی چه آن هئیت نغز دید	زعمامه گردیده حائط سپید
به عمامه ای کرد اینسان خطاب	چه سوری مهیا شده ای جناب
که این لاشخورها همه چون سباع ^۳	نمودند در این زمین اجتماع
چه این طعنه بشنید آخوند از او	باو داد فوراً جوابی نکو ^۴
که عمامه باشد لباس امان	نباشد در او بهر ایشان زیان
چه عمامه ها را بیک سونهند	بسی نیش بر پشت و پهلو زنند

دهاتی اگر شراب بخورد

گردهاتی شراب خورد و عرق	همچو دیوانه بی قرار شود
هر که او باده خورد خر گردد	آه اگر خر شرابخوار شود

یکی از حکام نوشته اند

ما گوشه نشین و صاحب تفکینیم	غافل نشوی که غافل از آئینیم
رندیم ز کار مردمان آگاهیم	تاریک نشین و روشنائی بینیم

رباعی

این چرخ مثال آسیائی است	بر دوش گرفته خلق انبیا
هر روز بنام یک کسی هست	کی نوبت ما است آسیا بیابان

تاریخ وفات پدر

تا صورت زیبای تو ازید نهان شد	هر سود که د رمایه نهان بود زیان شد
-------------------------------	------------------------------------

- ۱- دچار د وچار و دوچار در کتاب هر سه صحیح است.
- ۲- نغز بفتح نون و سکون غین هر چیزی که زیبا و خوش آیند باشد
- ۳- سباع بکسر سین چنانوزان درنده
- ۴- نکو بکسر نون و ضم کاف یعنی خوب مخفف نیکو

بازار حسودان تو امروز رواج است خورشید نهان گشته و خفاش عیان شد
 احوال من خسته و آن دشمن نادان این طفل چوپیران شد و آن پیر جوان شد
 چون جای تو دریا غجنان است از آن رو تاریخ وفات تو بریا غجنان شد
 مادی که پسرش در کربلا شهید شد

هرچند که من ضعیفه و پیر زنی ——— در راه بنی فاطمه شمشیر زنی ———
 گو صفحه میدان همه پر دشمن باش آنها همه رو بپند و من شیر زنی ———
 شرح حال خود را بدوستی نوشته

منکه دائم از جفای آسمان فریاد دارم شکوه‌ها از گردش این چرخ کج بنیاد دارم
 نه اجل باشد نه هروان تارهم از کید دشمن نه مرا یک دوستی تادل و نه بیرویش شاد دارم
 نه مرا اسباب فسقی تا بکوشم در معاصی نه مرا توفیق طاعت تا خود از ذهاد دارم
 بسته حب وطن محبوس در ترشیز ماندم کنده و زنجیر برپا از زن و اولاد دارم
 با وجود آنکه شیرینی ندارم در مقابل دایماد رکوه‌کندن حال چون فرهاد دارم
 همچو آهومی چرم در مرتعی کز چار جانب از هوا و نفس و شیطان من د و صد صیاد دارم
 یک برادر دارم و گرساعتی با او نشینم او بمن اشکال دارد من با او ایراد دارم
 نمی گذارند که اندر گوشه عزلت نشینم گریه‌روان آیم هزاران صد مہ از حساد دارم
 علت هستی خود را نمی دانم چست یارب منکه ذاتی بی ثمر در عالم ایجاد دارم

۱- خفاش بضم خاء و تشدید فاء شب پره این حیوان چشمانش ضعیف است در روشنائی قادر به دیدن نیست لذا منتظر است که خورشید غروب کند که میتواند بیرون آید در فصل زمستان در جای تاریکی بخواب میرود و اول بهار بیدار میشود ماده‌ها و میزاید و هر مرتبه و بچمی آورد و بچه‌های خود را شیر میدهد و بعلری و طواط هم میگویند.

۲- بریا غجنان بحساب ابجد میشود ۱۳۰۹

۳- هروان بفتح هاء مخفف هروا نه یعنی شکنجه گاه آن محلی است که آماده است برای از بین بردن اشخاص بد فردوسی گوید بفرمود او را به روانه گاه برید و کنیدش همان جاتبه و گاهی هروانه را در مورد مریض خانه و بیمارستان بکار میبرند ظاهراً این استعمال از نظر طعن باشد

گر غرض از هستی من هست آبادی عالم^(۱۰۲) منکه نتوانم سرای خویش را آباد دارم
 با وجود آنکه باشم بسته چندین علائق دل خوش از طبع روان و خاطر آزاد دارم
 طاق ابروی نکویان را کنم محراب طاعت زانکه من در این عمل سرمشقی از استاد دارم
 غیر و تسلیم و رضا کو چاره ای مشکوه : محزون تابکی گوئی که من از دور گردون داد دارم

تسلیت بیک دوست

خوش آنکسی که بحکم خدا مطیع بود برای صبر و تحمل دلش وسیع بود
 رضا با مر خدا در مصیبت اطفال اگر چه مردن اطفال بس فجیع بود
 اگر که ماند بسی فتنه ها از او یابی اگر بمرد بمحشر تو را شفیع بود
 هر آنکه صبر کند در مصیبت اطفال بروز حشر مقامش بسی رفیع بود
 زیاب صبر شود وارد بهشت برین مکان شیعه صابر بسی منیع بود^۳
 مخور تو غصه زیبی شیریش که نوشد شیر زدا یگان بهشتی اگر ضیع بود
 برای تسلیت بچه مردگان مشکوه : سروده شعر و بیانات او بدیع بود^۴

غفلت از مرگ

ای عمر تو در حدود هشتاد از مرگ چرا نمی کنی یاد
 شاید که تو را بود گمانی درد هر حیوه : جاودانی
 طول املت نموده غافل افکنده بدل خیال باطل
 آن میوه که بر درخت ماند بادی رسد و بپا فشاند

۱- گردون بفتح گاف و ضم دال هر چه در خود یا محوری بچرخد باین مناسبت است که گاهی بروزگارو گاهی به آسمان اطلاق میشود
 ۲- اشاره است بحدیث شریف نبوی که فرمود اولاد نا اکباد نا ان عاشو فتنونا وان ماتو حزنونا
 ۳- منیع بفتح میم و کسر نون جای بلند و استوار و سخت که دست یافتن به آن مشکل باشد
 ۴- بدیع بفتح باء و کسر دال آن چیزی را گویند که تازه و نو و شگفت انگیز باشد

از حالت خود خبرنداری	بر صورت خود نظرنداری
دل گشته سیاه بی نهالایت	بنموده زدل برخ سآرایت
آن چهره که بود همچو نسرين	گردید چو قلب لاله رنگین
آن قامت همچو سرو موزون	گردید بسان بید مجنون
گوشت کړ و چشمها شده تار	خوابت بتعب خوزاك د شیوار
دندان سیاه و کرم خورده	گوئی تو که مدتی است مرده
در گلشن تو خزان هویدا	موی سروریش گشته بیضا
از ریش و سرت چو موی ریـزد	وزوناله الرحیل خیـزد
همسایه ز سرفهات د رآزار	هم خوابه ز خور خور تو بیدار
بیچاره زنت همیشه دلگیر	در حسرت مردنت شده پیر
اولاد که پاره تن تو	گردیده تمام دشمن تو
آزرده ز صحبت ندیمت	از آب شده است تر گلیمت
هر جا که تولد حظه ای نشینی	گل گشته ز آب چشم و بینی
خوش گفت یکی ز اهل ملت	پیری و هزار غیب و علت
ماننده کودک صغیری	هم پر طمع و بهانه گیری
با پشت خم و عصای دردست	نا خورده شراب دائمی مست
هر کار نکرده در جوانی	از عیش و نشاط و کامرانی

۱- نهایت بکسر نون و فتح یاء یعنی پایان ، در نوشتن نهایت و نظائر آن مثل هدایت کفایت منت منفعت اگر در خلال کلمات فارسی نوشته شود بتاء کشیده نوشته میشود همان طور که مشاهده میکنید ولی اگر در خلال کلمات عربی نوشته شود بتاء مصدری (تاء گرد) نوشته میشود نهایت : - رضایه : - هدیه : - منه : منفعه :

۲- سرایت بکسر سین و فتح یاء اثر کردن جاری شدن چیزی در اجزاء چیز دیگر و در اصطلاح طب انتقال مرضی از کسی بکس دیگر (واگیر) و نیز بمعنی رفتن و سیرد و شب استعمال شده

امروز تو در هوای اوئی	اندر صد قضا ی اوئی
هیئات کجا رسی بقصود	این آرزویت کجا دهد سود
در دهر بسان خار گلشن	برچیده تمام از تو دامن
با این همه ضعف و ناتوانی	داری تو امید کامرانی
کاهیده شده همه قوایت	برعکس شده قوی هوایت
باری بخود آی رو بحق کن	زو خواهش عفو ما سبق کن
یارب تو باین ضعیف ارحم	یک همه ترزد و زخت کم
گر پاک نسازی از گناه هم	ای وای بحالت تباه هم
جسم بلحد چو جانماید	فریاد زمردگان برآید
بینند مرا چو اهل محشر	گردند زدید نم مکدر
در دوزخ اگر که جانم ایم	برد و زخیان شرر فزایم
پیش از اجل ای رحیم و رحمان	کن پاک مرا ز آب عصیان
تادر لحد و بحشر و در نار	از من نشود کسی د ر آزار

حیف عمـــــر

حیف از این عمر که ره جرخ یار گذشت	آه و افسوس که در صحبت اغیار گذشت
وصف آن ماه شنیدیم و ندیدیم رخش	د رفراش هم روز چه شب تار گذشت
گل مقصود بیستان جهان رخ ننمود	سیر این باغ همه در نظرم خار گذشت
مرهمی بردل مجروح ز وصلش نرسید	زخم کاری شده و کار من از کار گذشت
خواستم تا که بپوشم غم دل راز قییب	دید تارنگ مرا کار زانکار گذشت
منکه در بحر غم هجر غرقم چکنم	سعی بیجا است که آب از سرد ستار گذشت

لطیف

ای نو نهال لطف که شد سرسبز لطیف	اصلش لطیف و شاخه لطیف و ثمر لطیف
باشد رخسار صورت شمس و قمر شبیه	بودی اگر که چهره شمس و قمر لطیف
شاید فرشته ای زبشر گشته جلوه گر	کاینسان نزاده است بعالم بشر لطیف
گفتم فرشته لیک سخن چون بلب رسید	گفتا فرشته لعل لبش اینقدر لطیف
وی را دهن چو حقه یا قوت پر گهر	لطفش نگر که حقه لطیف و گهر لطیف
عشقش شریدل زد و آگه نشد کسی	عشقش لطیف و قلب لطیف و شرر لطیف
کردم قیاس شعر تو مشکوه : با شکر	شهدش چو شکر است و نباشد شکر لطیف

بخش

خواجمی خواهد برای خویشتن چاهی کند	تا نیابند اهل بیت اوزبی آبی عذاب
نقش نانی میکشد و آنکه زنان و کودکان	می کنند ش می کنندش تارسانندش بآب

قند و چائلی

هرکده ر عالم بقند و چای قرین است	پیر نگرده کدر بهشت مکین است
کرد بهر خانه ای که چای در او جای	رحل اقامت فکن که خلد برین است
وقت نماز آید اربجو ش سمن اور	بانگ زند کی رفیق قبله چنین است
عارف از این حرفهای مفت بکش دست	آنکه شرابا "طهور" گفت همین است

تک بیت

ر رسید کار بجائلی که ساکنان سما	زعرش پای بکرسی نهند از سرما
---------------------------------	-----------------------------

درباره یکی از متجاوزین

میززا قد بلند بو الوافور	میزنی از گرسنگی سنتور
--------------------------	-----------------------

۱- سنتور بفتح سین و ضم تاء یکی از آلات موسیقی است که بونصر فارابی آن را ساختمود و عربی سنطور بطاء نوشته میشود و بشوخی گاهی میگویند فلانی از گرسنگی سنتور می زند

دزد یای پوشت گرد نه بسته مالهای مفت کز غنله بسته
رفعت الدوله رفت کارت پیست عربی رح ترکش گیت گیت

رباعی

ای فسق وفجور کار هر روزه ما وی پر ز حرام کاسه و کوزه ما
می گرید روزگار و می خندد چرخ بر طاعت و بر نماوز و بر روزه ما

مهمانی مرد بخیل

بود مهمانیش چون ختنه کردن که اندر عمر خود یکبار باشد

وضوی عاشق

بنازم عشق بازی را که اندر روز عاشورا بخون سروضو سازد چو هنگام نماز آید

سرگذشت شبی سرد

مرحوم امام جمعه ملکی داشتند در یائین ولایت کاشمر که گاهی برای خبرگیری بآنجا
تشریف میبردند در یکی از مسافرتها شان در حین مراجعت بشهر گویا شب بسیار سردی
است در یکی از دهات بین راه وارد بریکی از اشراف و خوانین آن محل میشوند قضای
فلکی گویا صاحبخانه نیست و نوکرها هم از ایشان آنچنان که باید و شاید پذیرائی نمیکنند
و شب راهم سرما میخورند پس از مراجعت بشهر نامه ای دوستانه مینویسند و اشعار
ذیل را برای او سروده و ارسال میدارند .

نمانده بود مگر چند ساعتی به پگاه^۱ که خادمان و غلامان خان عالیجاه
برای من بتعب رختخواب آوردند بصد هزار کدورت بصد هزار اکراه
نهالیش چه دل زار مفلسان نازک^۲ لحاف او چو شب وصل عاشقان کوتاه
شپش بمقعد هر کس که رفت میگفتا گشاده باد بدولت همیشه این درگاه

۱- کتفه مخفف کاغذونه یکی از دهات کاشمر است ۲- پگاه صبح زود ۳- نهالی بکسرنون
و لام بستر، تشکی که روی آن میخوانند

تـك بـيـت

المنه : لله كه زمستان بسر آمد اين پای من از كنده كرسی بد رآمد

بلـحـجـه مـحـلـی

هر كس كه بخانه وی آیـه عهدی بنده دگر نیا یـه

گرد رسرشو سه گز بخوا به در آخر شود و گز در آیـه

تـك بـيـت

ابلهی گفتا كه در ترشیز شد عالم زیاد گفتمش خاموش ابله در سراج اسراف نیست

شـو خـی

اند ردها ت ترشیز آب سه ده بود بد کار یز عبدل آباد کل حجره وانا بد

شـعـری از قـصـید هـای

مخدوم معظم تو مگر نشیندی از هدك صدای لقلق دندانم^۳

بـد نـامـی

جهان را بیوفائی بود فرجام جهان بد بی وفا شد کوفه بد نام

بهرمه نحس او را سیزده شد صفر در این میان گردید بد نام

تـك بـيـت

تا باد صبا پرد مزخساروی انداخت دل رفت بجائیکه عرب رفت نی انداخت

۱- گز یفتح گاف مقیاس طول معادل ۱۶ گره و خیاطهاد رقدیم برای انداز گیری چوبی داشتند که گره شمار آن تا ۲۴ گرمی رسید و آن را گز خیاطی می نامند

۲- مخفف کلاته حجره که مخفف هجرت است

۳- گویا مرحوم امام جمعه تشریف میبردند به هدك که قریه ای در نواحی کوهستانی کاشمر بر مرحوم عبد الوهاب که از علمای محل است در مراجعت بشهر از جوی آبی می- گذشتند عمامه شان بشاخه درختی بند میشود اسب رم میکند و عمامه در آب می افتد و معظم له سرمای فراوانی میخورد نامه مفصلی برای شیخ عبد الوهاب ارسال میدارند که این شعر یکی از اشعار آن نامه است و متاسفانه بقیه اشعار آن بدست نیامد .

بوسه مرد پیر

در مجلسی که جمله جوانان نشسته اند یا شوخی است و خند مویاگپ و گپ و گپ
 گرمرد پیر بوسه خورد از زن جوان همچون سگی است که آب خورد لپ و لپ

اصول دین و مذ هب

اصل اسلام و مایه ایمان پنج باشد باعتقاد ببدان
 هست توحید اول این راه وحدوه لا اله الا الله
 دومی شد نبوت ای دانا بعد توحید حضرت یکتا
 همه انبیاء تو بر حق خوان خاتم انبیاء محمدان
 سومی هست حشرو روز جزا دین اسلام زین سه شد برپا
 هر که بر این سه میکند اقرار پاک میدان و مسلمش بشمار
 دوی دیگر که اصل ایمان است قائلش مؤمن و مسلمان است
 که امامت باو بود معلوم بعد احمد و از ده معصوم
 هم بعدل خدا کند اقرار مسلم و پاک و مؤمنش بشمار

اثمه اثنی عشر علیهم السلام

تو امامان دوازده میدان تا که کامل شود تورا ایمان
 اولی شاه اولیا است علی دومی شد حسن بنص جلی
 سومی حضرت حسین شهید که شد او کشته از جفای یزید
 چهارمین شد علی امام عباد آن ملقب بسید سجّاد
 پنجمین شد محمد باقر که از او شد علوم حق ظاهر
 ششمی هست جعفر صادق هفتمی موسی بحق ناطق
 هشتم امام جن و بشر آن علی ابن موسی جعفر

شد محمد نهم امام عباد	که بد او را لقب تقی جواد
هم امام دهم علی باشد	لقبش هادی ونقی باشد
حسن عسکری است یازدهم	که بود نور بخش هرانجم
مهدی هادی است دوازدهم	غایب است او ز دیده مردم

فروع دین

با تو گویم فروغ دین را باز	هشت باشد که اول است نماز
دومی روزه سوم است زکوه :	چارمی خمس شد طریق نجات
پنجمین حج کعبه را بشمار	ششمی شد جهاد با کفار
هفتمی امر کردن معروف	که در احکام شرع شد مکشوف
نهی از منکر است هشتم فرع	با شرایط که آمد اندر شرع

نماز

نماز بهر دین است بود عماد عمود	که هست افضل اعمال نزد رب ودود
مباد آنکه کنی ترك رکعتی ز نماز	که هست تارك او شوم تر ز گبر و یهود
غریق لجفتم گرد آن زمان ابلیس	شوند خیل ملائک ز فعل تو خشنود
خوش آن نماز که باشد در خضوع و خشوع	اگر که این دنیا باشد تو را ندارد سود
مرا ز شغل امامت همین بود مقصود	که پشت کرد بمخلوق و روی بر معبود
بوقت گفتن تکبیر و بستن احرام	بخود حرام کنم آنچه میل شیطان بود
ز نصف خلق جهان منصرف بوقت رکوع	ز ما سوا همه پوشید چشم وقت سجود
ز خویش سلب کنم اختیار این حرکات	بحول و قوه از دامن این قیام و قعود

مقدمات نماز

با تو گویم مقدمات نماز	تا که پیش از نماز دانی باز
------------------------	----------------------------

باید اول شناختن اوقات
جامه تن اگر بود مغصوب
از نجاست نمای پاک بدن
آمدن بول یا که غایط و باد
استحاضه نفاس و حیض زنان
از جنابت تو غسل باید کرد
گر مکان نماز شد مغصوب
مرده ناشسته گرسد اعضا
در همه غسل ها وضو باید
چونکه از خواب خود شدی بیدار
یا زبی هوشیت شدی سالم

هم شناسی تو قبله وقت صلوه :
تو یقین دان نماز را معیوب
هم نباشد نجس لباس به تن
کن وضو زین سه تا چه کم چه زیاد
زین سه تا غسل را تو لازم دان
نیست فرقی میانه زن و مرد
به یقین دان نماز را معیوب
غسل لازم بود تو را آنجا
در جنابت وضو نمیشاید
یا زمستی خود شدی هشیار
بعد هر يك وضو بود لازم

شکایات نماز

ایکه خواهی شوی نماز گذار
بیسست و یک قسمت است شکایات
شك آنکس که شك کند بسیار
شك بعد از محل بود این سان
هم بشك امام با ماموم
هشت قسمت بدان ز شکایات
شك اندر دو رکعت واجب
در چهار یک پای يك باشد
همچنین است شك در دو و پنج

بایدت حفظ کردن این اشعار
پنج بی اعتبار شد به صلوه :
که کثیر الشکش کنند شمار
هم ز بعد از صلوه : وقت بدان
که بود حال بر یکی معلوم
که شود باعث فساد صلوه :
یا سه رکعت فریضه مغرب
یا دو پیش از سجود شك باشد
سه و شش چاروش بدان سان سنج^۱

دیگر آنکس که نیست او دانا
هشت قسمت دگر صحیح شمار
علم با ظن اگر نشد حاصل
شک کنی گرمیانه سه و چار
بعد اتمام رکعتی برپا
دو و سه بعد سجده آخر
بعد اتمام رکعتی برپا
چونکه کامل شود تورا دو سجود
پس بنا بر چهار کن اتمام
احتیاطاً "دو رکعت دیگر
بعد دو سجده شک در دو و چار
کن تمام و دو رکعت دیگر
رکعت ایستاده احواط دان
شک در چار و پنج را به چهار
هم دو سجده برای سهو گذار
چهار و پنج ارکنی بحال قیام
رکعتی ایستاده بعد نما
چون قیامت در او بود بی جا
شک بحال قیام در سه و پنج
حکم دو و چهار شد مذکور
در سه و چار و پنج حال قیام

چند رکعت نموده است ادا
کن در آنها تا مل اول بار
گویم تا در او شوی کامل
در همه حال بر چهار گذار
یا دو رکعت نشسته هست اولی
بر سه با شد بنای او ظا هر
یا دو رکعت نشسته کن تو ادا
شک دو و سه و چهارت بسود
کن دو رکعت ستاده بعد سلام
خود نشسته نکوبجا آور
هم بنا را تو بر چهار گذار
خود نشسته نکوبجا آور
کن نمازت اعاده احواط دان
تو بنا بعد سجدتین گذار
واجب این هر دو سجده را بشمار
بنشین بر چهار کن اتمام
یا دو رکعت نشسته کن تو ادا
هم دو سجده برای سهو نما
بنشین چون دو و چهارش سنج
جز که اینجا دو سجده هست ضرور
بنشین تا که گویمت انجام

حکم او هست چون دو و سه و چهار
 شك پنج و ششت بحال قیام
 هم دو سجده برای سهو نما
 التماس دعا ز اهل صلوه :

هم دو سجده برای سهو گذار
 بنشین خوان تشهد ی و سلام
 هست چون حکم چهار و پنج اینجا
 دارد این عید پرگنه مشکوه :

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
تصویر و مقدمه بقلم آیته الله امامی و پروفیسور امامی نوری			
بیوگرافی مرحوم امام جمعه (شاعر)			
چنان کا حوال مرغان خوش الحان	د بیاجه کتاب	۱	۱۶
فصل زمستان رسید و نوبت سرما	قصیده بردیه و مدح پیغمبر	۲	۶۲
معلمی که تورا این ستمگری آموخت	مدح حضرت پیغمبر	۶	۶
احمد نبوتش قرین بود	" "	۷	۳
شب تولد سلطان اولیا آمد	ميلاد حضرت امیرالمومنین	۷	۸
تا برتن من زحبا و هست رمق	" "	۸	۲
شب ولادت زهرا ی اطهر الهمت امشب	ميلاد حضرت زهرا	۸	۸
زن و این همه علم و فضل و کمال	" "	۸	۳
چه شد در پرده عصمت مکانش	ميلاد حضرت امام حسین	۹	۱۷
مژدگانگی شیعیان را سوم شعبان رسید	" "	۱۰	۱۹
ز انقلاب هوا ز گردش آسمان	تموزیه	۱۱	۵۷
یازده بگذشت از ماه ذیقعدہ الحرام	تولد حضرت امام هشتم	۱۶	۱۳
برگنبد منیر توتا بید آفتاب	مدح حضرت رضا	۱۷	۴
بازد ر عالم لوای عشرت و شادی بیا شد	ولادت حضرت جواد	۱۸	۱۲
چه صبح دوم ماه رجب طلوع نمود	ولادت حضرت امام دهم	۱۹	۱۴
با مر حضرت خلاق قاد و مطلق	ولادت حضرت امام زمان	۲۰	۱۳
بهار آمد زمین مقدمش عالم گلستان شد	بهاریه	۲۱	۷۲
مه پنهان شده در ابرویان خواهد شد	مژده ظهور	۲۸	۸
در روز بیاد مه روی تو خوشم	" "	۲۸	۲
چه گروز چارمین از ماه شعبان المعظم شد	ولادت حضرت ابوالفضل	۲۸	۱۲
ای خاک قم که هست تورا جلوه جنان	مدح حضرت معصومه	۲۹	۱۳
گنج علوم و علت ایجاد ماء و طین	مصیبت حضرت زهرا	۳۱	۱۰
در نرفرمرد عرب بود و عجم	" "	۳۱	۳۲
ارقی یا ارضی بالبنی النبی المصطفی	" "	۳۲	۱
بدست خویش دل و جان خود بخاک	" "	۳۳	۱

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
با آنکه غمش ز جد فزون بود	مصیبت حضرت امام حسن	۳۴	۶
الا ای زینب افکار مضطر	" " "	۳۴	۴
آنچه بودی چرخ را جور و جفا	اشاره به مصیبت حسنین	۳۵	۱۴
از آنروزیکه شد ایجاد عالم	تسلیت جبرئیل به پیغمبر	۳۵	۱۷
نیستی در عالم هستی دل آخر در کجایی	بیاد دل	۳۶	۱۶
کاروان از کیست کویا شور و غوغا میرود	حرکت از مدینه	۳۸	۸
دوش در آئینه خاطر دو صررت شد مصور	مکه و کربلا	۳۸	۱۴
ای با صفا صفا ز صفا صفا تو	کعبه حقیقی	۳۹	۵
ای درت کعبه ارباب نجاه	" " "	۴۰	۶
ای خاک کربلا چه لطیف و معطری	" " "	۴۰	۵
خوشاکرب و بلا و لاله زارش	" " "	۴۰	۲
خوشاکرب و بلا و قتلگاهش	" " "	۴۱	۲
جان فدای عاشقان غرقه خون	اولین سریاز	۴۱	۶
الا ای کوفیان نیرنگ تاکی	" " "	۴۱	۲
الا ای کوفیان من ناتوانم	" " "	۴۱	۲
چون بد را العشق یعنی کربلا	نامه ای بدوست	۴۲	۱۸
زنواند رطلاطم طبع همچون بحر زاجر شد	حبیب ابن مظاهر	۴۲	۱۷
همه دارند چشم اما خوشا آندیده بینا	حرا بن یزید	۴۳	۳۳
حریگفتا که شهابا غم وآه آمده ایم	حرا بن یزید	۴۶	۱۵
یک نیمه روز خدمت شه کردی	" " "	۴۶	۱
روز عاشورا چه قوم دین تباہ	عباس	۴۷	۲۴
ای دریغا عمر شد صرف گناه	جون غلام ابی ذر	۴۸	۲۷
خورد سالی در حریم شاه بود	کودکی از شاگردان مکتب	۴۹	۲۵
چه از اسب شهادت شاه راشد بر زمین مسکن	" " "	۵۱	۱۰
عبداله شیرین سخن آمد ببر شاه	" " "	۵۲	۲
طبع من دلخسته فرو ریخت مجد د	گلی از بوستان ابوالفضل	۵۳	۳۰
شه آمد در کفش طفل صغیری	ستاره از آسمان امامت	۵۳	۶

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
تاکه مظلومیتش گردد عیان	خون گلوی شیرخوار	۵۴	۴
شد برون از خیمه گاه آن حق پرست	طفل بی گناه	۵۴	۵
بهار آمد گل گلزار رنگین	" " "	۵۴	۲
زیر خیمه طالع شد جمالی	جوانی برومند از خاندان	۵۴	۱۱
شهید لشکر اعدا علی جان	سخنی از یدری داغ دیده	۵۵	۶
صورت روح مجسم نشود پیش نظر	صورت روح	۵۵	۳
اکبر که بذات مصطفی بود شبیه	الولد سرابیه	۵۶	۲
بگل گرم بیاد روی اکبر	بیاد روی اکبر	۵۶	۲
غمهای حسین آن از آن یک برتر	اکبر غمها	۵۶	۲
بنالم بر حسین و حال زارش	" "	۵۶	۲
بعد از ثنای ذاتی کوشد بخویش قائم	قمرینی هاشم	۵۶	۳۳
مجموعه شرافت و فهرست سروری	سروگلستان حیدری	۵۸	۱۲
سرداری سپاه علمدار بی چشم	بوالفضل و بوالکارم	۵۹	۱۲
افتاد تاکه از تن آن شهسوار دست		۶۰	۱۰
گرچه هر عضوی بجای خویشتن	اهمیت دست	۶۱	۲۰
اگرچه دست در پیکردارم	شور حسینی	۶۲	۲
با آنکه ابوالفضل بسی سعی نمود	سقای تشنه کامان	۶۲	۲
باز از روح القدس تابید شد طبع سخنور	هفتاد و دوتن	۶۲	۴۰
چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند		۶۵	۲
ایها الساقی اد رکاسا الولا	آخرین شب زندگی	۶۵	۲۰
اند رشب عاشق امام بی یار	یاد هراف لك من خلیل	۶۶	۱۴
چون بدشت کربلا سلطان عشق	بستان عشق	۶۷	۲۹
ای که دعوی دار عشقی لب ببند از قیل و قالش	عشق معنوی	۶۹	۱۷
شد بسوی خیمه بیمار عشق	عیادت از بیمار عشق	۷۰	۲۴
الای زینب افکار مضطر جان خواهر	وداع آخر	۷۱	۷
چه پیراهن شهادت را علامت	پیراهن یادگاری	۷۳	۱۴
ای راکب فرخنده نگهدار عنان را	راکب فرخنده	۷۴	۱۲
ای صاحب افتخار مهلا مهلا		۷۴	۲

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
شنیدی شرح معراج نبی د رلیله الاسری	معراج	۷۴	۳
د رد شت کین چه خسرو دین خسته شد زجنگ	خورشید آسمان شرف	۷۵	۸
از بهر کشتنش چه سنان با سنان رسید	خزان بوستان امامت	۷۵	۸
آن زخم سنان و تیر و خنجر یکسو		۷۶	۲
بنازم عشق بازی را که چون افتاد از توسن	قهیرمان توحید	۷۷	۱۲
باسوز جگر کنم بخورشید خطاب		۷۷	۲
یکروز بساق عرش ما وای حسین		۷۸	۲
زاشک ابر ترشد پای سرویاسمن امشب	لاله زار کر بلا	۷۸	۸
تاسر سردار مظلومان بروی نیزه برشد	مقایسه مصیبات سرو بدن	۷۸	۱۹
کردند چون بناقه عریان سوارشان	گل های پرپر	۸۰	۱۴
برادر این گل صد برگ یاکه نسترن است		۸۱	۸
اند رسرنعش زینب دخت بتول	اللهم تقبل هذا القربان	۸۱	۲
خیز از جای ایانورد و چشم ترما	تضمین غزل حافظ	۸۱	۱۸
چون از جفای فرقه فارغ زنگ و نام	خیمه های سوخته	۸۲	۴
سکینه آمد و گل در چمن دید	سیری در گلستان	۸۳	۲
سپهر غفت و عصمت مه برج حیا زینب	ورود بکوفه	۸۴	۱۶
ای برادر با تو من د رمحفل غم همنشینم	سخنی در بازار کوفه	۸۵	۷
د ر ورود عزت شاه شهید	مجلس یزید	۸۶	۲۱
د ما غ رفتن بستان ندارم	خرابه	۸۷	۲
خزان رسید براحوال بوستان گریم	خزانیه	۸۸	۱۲
بابا چه عجب که یاد یاران کردی		۸۹	۲
بابا زغم هجرتو خون شد دل ما		۸۹	۲
بابا سرت اینجا است چه شد پیکرتو		۸۸	۲
ما را زغم نه صبر و تاب است پدر		۸۹	۲
د ست نه که بر سرم گذارم بابا		۸۹	۲
بهار سبزه و گل فروردین است	اربعین	۸۹	۲
برمشام بوی جان آید همی	بوی باب مهربان	۸۹	۸
زنورش اربعین روز عزاشد		۸۹	۱۵

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
صبا بیر تومزنن تابکوی یار سلام		۹۰	۱۱
بکنج مجلس هارون ملعون	شهادت امام هفتم	۹۱	۲۴
از آن روزیکه تقسیم بلا شد	امام هشتم	۹۲	۱۰
سلام من بنوای باب تاجدار رضا جان	" "	۹۴	۹
مانند سگ گرسنه و گربه لوس	" "	۹۵	۲
میدانم از چه دائم باغم و محنت قرینم	شرح حال ناظم	۹۵	۲۴
ای مدعی که کرده امام زمان ظهور	رد بفرقه ضاله	۹۶	۸
مثل ظالم است با مظلوم		۹۷	۲
هی ماه و هفته میگردد از مدار عمر		۹۷	۸
تو که بر زمین نگشتی بفلک چکار داری	قطعه	۹۷	۴
رخ را بر آستان تو سائیده آفتاب	آزمایش شعری	۹۸	۵
بر مرده دلان طبع تو آمد مشکوه		۹۸	۲
شنیدم که جمعی ز ارباب سور	جنگ سوریان	۹۸	۸
خری بود در زیر بارگران	هوای نفس	۹۹	۸
شاه رسل بفرمود با او که ای پسر عم	قطعه	۹۹	۳
جبرئیل در روز احد گفت آواز جلی		۹۹	۱
خواهید اگر از همه غمها برهید	فقد مات شهید	۹۹	۲
کتابیکی حائط کوکنار	کلاهی و عمامه ای	۱۰۰	۷
گرد هاتی شراب خورد و عرق		۱۰۰	۲
ما گوشه نشین و صاحب تمکینیم	بیکی از حکام نوشته	۱۰۰	۲
این چرخ مثال آسیایی است		۱۰۰	۲
تا صورت زیبای تواز دیده نهان شد	تاریخ وفات پدر	۱۰۰	۴
هر چند که من ضعیفه و پیر زنم		۱۰۱	۲
منکه دائم از جفای آسمان فریاد دارم	شرح حال شاعر	۱۰۱	۱۴
خوش آن کسیکه بحکم خدا مطیع بود	تسلیت بدوست	۱۰۲	۷
ای عمر تو در حد و هشتاد	غفلت از مرگ	۱۰۲	۳۴
حیف از این عمر که در هجر رخ یار گذشت		۱۰۴	۶
ای نونهال لطف که شد سر بر سر لطیف	لطیف	۱۰۵	۷

عنوان اشعار	موضوع	صفحه	تعداد
خواجه میخوهد برای خویشان چاهی کند	بخل	۱۰۵	۲۰
هرکه در عالم بقند و جای قرین است		۱۰۵	۴
رسید کار بجایی که ساکنان سما		۱۰۵	۱
میرزا قد بلند بوالو افور	بیکی از متجاوزین	۱۰۵	۳
ای فسق و فجور کار هروزه ما		۱۰۶	۲
بود مهمانی چون خفته کردن		۱۰۶	۱
بنارم عشق بازی را که اندر روز عاشورا	وضوی عاشق	۱۰۶	۱
نمانده بود مگر چند ساعتی بیگاه	سرگذشت شبی سرد	۱۰۶	۴
المنه لله که زمستان بسر آمد		۱۰۷	۱
هر کس که بخانه وی آیه	بلحجه محلی	۱۰۷	۲
ابلهی گفت که در ترشیز عالم شد زیاد		۱۰۷	۱
اندر دها ت ترشیز آب سه ده بود بد	شوخی	۱۰۷	۱
مخدوم معظم تو مگر نشنیدی	شعری از قصیده ای	۱۰۷	۱
جهان را بی وفایی بود بنیاد	بدنامی	۱۰۷	۲
تاباد صبا پرده زرخساروی انداخت	بوسه مرد پیر	۱۰۸	۱
در مجلسی که جمله جوانان نشسته اند		۱۰۸	۱
اصل اسلام و مایه ایمان	اصول دین	۱۰۸	۹
تو اما مان دوازده میدان	ائمه اثنی عشر	۱۰۸	۱۱
باتو گویم فروغ دین را باز	فروع دین	۱۰۹	۵
نماز بهر دیانت بود عماد عمود	نماز	۱۰۹	۸
باتو گویم مقدمات نماز	مقدمات نماز	۱۰۹	۱۲
ایکه خواهی شوی نمازگذار	شکایات نماز	۱۱۰	۳۴